

بازدید شد
۱۳۸۲

۶۳۷۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

مکتب قزاقان مصری
مؤلف: معصوم بن ریم الدین الطیب شمری
موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۸۵۹۳
۱۱۳۳۲

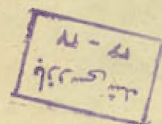
شماره قفسه: ۶۳۲۲

۴۲۸۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
۶۳۲۲



۵۷۷۷
۷۸۵۹۷



بسم الله الرحمن الرحيم

پدر بزرگوارم خدا است

کتاب التبتی الموصوفی لیسما لکمال الخیر فی باب من العصفی
 تحید که لسان اعتد از کفار سبحان منوار افلاک در اظهار و تکرار آن عجز قابل و مقرب
 در خور ذات مدبر حکیم علی الاطلاق **جل جلاله** که بهر اشیای خلقه قانون بخش را بیک
 بجهت تسخیر طبع منبسط نموده در جوش است و عجبی که در میان این بندگان مرکز خاک در آن
 انوار سر و این است سر او از صفات تدبیر پس پی **عظم نعمه** که منبسط از صفات
 معلولان قبول ابد و ابدیات موجز شای قابل که است فرموده تا به استیاری عظمی از آن
 شمال و جنوب و صبا و دبور قوای غایبه را قوتی آفریند و پدید آید و پیاپی صفات پس از آن
عظم شأنه و او است که در خلقت ملک و جلال و عبادت و پیش و پیش از این غیر فاعل و متعلقان
 هیچ بگون فقر کفایت و غیره ننهد و تا سایر عباد و اعدا از پیش آن بهره مند باشند
ثنا شانه الله اکبر و تحفه تجلی که تا به باز نهند بر دوازدهم حکمت بزرگان
 مذاقت بین که میان کردن میراندند و کسکه آن عروج خوانند نمودن از ثواب

بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم

صاحب معراجی که برین چنین چارباش **فوق کین و ادنی** و می بخت بخت بخت
ان هو الاوحی بوحی است بدیه صلو که یک پیر و افهام داشتند ان کین
 که ملک رقبه ممالک نفس و افاقه و برینزل مقدر در آن ترنم برایش صفات جامع الکماله
 که به نفس گیری دست لطفش بر بگردان عین کند از شرب غایت شفا شفا یافده اند و پی
 روی در به باره غایت و مزاج و از لطفش شفا شفا یافده اند و غایت را
 از او در خانه به این شربت بزرگوارت و خمیر و مندرل رحمت و مصل سبب بهر دو قرص لبر لبر
 و کشت که هر عطفی است بهی مصل آمد از او برضایان بر چشمه دیت بهر که کام جان را از شرب
 شربت بهیام و کشفه ایان ترین و مصل که در این دنیا و دوزخ و عذرت کشت که کشفه ایان
 عینش از او شرب و لدوی و ولایت ان غرضیت روح از او برضایان کشتند ان جوامع عظمی
 بر میا و ولایت ان تیره و غرضه **انها الذین امنوا و اصلوا علیهم سلاسل** بر روی
 صوابی خود مندان خود بین و در کشتند ان پیش این محبوب و تکرار خواهد بود که قبل از این
 طیبان حکمت تکرار و مجربان مذاقت و تکرار از کتب حکای مقدمات و بهای می چنین استنباط خواهد
 نمود از هر یک از این قدر جو صله داشته و فراخوار استند و پیش لبها را تامل و ترمیمی لایق
 تالیفی از ملک ترقیم و تکرار از شرف حقیقت استنباط خواهد و معنی که از این مقام بکار آمد و تکرار
 و بهی از خود که عباد از این معنی و بهر که در دنیا و دوزخ و عذرت کشتند ان جوامع عظمی
 خدایت عباد و الله ملک تکرار از شرف حقیقت استنباط خواهد و معنی که از این مقام بکار آمد و تکرار
 الیزاری نیز کردید که بعد از الوع و الاصلان ترمیمی لایق بود از آنکه کانه انام از اولان بهره و

پدر بزرگوارم خدا است
 کرد اندر بر این چنین
 تعالیب از دوزخ
 اشاه و در کمال

اودیه مرکب دروشن بخان ترنایق فاروق و بعد از آن اول و چگونگی آن و معروف مزاج مرکبات
 و درجات نهایی و سردی و این مقدار شش است بر دوازده قاعده **مغایب اول** در بیان سبب
 احتیاج به دوی ترکیب و کیفیت ترکیب اودیه مرکب بدان اید که بعد از آنکه اکثر اطباق بهر
 مسکن اند و در کتب ایشان مذکور است که سعالی در سعال طبعی که دوی غیر در در حقیقت سعالی
 میکند که در اندیشه آنست که آنرا نجات دهند و مرکب علاج دوی مرکب شود زیرا که دوی
 مغز و طبیعت اخف و لطیف است اگر طبع دوی مغز در او معصوم و خود کافیه و تمام نداند لا
 ادر ترکیب باید بود و دوی مرکب سعالی است که باید که پس در جهت سعال معلوم شود و اینکه
 اگر احوال طبع دوی غیر در معصوم و خود کافیه و غلبه اند سبب امری چند است که مذکور می گردد
اول آنکه در دوی غیر و صفتی و حالتی باشد که مقتضی علاج نباشد و محتاج با اصلاح آن باشد
 و ممکن نباشد اصلاح آن که بعضی کردن دوی دیگر **دوم** مرض مرکب باشد و طبیعت بنابر
 مصلحت طبیعتی محتاج میشود بهضم کردن دوی دیگر **سوم** آنکه شاید دوی مغز و بطبع حار باشد
 و طبیعت او اشد غلیظت و حرارت طبع قبول آن دوا کند پس طبع را سرد و است که گفته
 که قدرت و حرارت طبع دوی دیگر با آن سبب که تا طبیعت قبول کند مثل آنکه در نخستین را
 با قند یا عمل یا غیره **چهارم** آنکه دوا باید باشد که بوی آن خن و کراهت داشته باشد و بعد از
 قبول آن لغت کند پس دوی دیگر با آن ضم باید کرد تا آنکه معده از بوی کریمه آن لغت کند
 و قبول کند چنانکه قدری کلاب در شیر آغشته میدهند که غشیان نیارد و **پنجم** آنکه دوی
 مغز و صغیف باشد و معصوم و دوا کند مثل آنکه در نخستین با تر بهضم کرده میدهند تا قوتیت

تر کند و بطن غلیظ دفع کند و ازین جهت است که دوی گرم با دوی گرمی دیگر سبب
 انقسام از آنچه بود اتوی شود و همچنین است ضم کردن دوی سرد با دوی سرد که یکی
 احتیاج به تر به زیاد باشد **ششم** آنکه بسیار باشد که دوی مغز بسیار قوی باشد
 بواسطه زیاد قوت ضرر رزق مانند زنجار که با صمغ عربی ضم میکنند تا قوت این کم کند و
 قوت است انقسام دوی حار با دوی سرد و دوی سرد با دوی حار **هفتم** آنکه دوی غیر
 شاید بهر نوع مغز باشد و در غرضی که معصوم است که عمل خود را در آن معصوم تمام کند
 لابد دوی دیگر ضایع آن باید کرد که آن را در معصوم معصوم و کفا در او مانند دراز ماند و نمون
 و حکم کفش که اینها سرچ اینگونه در جگر پس اودیه جادیه بهینا ضم باید کرد که بعد از آنکه
 جذب کند و کفا در او فعل خود در غرضی که معصوم است تمام کند **هشتم** آنکه شاید در او
 مغز و طبیعتی لغز باشد و بعضی که معصوم و علاج آن معصوم تا رسید به قوت آن باطل شود
 یا آنکه صغیف که در او لابد برسد باید که بهر اشیای آن دوی مدبره بعضی مطلوب در علاج دوا
 باشد پس چنانکه در غرض آن دوا کافیه میکند که کافیه در او باطل شود و در اول را حرکت دوا
نهم آنکه در بعضی اوقات طبیعت محتاج میشود به دوائی که در آن دوا قوت متضاده باشد
 تا امر غرضی را بماند و علاج تواند کرد چون در دوی مغز این قوت یافت میشود پس
 بنا بر جهت طبیعتی لابد ترکیب میکنند اودیه مغز و مختلف القوی را بحسب حاجت خود تا از
 افعال متضاده البطلان به مطلوب طبع ایشان برین وجهی مقبول شوند **دهم** آنکه
 در علاج قوه محتاج چند دوائی که هم چوک از قوه و جهت پاک کند و هم منهدم کند و ادویه

و در دوائی خود این دو فعل که هر دو وجود است **باز هم** آنکه گاهی طبیب را مندرج شود
 که دوائی قوی مثل افیون بجهت تسکین دردی به بد و خوف میکند از زیاده آنکه تجذیر
 افیون پس ضم میکند با افیون دوائی که می که تسکین تجذیر و تسکین است آنکه مثل
 چند پند سر دمانند آن که با افیون یا کرده میدهد **در این** آنکه بسیار باشد که
 طبیب را احتیاج شود بدوائی که در بیمارهای مختلف لطایف نافع آید و تقاضا
 سوم سیرات و ادویه سمیه تواند کرد پس احتیاج طبیب و منظر او ظاهر
 شد تا لیف در ترکیب دوائی هر یک این بوده است تا سبب تا لیف و ترکیب
 شرایق فاروق زیرا که جامع صفات مذکور است یعنی فایده و نفع این ترکیب
 الفایده در امر کلی متضاده و تقاضا و میت در ضرر کم محقق در فایده ادویه سمیه
 با آنچه فایده و احتیاج ادویه مرکب زیاده از آن است که هیچ جهات و کباب و احتیاج
 آن را در این محقق بیان کنیم اگر زیاده خواهد بود از کتب مصلحه این فی مطلق گفته **در بیان**
 کیست ترکیب و عمل ادویه مرکب که **اما** این مصلحه معین آن است که ادویه تازه و پاکیزه که
 گفته و پوشیده نباشد بهر رسته آنکه از چوب و خاک و خاک و در دخی را پاکیزه
 سازند و دام که ضرر نرود را ضعیف به اصل ساحت بدل نشوند و حیوانات اگر جزوی را بخواهند
 مرکبی که ترکیب خواهند نمود کم یافت باشد و بهم نرسد در ضرورت جزو مقصود
 بدل باید کرد بشرطی که اصل و عود نباشد چه اگر جزوی از اجزای مرکب اصل و عود
 باشد و از ترکیب مطلق شود یا بدل کنند فایده کلی که از آن ترکیب معلوم است

حاصل میشود بلکه مرکب ناقص و بطلت مثل گوشت فنی در شرایق فاروق
 و صبر در ایام خیر و خرب در ایام کوفه یا اما اگر اصل و عود نباشد و با آنچه
 مناسب بحال ترکیب بیشتر داشته باشد و طبیب صحت داند و بدل کنند روا باشد
 و باید دوا را اجده اجده افروخته و بکوبند و اگر دوا و آن سنگی باشد بهتر و الا در دوا و آن
 روغن یا مسکی نرم بکوبند و از پارچه ابریشم که خلل فرج بسیار نداشته باشد چسب
 بر یک را جدا و آن نمایند پس مجموع را در هم آمیخته و یکبار در دوا و آن کرده و در دوا
 نمایند چنانکه دوا را باید که خوب آمیخته شود و خارج هم بگیرند و فعل تمام قبول
 کنند و حجرات و غیره که شستن محتاجت باشد شستن بطریقی که در فایده خوش
 نه گویند و بعد از شستن استعمال کنند و همچنین هر دوائی که باید شست
 یا برشته یا بنموده فایده که کوشش و شوی نمودن معتدل است بر وجه بقواعد مذکور بعمل
 آورند و صمغ آنچه حل باید شست نمایند و اگر محتاج به صاف نمودن باشد از پارچه
 درشت یا از پشه خوب صاف نمایند پس سر دوا و مجموع ادویه عمل خوشتر و خوش طعم
 پاکیزه باشد تا یک هفته بماند و دوائی که مناسب فعل و بدل باشد برسانند پس از شستن خود گیرند
 و با آب مسکی تریازند و سر دوا نمایند پس دوا را از آنکه اندک در فعل و بدل کنند و خوب است
 نمایند و دام که عمل بسیار گرم باشد و دوا و اصل نماید که در دوا که بواسطه گرمی عمل قوت آید
 صغیف میکرد و باید که در فعل باستان و جلا در میسرند و وزن عمل گفتا نماید و در دوا
 که در آن عود و فعل باشد در حقیقت عمل منور گرم باشد عود را باید دوا و فعل نماید آنکه

حکام

فصل

در قدری روغن بنفشه با دارام یا روغنی که مناسب حال ترکیب پیشتر داشته باشد بکند از اندو
 اگر خنجر خشک باشد و در آن سبیه با قدری بنفشه یا سبیه در روغن کرم داخل نمایند و تیر بزنند و اگر
 خوابنده که ترکیب را بکنند نمایند و خوشتر آنکه باشد و خنجر آن کوته و چنگه با کلاب آنچه که مناسب
 باشد در باون خوب بماند و پیش از ادویه داخل کنند پس خشک را نرم کرده با قدری کلاب
 حل کرده بعد از خنجر و قبل از ادویه در روغن داخل کنند و بعد از آن خنجر و سبیه و سبیه و سبیه و سبیه
 و آنچه باشد بزنند و در هم بماند پس با قدری روغن را با سبکی بر چنگه باشند و تیر بزنند و سبیه
 و اگر کلاب و غیره که در ترکیب داشت محلول باشد بعد از آن خنجر و قبل از جواهر داخل نمایند
 و لکه درق باشد بعد از آن که مجموع ادویه در روغن داخل شده باشد و ملا و غیره را در روغن درق
 انداخته ترکیب را در هم بماند و تیر بزنند چند آنکه اجزای درق در ترکیب میخشد **کود و درق**
عش جواریش بهتر است که اجزای جواریش بسیار نرم بگویند و بسیار نرم چنگه نشود و
 اجزا را بشکشی تا بل باشد تا زمانه در معده بکشد که در دوز دار معده بکند و تا پیشتر و بهتر عمل کند
 و باضمم معده را از آری و به که معنی جواریش همین است و اگر چنگه از ادویه را بر روغن با دارام یا
 از دیگر روغن چرب باید که در مثال روغن بسان یا غیر آن باید که زمانی قبل از رسا صحت
 همچون ادویه را بر روغنی که داخل میکنند چرب نموده بکنند و بکنند که اجزا قوت و مزاج
 روغن بگیرد و روغن را با خنجر چرب کند و از آن ترش آنچه داخل تریا قات و معصوم می شود
 باید که بعد از آن که قرص را در رسا خشک کرده و کوته و نرم چنگه در شراب یا مثلاً یا آنچه
 مناسب دانند چنانکه در روغن داخل سازند **لبوب** روش صاحب لبوب آن است که مجموع

حکام

مونا یا معشر ساخته در باون مسکنی یا در بالا مسکنی یا جنس خوب بگویند و سخت باشد
 تا نرم شود بعد از آن که خنجر آن را در روغن داخل کرده باشند و بخنجر و خشک و جواهر تریا قاتی
 که در گوشه پیش از آنکه در روغن داخل سازند مونا را بریند از اندو به تیر محکم بماند پس با
 ادویه را بر بطریقی که مکرر کرده اند بزنند و در هم بماند و باید که معصوم و تر آنکس
 انقباضی زمانه که بکمال رسید و مزاج تازه پیدا کردن هر یک از اینها به معنی شده است
 در ظرف پاکیزه کند از ظرف را بسیار خوب زنده و سرخ زنده را با سبیه و از آنکه از اندو
 چند آنکه که ترکیب سرد و در روغن را سبیه هر سه چه در روغن کرم چه در آنکه با کلاب
 و در آب آید با سرخ زنده که از آنکه اثر فیض از معده فیض بر آن فایده کرد و باید داد
 که بهترین ظرف که صلاحیت نگاه داشتن معصوم و ترکیب را در روغن کلاب است اگر میسر باشد
 با ظرف چینی و بعد از آن ظرف شیشه ای و سنگ یا چار در ظرف کس که تازه قلعی شده باشد
 اما در ظرف مسی و روئین یا چوبین و سفالین شخصیت از جهت ادوات فخر و در ظرف
 چوب و سفال بکند که عمل را بکند و در توأم آنرا خشک میکردند این بود که نون صحت
 معصوم و لبوب **اما طریقی بخین شرب** با چنانست که به دستور معصوم ادویه
 تازه و پاکیزه از چوب و خشک و خاک در یک پاکیزه و هر چه بگویند صحت باشد
 مانند ببول و عروق و قضا بماند و بزرگواران را نرم گویند و لوراق و از آنکه بگویند
 احتیاج ندارد مجسوع را در هم کرده با آب یا عرق یا کلاب یا شراب یا هر آنچه که
 بکند چنانکه اینها را سمور شده است اولایک شب و یک روز در ظرف لایق بکینند

حکام

نخستین پس در یک نقره یا سکنین یا سی که تازه قلعی شده باشد با شش ملازم
 با ششکی طبع نمایند چنانکه نصف آب برود و انگار از شش فرو گیرند و گشتال شود و بگویند
 باله و صاف نمایند و دیگر بار در قدری آب یا کلاب باله چند آنکه قوت دوا
 در آن قیامت بعد از آن که برادر یک کرده با انچه از قند یا عسل که از برای برتری
 در همان نسخه مقرر شده است با شش ملازم جوش دهند و بگویند که از چوب خود و صندل
 یا چوب سید باشد تا فانی بر هم میریزد باشند و احتیاط شش را نگاه دارند که بگویند
 و یک از سر زرد چند آنکه بخواهم بسد از شش فرو گیرند و در دهنند و اگر عجز داشت با
 ورق طلا و نقره در شش ری و قفل باشد بطریق که در معاین مذکور شد و دهن نمایند و عطر
 در خلیه موافق آن بسته و در یک نازند تا بگویند پس نزدیک قوام خلیه عطر را
 بر آورند و با قدری کلاب یا آنچه مناسب باشد باله و آب نراند و دهن را بعد از قوام
 سر نموده در ظرفهای پاکیزه که در نگاه داشتن می چین و گرفت نگاه دارند و
 جهت صرف نمایند **سکنین دوزی و لوق و غیره** نیز بهین دستور طبع نمایند
 و بهتر آن است که مطلق سکنین و بچند جوینیت داشته باشد در یک سکنین طبع
 نمایند **ترکیب حسن** آن است که ادویه تازه که گفته و پوشیده نباشد
 بطریقی که از پیش ذکر شد از گرد خاک و عصاره خاک پاک نراند و هر یک را جدا
 گوشت و چغندر وزن نموده پس مجموع را در هم بکوبند بعد از آن با آب یا عرق یا شراب
 که در وصف آن فرض مقرر شده است برشته تا ادویه بهم چسبیده شود و بعد از آن

فرض شود و در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار محفوظ دارند تا آنکه خوب خشک
 شود و در دوزی یکبار ازین رو بمان روی گردانند و بعد از خشک شدن در ظرف سینه
 نگاه دارند تا هنگامی که استعمال نمایند **کفایت حق خوب** و شیاف و بنادق نیز
 بهین روش و همین فاعده و دستور العمل شناسند اما تربید که در جنوب از این
 دهنل میانه اندیشید و در دهن با دلم حرب نموده با اجزا بگویند و غار لعل را از شش
 غبار بکنند و اندر زیر که بهاون کوفه نشود و در رسم امنیت که بر بالای غزال موین بسیارند که
 بهتر است **ترکیب خوف** روش آنست که هر نوع سحوف که بجهت قفس کشم و بسج و
 یح و زهر ترکیب میکنند جنوب و بر زوری که در آن و غلظت همچنان جبار باشد و بزر
 قهوه و تخم ریحان و مانند آن بعد از آنکه بوداده باشند با سایر ادویه کوفه یا پخته
 خصوص بر زقلو که البته بناید کوفه بهتر است که تخم ریحان و تخم مرد و جبار باشد
 و بار سنگ نیز بگویند و بعد از آنکه دیگر دوا کوفه باشند بر زقلو کوفه را در باق ادویه بکوبند
 مخلوط سازند و بهتر است که اجزای موقوف بسیار نرم بگویند مثل اجزای جوارش مذکور شد
 باشد تا از سده زود کند و اگر چنانکه عرض قفس باشد و بخواهند که در سده دفع بیشتر هر شود
 و از نرم کوفه و چغندر استعمال کنند **شش نافع سنن** آنست که از برای صفا و جلا
 دندان باشد مثل زاج و نمک و سفال چینی و مانند آن بعد از آنکه سوخته و بریان کرده
 باشند با باق اجزا کوفه استعمال کنند اما درشت و بر باشد تا صفا و جلائی دندان
 که مضمون است بهتر حاصل شود و آنچه از برای مضمون پخ دندان و بازداشتن خون

حکم

حکم

و در آن باشد باید که نرم کوفته و چغندر منون سازد **طریق شش** کحل و زرد و
 برود و شش ناف که در چشم استعمال شود باید که نهایت سعی و نهایت تمام مرغی دارند
 و در ساحت اوید که در چشم بکار برود نهایت مبالغه بجای آورند زیرا که چشم عضو است
 شریف و کمالش و شرف اعضاست پس باید که دورانی جگری باشد و شش و
 توتیا و آقیمیا آنچه به تعقیل و تصدیق تحت حجت بطریق که در فایده که مخصوص تعقیل است
 است و جمع کرده همان دستور در شش اینها اهتمام تمام تمام بکار آورند و بهین طریق
 هر دو اند که باید از آن کوشش مانند بد و سرمد و شش هم در فایده که بوشش اوید تعقیل
 دارند و جمع نموده همان طریق و قانون عمل کنند و بهین نوع اوید که باید برود و کرد
 مانند از زودت بشیر خرد توتیا باب غوره و سرمد باب باوین پس از دوا بعد از آن
 که بوشه داشته و در پرده باشند جدا جدا کوفته و از پارچه محکم چپه باشند از
 هر کدام مقداری که باید وزن نمایند و همه را در باون یک جا کرده مخلوط ساخته پس
 با در بالای سنگ تکی نمایند چند آنکه مانند بخار نرم کرد و در حالت سستی از گرد غبار
 نگاه دارند و بعد از آن تمام و بباله درختی در ظرف شیشه نگاه دارند و زمان حجت بامیل
 حلا با شرف و با سیلی از چوب پنج درخت زرنگ در چشم کشند و شش فایده را
 درون باید چکانند یا از پرده چشم حلا باید که در پس بهر چه مناسب باشد ساید
 منهای نظر مسلمانند و الله الشانه و هو العا **طریق پنجم** حلا است که
 اگر مصلحتی تسهل تر قریب خواهند داد اول اجرای آنرا پاکیزه سازند پیش از هر چه بجا

و چنانیم کوفته در یک اندازند و بعد از آن برود و آنچه باشد نیم کوفته و نعل سار پس
 از آن شش و الو و پنجر و قیسی و آنچه باینها مانده از عقیق آنها بشسته و بنور و مانند آن
 در آخر بریزند پس این قاعده هر چه قوی تر کوشش تر باشد زودتر باید انداخت و بر
 صغیف تر لطیف تر باشد پس در نعل سازند و در یک یک نعل یا یک نعل یا یکی که تازه
 قلعی کرده باشند این مقدار از آن شش که مناسب دهند و کفاف باشد شش طایم بکار
 دهند تا در بخش آب بوشه شود و یک بخش بماند پس از آنش فزاید که فستیران
 و نعل باشد فستیران را در پارچه یک در آن که یک در آنش فزاید بکشد در مصلحت اندازند
 پس بهت در هم بماند و صاف نمایند و شش و تر چپین و فطوس چهار شنبه
 کاشه را در قدری از آب گرم حلا چکانند و حل سازند و صاف نموده نهاده حلا بکار
 اگر احتیاج باشد مجموع را اگر صاف کنند و شش گرم بوشند و اگر سرد و از دوا خواهند داد
 از قه صبر و ایام یا تر بد و مقویا و غار بقون و مانند اینها کوفته و چغندر بلندی
 آب حلا چکانند و فزاید از بالای حلا چکانند و از پاشا مندا یا کله سر در از هر چه باشد
 کوفته و چغندر با قدری مصلوح در کفچه حل کرده پیش از مصلوح پاشانند و از عقیق آن مصلوح پاشانند
طریق شش فتوحات راقعه در آن است که اجرای آنرا آنچه کوفتنی باشد
 نیم کوب کنند و مجموع را شب در آب بکشانند و صبح در هم مالیده و فزاید و فزاید
 نموده و تر چپین و شش و ترخت و مانند آن آنچه باشد در همین آب محلول ساخته که حلا باشد
 که صاف کنند و پاشانند **نظرات** در طریق است که اوید را آنچه باید کوفتنی باشد

حکم

بطور اهل میباشند که بر او آهین یا فولاد از هر کدام که خواهند و هر مقدار که خواهند
روز شش ماهه که گذرانند پس بر او ده بری سنگ بطلید جات بسیار پس هر صبح
خشت سازند و مجموع قرضه را در یک مغال که ده مغاله دیگر بالای آن مغال که نشسته در
مغال را بکل حکمت محکم سازند تا مکلفه در میان آتش سرکین کا و صحرای هر روز بگذرانند
پس بر او نه و نه مرتبه همین طریق بخرای آهین یا فولاد در آب طلیه جات و گاه با
صبرانه صلایه کرده و خشک گردانند در مغال که نشسته است روز هر روز آتش
سرکین کا و آبی بگذرانند پس بر او نه و نه مرتبه آهین یا با صلایه نموده گشتابند
در میان ماست ترش میکند از پس رویا رند و بقداری نوشا در سخی طبع کرده باز
قرص کرده بهشت روز دیگر در میان آتش میکند از بعد از آن سخی نموده استمال میکنند
قل این بطریق میزدان چنان است که بر او آهین ده مرتبه با شیر صبرانه بر روی سنگ صلا
کنند و هر مرتبه در آتش سرکین کا و صحرای بگذرانند تا خوب سوخته شود و ده بار دیگر آب
طلیه جات صلایه کرده در میان مغال که نشسته و مغال را در میان آتش سرکین کا و
بهشت در بگذرانند پس بر او نه و نه مرتبه و از بار چهارم بر او نه و نه مرتبه بر روی آب
بریزند که بر روی آب با نذ و تا آب زرد و خوب کشته شده باشد و اگر در آن آب نشسته
و بر روی آب نماند پس باید که چند بار دیگر با طلیه جات صلایه نموده باز آتش دهند تا
چند که بر بالای آب قرار گیرد و با نذ و تا آب کشته شود **طریق قتل** مس بطور اهل میباشند
یکم از مس خوب بخرند و تنک در چهار سازند و چند روز در میان شش کاس کا و

بگذرانند پس صغاج را تنک و سرکین بگویند و آب صبرانه آلوده و مجموع صغاج را
بادهی هم در میان و یک مغال بگذرانند و یک مغال را در میان آتش سرکین کا و صحرای که نشسته
بر میزند و صغاج سنج بر او پس اوراق را بر او ده بار گذرانند و نیم وزن مس سیاه
و هم وزن هر دو که گذرانند و علی بیشتر صبرانه خوب سخی کنند و بر سنگ کا و در آن مس طلا
گذرانند و در چهار بالای هم در میان و یک مغال صید و کاره مغال دیگر که اوراق مس در آن
یکم از بالای کهنای مس بگذرانند و از آن بکل حکمت محکم کنند و یک را از تنک برسانند
چنانکه کاره در تنک نهان شود و نمای پس یک را در دکان استوار کنند و آتش
معتد بخوبی آتش متوجه بر او رند اسکا آتش را زخم کنند و بگذرانند که دیگر سر او
مس را بر او نه و نه مرتبه بر او بر روی سنگ بشیر کا و سخی کنند چند که خوب صلایه شود باز بهشت
اول بر طرف مغال کرده و در یک را بکل حکمت محکم نمایند و در آتش سرکین کا و صحرای که گذرانند
و چون بهشت بهشت صلایه کنند و دیگر را بر همان طریق آتش میگردانند باشند و بر او نه و نه
سیم بار بر روی کا و سخی نمایند با آتش نه و نه مرتبه در غسل صلایه نموده آتش دهند و پنج
بار سخی نموده آتش را تمام سازند و هر گاه که پنج بار بشیر و دست دروغ و غسل و شکر
سخی کرده باشند هر که بر آتش داده باشند بزبان اهل میزدان کوبند و
بسیار دشت که در بالای کاس که وارگون میکند از سخی بطریق آخرت جمع شود و
که از آتش میشد و بر او اندوخت که از صبر سیاه و شوش و آن خایف باشند در مس
و غسل نموده و الا که از صبر سیاه تر نباشد و مس غسل نموده با شیر و دست دروغ و غسل

در روز

کام

سخن کرده است حال کند **طریق قیل** بطور مذکور بجز در مس و منقا و تنگنا سازند
 و در وزن مس که در زرد باشد بصورت آرد و چون کنند پس تنگنای مس را باین که در میان
 و خشک نموده در یک کجین بالایی هم بگذارد و مس و یک حکم سازند و آتش کنند پس برآوردند
 و مکرر بستر اول و اوراق را که بر کوه طلایا کرده آتش کنند و پس با برنج آتش کنند که بعد غذا
 سوخته گردد و در بالایی آتش را که در دو یک کانه که از زعفران سیاه خایف نباشند
 فوج سابق بهتر است **منافع آن** با حقا دال باشد تنها پاد و در فو ام و سایر و جند است
 و ضیق نفس و باد های که در معده و مفاصل و آرام یعنی و تنهایی که نه یعنی و قوی و در کوه
 و پسر از دهن و معتدرا میزند باشد و طبعیت آن گرم و خشک است لکن در گرمی حد اعتدال
 و طبع است و مصلحت آن است قدری از فضل و مقدار شیرینی که آنکس باشد عقیقه و بلای میزند
 با جسد که نه ته است و اعداد اعظم بفرجه **طریق قیل سرب** که آنرا با برنج کوبند و در آرد
 عین است عمل است بجز سرب و با قدری که کوبند بگذارد پس در کوبند و با می کرده در کوه وادی
 که آتشند چندان میزند که خوب خاکستر شود فوج و دیگر **کشت سرب** بطور اول بجز بجز
 از سرب خوب و معتدلی شسته شغال چه تنگنای سازد پس شش شغال که در زرد و در و شغال
 سیاه را با هم صلا کنند و نوعی که سیاه در کوه که در محله شود تنگنای سرب را که کوه
 و سیاه بگل کنند و در ظرف شغال که آتشند سوزانند با لای و یک حکم نموده در آتش سر کین کا و
 صحرایی بگذارد و چندان آتش کنند که خوب سوخته شود پس برآوردند با در یک کشتن شغال
 که کوه و شغال سیاه بطریق اول به هم صلا نموده با خاکستر سرب همه در هم می آمیزند و باز

بر آتش میزند بر آرد و در کوه سوزانند و در خاکستر سرب بر رنج سرج ۴۰ ل شغال که کوه
 کوه و چینه سبک شش کنند و هر از یک بخش را با خاکستر سرب بچینه سبک خالص صلا نمایند و در آتش
 که آتشند و خشک نموده بهمان دستور آتش کنند با رنجش و دیگر بتور اول صلا نموده آتش دهند
 پس بخش سیم را نیز بطریق سابق صلا نمایند این نیز به آتش شود که خوب خاکستر گردد و باید دانست
 که طریقی که در کشت و بکشد فلزات و اجسام آتش که خوب خاکستر شود و آتش را حدی بخورد
 و در نهایت چندان آتش باید که خاکستر صلا و معتدل بر روی آب قرار گیرد و از بعضی مشاهده
 رفته که هر گاه چو نمید که از هر یک از اجسام و تصد خوب خاکستر سازند و در ظرفی که در آرد و در آرد
 در بود و در کل حکمت آرد و شسته محکم که بکل حکمت گرفته باشند که در شسته را در میان و یک
 شغال مسکه آرد و یک را از یک بچینه و سر شسته را حکم نموده چنانکه سر شسته را در یک
 چندان شود پس یکبار بگذارد و یکبار آتش را در هم میزند پس رفته رفته آتش تند تر
 میکند که آتش ده روز آتش باید که یک و یک روز یا دو روز نهایت سه روز با تمام میرسد
 با حقا و این چند خاکستر سرب کشت و میگوید که هر که بجز وزن سرب کشته در آتش کند
 در وزن سرب را باند و فرجه قوی میشود مقدار هر شش روزی از سر کشته طلسمی باشد **طریق قیل**
 بطور مذکور است که بجز از سرب صفا پست و چشغال و از کوه معتدل پست و چشغال
 و هر روز از هم خوب سبک کشتن سرب یک تا توره هفت بار صلا نمایند و خشک رفته
 به شسته و دیگر با بیشتر بصورت آرد و هر یک که مناسب دهند سخن طبع نموده خشک گردد
 در شسته کنند و شسته را بکل حکمت گرفته سر شسته را نیز بکل حکمت حکم سازند و شسته را

حکیم

حکیم

یا همین یا سفال انداخته سر ظرف را بگیر حکم کند و ظرف را از تنوری که از همه زر گرم
شده باشد آتش را از تنور بر آورده باشد نشیب بگذارد و صبح بر آورده و البته باید که
تنور بسیار گرم نباشد که غرض است هم خاکستر شود و **شموی نمودن** است که سیب یا
هی را میان غالی سازد و شعله را مقداری که در میان سیب یا به بگذارد از چکان بسته
در میان سیب باید بگذارد و سه از آن گرم کرده در حیرت بگذارد و در میان تنوری که گرمی
باشد بگذارد که حیرت بگذارد و در برشته شود پس بر آورده و حیرت را از آن سیب جدا سازد و
سقوطی از میان آن بر آورده و در سایه خشک سازد بعد از آن استعمال کند **شموی نمودن** است
چنانست که اخیل را که بسیار غرضی باشد در حیرت بگذارد و بالای حیرت کل بگذارد و در میان تنور گرم
نشاید که در صبح بر آورده و کل در حیرت جدا سازد و بالای آن را جدا کنند و بگذارد
چون پاره پاره کنند و در برشته کنان بگذارد چنانکه پاره پاره در همه دور باشد
و در سایه خشک نمایند و بکدام جهت استعمال کند **برای نمودن** برود چنانست
که سفال آب نموده باشد بر روی کشت افروخته بگذارد که خوب گرم شود پس تخم در سفال
بریزد و آتش فرو کند و در گرم بگذارد چنانکه بوی تخم را بدو خوشه کند و در باید که هر یک
بروز که بومید بگذارد که بوی آن کند و دو تخم را با هم بچکان بر این سازد **طریق نمودن**
بسیار که در خوف و غل و چنانست که پوست بیل را با یکوب نموده با آب بپوش
و بند و خشک سازد و بکاه در میان روغن زیت یا روغن کاه برشته و آستینا و نموده
که خوشه زد که در **برای نمودن** شمع چنانست که از صبح هر که در مثل صبح عرو

و صبح او را نهند آن بطریق برود و در میان سفال بالای کشت افروخته بگذارد و در گرم بگذارد
چنانکه خوشه بالید شود و بکاه بر آورده **بسیار** در میان کشت تنقیه جدا
بعد و در پیر کردن او به طریق **تنقیه جدا** بسیار و علا و غره و مس و این
و از زر و سرب هر یک در این جدا که خواسته باشد که شکست سازد و بچکان بر این
در خشک و در شش شرح ساخته در میان روغن کف در بر پوس بر آورده و بکوبد
آتش شرح نموده در سر که باید آتش با گرم کرده باشد که در فواید بر پوس گرم کرده
در دوخ ترش نازد و طریق بعدی باشد که که اول خلوات را با این ملو تنقیه نماید و در
از گرم کند شکست سازد **تنقیه بسیار** چنانست که سیب را که بشوید با آب سیر
و بکشد و بکوبد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
سفالی قایم صاف کرده استعمال کند و اگر سیب خاص صفا نموده باشد از خرف بر آید که
بهرت در صبح تنقیه دارد و در **برای نمودن** چنانست که چنانست که چنانست که
کو قه و چنانست که در روز در خل حیرت بگذارد و بکاه برود و در میان کشت
خوبست که در جوارشات و معین استعمال کند **نوع دیگر** به طریق دیگر
که چنانست که در گرم کو قه و چنانست که در روز در سر که بپوشد و در
کرات بیشتر بگذارد و در روز آب کرات را نازد سازد بعد از آن بر آورده و خشک
کرده نرم بکشد و در روغن بادام و صمغ استخوان نازد و با شعله کوب بر این نموده بکاه
استعمال کند و این قسم که در سر سازد و در کسی که بعللج و بر سر شکست **نوع دیگر**

چنان است که جفت محمد را نرم نمایند و یک روز در شراب ریخته
 بخیسانند و هر روز از شراب را در دو ساخته شراب تازه میکردند و باشند پس
 از نیت و یک روز بر این ساخته نرم صلایه نموده در جاسپنی که مخصوص ضعف
 معده است و فلان نازند **فوج دیگر** جفت محمد را نرم نمایند و کیهنه در خل
 کنند بخیسانند و هر روز سرکه را تازه سازند بعد از آن کیهنه دیگر در مال
 بخیسانند و کیهنه دیگر در آیه که سرکه در آن انداخته باشند بگذرانند پس از
 یک روز از این آنها را برآورده خشک سازند و بر روغن بادام بریان کرده سخت
 نموده بکار برند **در بر ساقش برده** چنان است که براده آهن در میان
 آب نمیده باشد سرخ سازند و در آبهای که در تنه سرس و نقره و غیره
 ناکورند همان دستور خود برده برآورند انگاه ساینده بکار برند **در بر ساقش**
کبریت چنان است که ظرفی را از شرکاک و پر کنند و سران مطلق را با مارچه بکار
 بالای ظرف شتر پس کنند و بعضی از سفال بالای که کرد بگذارند در میان طبع سفال
 سرکین کاوش کنند یا که احکام که آتش است بدست ناک که در آب شود و از مارچه
 که اس کشند در میان شتر بکند شود انگاه که در آن شر در آورده در وقت حاجت
 بکار برند **در بر کردن زردیون** بکمر دراز زردیون تازه پاکیزه آنچه خواهد شش
 روز در میان خل خمیر کنند بجا بماند و بعد از شش روز سرکه تازه بر بالای مازدیون
 کنند پس از شش روز باز سرکه را تازه کنند و تا هجده روز سار سرکه تازه کرده انگاه

از سرکه برآورند سه بار از آب شیرین بپوشند و در ساقش کشند و استعمال نمایند
در بر کردن زیره چنان است که زیره کوفته تازه که کهنه و پوستیده باشد
 از گرد رنگ و چوب پاکیزه سازد انگاه در ظرف حسنی با سفال کرده سرکه بکار
 آن کنند چند لکه چهار گشت سرکه بالای زیره باشد پس کیش و یک روز بکن
 انگاه بر آورند و ساقش خشک گردانند و بریان کرده بکار برند اما بریان اندک مقدار که
 روی بر این ششام برسد و نموده **در بر کردن حب السالمین** چنان است که سرکین
 کاوشند و باشد با قدری آب در یک کنند و حب الملوک را در پارچه که بر سینه دران
 اوخته چنانکه در وسط یک میان سرکین نهان باشد و یک ساعت بخوابد و در یک
 آن گشت آتش ملایم انگاه حب الملوک را بر آورده پوست از او سازند و با شش گشت
 در میان مغز عیاش شست و در وجه بگذرانند پس از آن که در بر ساقش باشند اگر خواهد
 استعمال کنند جایز باشد **در بر کردن خار خشک** چنان است که خار خشک تازه را کوفته
 و آب از آن کوفته خشک را در این چنانکه پس از یک روز بر آورند و با شرک سازند و آب
 خشک تازه که در چینه تا پنج شش مرتبه چمن دستور خشک کرده خشک را در آب شتر
 خشک تازه بر آورده و خشک سازد و بکار **در بر کردن نفدت** چنان است که نفدت
 سفید را از چوب و خار پاکیزه سازد انگاه با شتر و حتران یا شتر خرب سینه خور
 با شتر و حتران یا شتر خرب سینه باشند و در ساقش خشک کرده از گرد و جاسپنی موقت نموده
 در شش گشت سازد و بکار **در بر کردن پودش تریا** **در بر کردن**

و کرم در پرتو لاله سحر الهی
علا و لایق فرزند گوهر خرد
آب زین در دامن آرد

عزیز

حرف زائده

آن نحو و یا قریب بدل می بود **حرف زائده** بدل آن در کزیک جایز آن نیم وزن
آن در آن کسج بود و در باد و یا غلط **حرف زائده** بدل می است و در حسان و لغوی بدل و در
یک و نیم وزن بدل می شود و زائد کرد بدل آن قسط بود و گویند زائده بدل می است
زائد و در طویل برش زائد کرد است و صاحب منهاج **حرف زائده** بدل می گشت اند و گشت اند
که زائد کرد و زائد و در طویل هر یک بدل می گشت **حرف زائده** بدل می گشت و در
بدل آن نیم وزن و در طویل است و گویند که یک و نیم وزن آن است بدل می است و در
بدل آن در او در حین قیاس است و در هر یک **حرف زائده** بدل می بود و زوای خنک بدل آن
پرست و نشان است زوای طیب بدل آن منزه است که است **حرف زائده** بدل آن کسج با
کجا بود و گویند که بدل می بود و در حسان بدل آن هموزن آن قسط با دانه است و بود
جائز بدل آن یک و نیم وزن قیاس بود **حرف زائده** بدل آن در هر انی بود وانی حجر
از می بود و در سمال هم حنظل جلد بدل آن یک و نیم وزن خود بدل آن است
بانیم وزن آن کسج بدل آن بقول جالبین **حرف زائده** بدل آن در حنظل بدل آن نیم
حب لیس بر بود یا قوری **حرف زائده** بدل آن حب محب بود و گویند مغز با دام است
بدل می است حب لیس بر کبار و صغار هر یک هم مقام دهند و گویند مغز با دام و مغز با حیل
جل بود **حرف زائده** بدل آن خردل بود و گویند که هم حجر بدل می است حصص بدل آن طویل
ما یقتل مرغ بود و جلد بدل آن هموزن سارون بود **حرف زائده** بدل آن حب انجور بود
حب لاس بدل آن برگ است حجر از می بدل آن در هر انی بود وانی لا جورد بود

حرف زائده

حرف زائده

حب لاس بدل آن نیم وزن سماق بود یا هم وزن آن زرد شک بود حب لاس
بدل آن نیم وزن شک بود و حلیت بدل آن نیم وزن کسج بود **حرف زائده** بدل
آن سبیل الطیب یا سماج بود و طباشیر بدل آن کل محشوم یا نیم وزن کافور یا هم
وزن حصاره و نیمه آیس بود و حین محشوم بدل آن کل ر بود و گشت اند و قیاس بدل
وی است حین نیم بدل آن حین هم است حین قبری بدل آن نیم وزن آن کل محشوم
عرقیش بدل آن ربع وزن آن قیاس و ششم حصه آن بازو بدل می بود **حرف زائده**
یا قوت بدل آن هموزن آن ملاحی محلول با ورق طلا بود و سرج بدل آن در کزیک
بر لبه سنج و در پیشی جور نائل **حرف زائده** بدل آن دو وزن طباشیر است کجا بدل
آن قریب بدل می بود و کسج بدل آن منوع بود و گشت اند که منوع با دام بدل می است کسج بدل
آن را زاید بود و گویند بدل آن میون بود که در یوس بدل آن بیابا کوس بدل آن کسج
بدل آن است و قوریون است یا پنج غاف و گویند که در یوس بدل آن کسج بدل آن
و یا نیم وزن سنج بدل می است کسج بدل آن مصطکی بود یا نیم وزن و قیاس بدل آن
که بدل آن طباشیر است یا دو وزن آن کل از می است و در کسج بدل آن کسج بدل آن
سیاه بدل آن زرد بنه است و گویند که زاید بدل می بود **حرف زائده** بدل آن حجر از می
بود کسج بدل آن چند سیدستر بود و نیمه آیس بدل آن کسج بدل آن کسج بدل آن
می بود که بدل آن در حنظل جلد نیم وزن آن ر بود چسبی است یا هموزن آن
اسارون لسان العصاره بدل آن نیم وزن بهمن است یا هموزن آن نو در کسج

حرف زائده

حرف زائده

حرف زائده

۱۴۱
 تا حینه بدل آن فراسیون بود لباس بدش و در حقیقت است آن لوز بدل آن
 بوزن آن بر شرم محرق یا با در بجهو است قفاح بدل آن بوزن آن بر کسب بود
 مار یون بدل آن سه وزن آن بر کس بود مایر آن بدل آن در او به صین بوزن آن
 زرد چوبه و در باقی افعال بدل وی بود هر کجی بدل آن قطه تخت و کشته اند که قفاح
 او در بدل وی بود سنگ در کثرت افعال بدل آن چند سیر است سنگ طر مشیج بدل
 بدل آن هم وزن آن قصیده است معاش بدل وی است معقل بدل وی که است و گویند
 بوزن آن سنگ البطم بدل آن بود مومیایی بدل آن قهر المیو است بوزن بدل آن
 عاقر حجاب بود مایش بدل آن پوش در بندیت مایش بدل آن با قلا است مصطکی کب
 و نیم وزن آن صمغ البطم بود و گویند که ریدل وی است مر و اید بدل آن دو وزن
 صدف **ب** مار سنگ بدل آن قطه جری بود یا نیم وزن آن سنبل مار وین بدل
 آن هم وزن آن سنبل الطیست نوسا در بدل آن شب پامانی بود و گویند که کج
 بدل وی است نیکو فریش بنفشه است نفعیج بدش بود و گویند که سیر بدل
 نفع سیاه بدل آن قطران است نسیه بدل آن که است یا بود و گویند که شیر بکوش
 که در نیم بدل وی بود مار چیل بدل آن غرقه قی یا مغر که کان بود یا کجاء بدل آن
 بود و گویند که تیر بدل وی است **س** ساج بدل آن بوزن سنبل الطیست و گویند
 سیکه و طایفر بدل وی بود سکه کوفی و بندی بدل هر دو سنبل رومی بود سیمو یا بدش
 جب مغر و سبب تقصیر بدل آن سکه صید است و گویند که قصبه کا و خشک سوان کرده

حقیقت

حکم

حقیقت

حقیقت

بدل وی بود و گویند که خلیفه بدل آن میوه پکینج بدل آن جابو بود و گویند که شش
 بدل وی است سینه بدل آن چینی بود سنده روس بدل آن کبر یا بود و سرنجان بدل آن
 امر من مناسل بود و حساب هم وزن آن بوزن آن است سلب بدل آن بر است **ج**
 عاقر حجاب بدل آن است سست و گویند بدل وی در اقل بود و عقیقت بدل آن زرد
 طویست عقیق از عقیق بدل آن عقیق است عصاره مایشا و پوش در بندی و حصص
 هر سه بدل هم میوه حصص بدل آن کراچ است عصاره ریحی بدل آن قاقا بود
 بدل آن دودک هم وزن آن سنگ ترکی بود و حویج بدل آن بوزن آن است و خود
 بلان بدل آن سلبان است عقیق بدل آن سید است عدس بدل آن در طبع مایش بدل
 بدل آن بوزن آن حویج بود **ف** فاکس بدل آن بوزن آن در حویج و نیم وزن آن سبب
 هر قیون بدل آن چند سیر بود یا نیم وزن آن مار یون فراسیون بدش فاحیه است
 خر بچه ک بدل آن قفل است قلعیو بدل آن دار قفل است قوبدل آن کب است
 قوبدل آن صندل رخ بود و گویند که سبب افعال طریح بدل آن میوه صندل یون
 بدل آن دو وزن آن تخم کرشم بود و بوقول مایکوس نیم وزن آن خستین بدل وی است
 صندل بدل آن خستین است و گویند در صندل حصص کجی بدل میوه صندل بدل آن دوح
 با صندل بود صندل سفید و ساج بدل هم که کشته اند سنده بدل سنده است صمغ عرب
 بدل آن سنج است صمغ لیب بدل آن دو وزن آن حلیت است **ق** قفل بدل
 حو لجان است و گویند که حو بود یا در چینی یا خر بچه ک بدل میوه قفل بدل آن نیم وزن

حقیقت

حقیقت

حقیقت

حقیقت

بود و عینه که نیکویند یعنی دوا ای **مجنون** کبر و صغیر این دو ترک
 در سوطی ای مشهور است و در سوط زبان یونانی معنی فاضل آمده است **شواطیر** حلقه که پرت
 دوا **آسنه** این مجنون از طبایعی عرب است و شیر تر است که یک سال دمت بخورد این
 مجنون پاک شود **فلسفه** او نام مجنون لا در است **مجنون** و **مهر** نام معنی آن خود آورده
 حیض و ساکن کننده باد بود و در بعضی ترک است **مهرج** آمده است **مجنون** که این مجنون
 از دوا رسا است بولخرج مندی گویند که چون در ابرای ترک یک جره اسرد و بر یک سوز در پنج
 و در خندان و هفت در یک آن بگیری بکراید این نام نامیده اند **کشت** نام قرضی است
 که در مجنون کاسنج و حسن میشود **آسا** معنی آن دوا را اندک است چون بکار کرد
 در مجنون داخل میشود این نام میخوانند و گفته اند که معنی فاذله است **ایرج** سرب
 ایدر است و ایدر به زبان نام دواست که مسهل نماید باشد دوا ای نیکویند زیرا که
 حق تعالی از خاصیت او بخشید **ایرج** **فیفر** فیفر از زبان یونانی قلعی را گویند و چون
 جزد عده این مجنون صبر است و صبر نبات فحش **ایرج** فیفر نام کرده اند **ایرج**
 نام مجنونست که با در خطایف داخل دارد و خطایف را می است مشهور این را بر سرب ترک
 بر سرب ترک بهر خطایف و یونانی شیرین گویند **فلوینا** مجنون مشهور است و مذکور است
 بیکم فلن دوی هر سویی که وضع ترک فلوینا وی بوده **برشت** نام این مجنون شربت است
 از بر آباده یعنی ترغش در صحت ظاهر میشود و در صحت بر نازد **ایرج** **سوس** از
 معین مسهلست نام ملکی از ملک یونانست که این ترک است **جوارش** سرب که از ترک

یعنی که از دوا خوش طعم **جوارش** **خردی** از دوا رسا است و با طبایعی خورستان مسهل
 کننده **جوارش** **کونی** یعنی جوارش زهره **فلاسنه** مجنون مشهور است و بیکای فلسفه دوا
 اجماع است نیکویند **مهر** این ترک از طبایعی هند است یعنی دوا ای فاذله آورده اند بزرگ
قرص **اندرون** **جان** مشهور است از دوا جان و اندرون خون نام طبایعی است زهره
 یونان که مسکن و موله اندرون جان بوده **قرص** **قوتو** **سما** که در مخلصه کبر **قوتو** **سما**
 و مکر که در دوا خطایف و هفت شش اند از دوا جان و قوتو میخوانند از دوا جان باطل خندان
 گویند **قرص** **کواکب** قرض طلق است که طلق را کوکب لاریز گویند **حشبا** یعنی حب صبر
 بدای صبر است یا گویند و گفته اند که چون کبر در شب بی حب بخورد که با شمشیر است یعنی
 صبر است **حب** **قوتو** یا معروفست قوتو یا بمریاض سرب است چون فلن در نفع این حب بیشتر
 در سرب است **حب** **قوتو** یا باید **حب** **لک** یعنی که حب را از اجوش سرب سازد و خوشبو
 باشد **حب** **خندق** روعی از خندان و خلوقی خندان است **سایقون** یعنی روشندل که
 که چشم روشن میکند و جلا میدهد **کبر** نام ککلیست که در چشم مستعمل است یعنی شمشیر
 و نافع و گویند نام دوا است که گوشت در جرح است بر داند **کحل** آنچه با میل در چشم کشند
 و سرب و هم کل گویند زیرا که در چشم میکشند بود هر چه شیره خشک سازد **دور** **دور**
 که در چشم یا در جرح است پاشند **عقطن** هر چه چغله در **عقطن** **دور** که قطره قطره در
 گوش و بینی چکانند **کما** آنچه که در چشم که انداختند که کم کنند **نفع** هر چه بهرین نفع
 در بینی یا در صفت **کما** آنچه در جفا جان بهرین **الایش** **صفا** و آنچه در شش از صفا

قوی باشد و اثر بحد **جواب** جدا که در دم که بازند آید ماه قوی باشند و احتمال
 توان که پس ضعیف شوند و گفته اند که اگر جدا باشد ماه قوی است و اثر میکند و گویند که
 بعضی از جواب چون جب جدا و در جب فرغون و جب مینین و جب پکنین و مانند
 اینها تا دو سال اثر میکند و نایه سید **بشر** اهاب مطلق شربت از وقت پیش که شربت
 یا قش که توان آنها میدنیک ال قوی است و بقول بعضی قوت اثر آنها رسال یا قش
با یکس گفته که بخیل نرومن تا هشت سال بود و مزه آن غیر نایه بود و اثر خود
 میسند و تا روغن لبان در روغن زیت در روغن کافور در روغن فلفل و در روغن
 رجت و مثال اینها هر چند که گفته شود بهتر است و قویتر کند **طیور** در دم بسیار استعمال
 کند **مراهم** مرهم نایک ال قوی باشد و بعد از نیک ال ضعیف کرد و **مطبخ** در دم که بگویند
 باید تا یکس از ده ساعت که باید ضعیف کرد و **نفوخ** بعد از ده ساعت ضعیف شود
نفوخ صبر و نفوخ بلیه تا تغییر نشود و توان شایه **طیور** در حال توان است سید
 تا تغییر نشود استعمال سیستون که **طیور** حکم مطبخ در ده ساعت **در دم** در میان روغن
 تریاق فاروق و بعد از ده سال آن در هر مرض و آب خوردن و سبک بخور آن باید باشد
 که امکان خوبی و بدی تریاق فاروق را باین نوع تحقیق و تجربه کنند که اگر کسی دوی سبک
 قوی مثل مغز یا شحم مثل بایب سبکین یا از قسم سوخت خورده باشد نیم درم تریاق
 بپزند که اسهال مصلح شود و غایبان بر طرف شود حکم خوب تریاق باید کرد و دیگر اگر کسی
 دوی سبک مثل مغز و دیگر آن و جوز باطل و مانند اینها خورده باشد معده از تریاق

که مناسب حال شخص باشد بخوردش و بپزند که از آن آفت خلطی یا بد تریاق خوب است و آفت
نوع بگویند که آن تریاق چنانست که قدری بگویند در مرغی و بپزند و فنجی بر و سیر و بپزند بعد از آنکه
 فنجی بر و سیر از قدری بر محل لایع او بماند که مرغ بزیاد و تریاق خوب است و آفت ضعیف و
 چکار است **بکر** اگر کسی را مرض خرمه رود یا مثل شربت کک و مسال در معده و نافض و
 مانند آن این امر هم گفته است که مناسب حال مرض و شخص باشد بپزند که نفع بخش
 تریاق خوب است و آفت نیز باید است که تریاق را با دوام که تجربه و امکان کنند وقت
 اثر آنند و خود بدی را تحقیق سازند مرکب استعمال کردند پس هرگاه که غلظت از آن
 و تجربه این مرکب و مسرت جمع کرد و در دهان جستیاج بعد مرض و مزاج هر شخص باید نایه
 عظیم و نفع تمام خواهند یافت **نایه** باید است که مقدار خوردن تریاق کپور
 چوکنی آن چنانست که این مرکب حلیل الله عظیم منفعت معده است با جمیع زهره ها منع مسرت
 دوی قاتل از بدن میکند و در سوسوم و آوید سیمیه از بدن دور میسازد و خواهان از هر کم
 باشد و خواهد بود چون این مرکب مبارک که مسرت و نفع آن با دوی قاتل
 سوسوم و هر مرض بارده غلظت و نایه آن در هر مرض و سوسوم حاره با نایه سوسوم
 که حق تعالی در آوید این مرکب از آن داشته باشد مثل سوسوم حاره و خواهان در معده و سوسوم
 و ضعیف میباید که هم الهی **مغز** شربتی که از آن شاد و دل کند اگر چه در هر مرض و هر مکان چنان
 در دهان بخورد و معده را شاد کند **اول** است که هرگاه این مرکب مبارک بخام ضرورت
 کسی خورند را طیب چنانکه مکنه و فصل و بعد و سال و مزاج حلیل و کیفیت و کیت مرض چنان

حکم

نما پس بقدر حال مقداری که مناسب حال مزاج آنریض باشد مثلاً رکنه و در چربی که
مواقی بحال مزاج و مرض باشد داخل باشد به چنانکه گفته اند در مرض سرد که در
سینه و ضیق النفس که غرض شده باشد مقدار دود اکث در ماء العسل یا عسل و داخل کرده
به بند و در کین مار و فنی و عصب و ریتلا و سک و دیوار و جمع حشرات و از اسم اژدها
یا یک مثقال بوقی مزاج با شراب دهند و در جگر که در اینم دانه با سرکه به بند و در دفع
قاعه مثل امینون و شوکران و جوز ماش و مانند اینها از یکدانه یک مثقال با شراب به بند
و صبر صرغ یا سکه و لغوه و فلفل نیم درم یا یکدرم با آب الاصول به بند و جندرم و مرکب
و در آیه و در الشلب مقدار دود اکث یا یکدرم با آب و بچین به بند و بکبت و دفع جرب
و حیات از یکدانه یک نیم درم یا بقریم و صبر صرغ و انجلی یا اب سب یا اب سب
به بند و در مرض رحم طبع اهل یا مشک و مرشیع به بند و شستی را دود اکث در شربت
به بند به بند و در دمه و شراب یا شربت شستین به بند و در قلع ریجی و ده
که و طحال مقدار دود اکث یا اب الزور به بند و در هر جنش و در جاع مغص بلغمی از
نیم درم یا یکدرم یا شرب سورجیان به بند پس پهن و ستر و بچه طبع صحت به اند
با هر چه مناسب دانه داخل کرده به بند و گفته اند که قلع زهر اکث از بقیان که یکدانه است
و اکثر آن یک مثقال و اند علم یا الصواب **فایده و دانه** **مس** در عوف مزاج مرکب
در انش در جات آن گرمی و سردی باید داشت که مزاج مرکبات و در جات آن گرمی و سردی
مرض مغزوات باید داشت و معلوم باید کرد مزاجی که اجزای متضاده را با هم مقابله نموده

و گفته اند در مزاج سرد
که در دانه مزاج سرد
سنگین است و در مزاج سرد

در جات گرم را با سرد و در با گرم و تر را با خشک و خشک را با تر و سردی که در
از آنکه در حرارت و برودت و رطوبت و خشکیت مساوی باشند آن مرکب را در مزاج
معتدل دهند و اگر خشک و تر باشد با شرب غلبه کیفیت را به کرده حکم مزاج
غالب کنند اگر چنانچه از اجزای متضاد مرکب شده باشد مثل آنکه مجموع آن اجزای گرم
باشد یا سرد باشد در جات آن را نیز ملاحظه نموده مزاج مرکب را از مغزوات آن
مرکب قیاس کنند و همچنین حشلاف مزاج مرکب را گرمی و سردی و تری و خشکی
از مغزوات آن اجزا تحقیق نموده حکم مزاج قیاس نمایند و زیاده تحقیق و معرفت این قیاس
از کتب مربوط طلب کنند چنانچه این تحقیق کرده اند و میگویند که **مغصه کبر** که است در
کبد به و نیم خشک است در دود و به و نیم **اوشه دوی** **س** با عسل از یکدانه **دوش**
و دوی به **الدین** **فانی** که است به نیم درم و یکدانه حساب که است و در دود اول خشک است
بود و به **سند** که است در دود و به و نیم خشک است در دود و به و نیم درم و در **سند**
که دود اول خشک است که است در یکدرم و نیم خشک است در یکدرم و نیم درم و در **سند**
دود اول خشک است که است در یکدرم و نیم درم و در **سند** که است در دود و نیم
خشک است در دود و به و نیم **تریاق طین** که است در یکدرم و نیم درم و در **سند**
که است در دود و به و نیم خشک است در اول در به نیم **تریاق طین** که است در یکدرم
که است در دود و به و نیم خشک است در دود و به و نیم **تریاق** که است در دود
در دود اول خشک است در دود و به و نیم **احمر** که است در یکدرم و نیم خشک است در دود

حکیم

وینم درم کوفه و چینه را بر وزن بلبل چرب کند و مجموع صمغ را در شراب ریخته
کهنه بخیست و حل سازند و بار چندین غسل صفا کنند کف کرده باشند برشته و
از طبای این عهد که پیردی شرح شریف میکند بجای شراب عرق مخلوط با عرق دارچینی
بکار سپردن **ترقی غرضه** قایم مقام تریاق کپاست که زدن حرارت ذات السالم را نبرد
و دفع باد های غلیظه بود که معده و اجشا باشد و اد جاع کبد و طحال و صرع و مکنه و فالج
و لقوه و خفقان و جمیع امراض بارور مانع بود **مس** حصار و مرصاف و منبل الطیب
ساج هند و ملک و مایه و قرفل و ریوند حسینی و طین قیولی و قططی و حبیطایا
رومی از هر کدام دو اوزده مثقال فجاج از خر و عصاره لیمه التیس و منقل از هر یک بیست
مثقال عاقر قرحا و دارچینی و دارنازه و کبریت و تخم شبت و سبزه و زرد و قردمانا و
زفیون و میون و نار دین و مشک و گوز و کل با جلا و تخم کرفس کوی و دود و میون
اقریطی از هر یک سه مثقال بزرابنج میت و هشت مثقال کنبر و خشخاش سفید
فلفل از هر یک سی مثقال سیلخه و قو کل شرح و قرض اندون خون از هر یک مثقال
تخم سداب کیشال از پنج مفسر و ساقی شامی از هر یک دو مثقال روغن بلبل میت
و چهار مثقال عصاره فیض میت مثقال فجاج مر چهار و نیم مثقال برک ترنج بزر
و ده مثقال و او دیه کوفه و چینه صمغ را با عصارهات در شبت نرم کنند و بار چندین
غسل صاف کرده کف کرده برشته و بعد از شش ماه استعمال کنند و معده را شری ازین
تریاق از نیم درم تا یک مثقال باشد و این نسخه با اکثر نسخه موافق است و با نسخه کامل

مختلف زعفران سی شش مثقال و ایرسا یا زنده مثقال و امینون زنده مثقال و خر و سبزه
در نیم مثقال وزن معده را هم در بعضی اجزاء است که هشتمه است **ترقی ریه**
تریاق کوهکیت و اول تریاق که زدن جنس اول ترکب نموده که زدن جاذبان زهر دار
نفع است و قوی بکشد و باد را در اجشا و معده دفع کند و تسبیل ولادت و اخراج جنین
کند و هر جنس بارور را نبرد و **مس** جنطیانا رومی جبالا در مکی و زراوند طویل از
هر مسای کوفه و چینه با سه چندان غسل صاف برشته و بعد از چهل روز مقدار
شش درم یک درم تا یک مثقال آب کرم به نهند **ترقی ثانیه** بعد از تریاق ریه و سبزه از قوی
بکشد و خشخاش سه مثقال و کف کرده که زدن حرارت را فایده دهد و باد بکشد و
نفع این تریاق از ریه بیشتر بود **مس** جنطیانا و زراوند طویل و مکی و جبالی و زراوند
چینی و زراوند و پوست کبر و قططی از هر مسای و زراوند کوفه و چینه با
عمل کف کرده برشته و بعد از چهار ماهه از شری سی مثقال وقت حاجت شاد کند
ترقی عکری عتوب کزیده را با نبات ناخت **مس** ملا شوق و پوست کبر جنطیانا
و زراوند طویل و سنبلین از هر مسای کوفه و چینه با سه وزن او و سه مثقال
کف کرده و تمام او را برشته و معده را در نیم کیشرت باشد و زدن عتوب نفع
مسای تریاق کپاست **ترقی کبر عتوب** کزیده را و میون خورده را با نبات ناخت **مس**
امینون ده درم فلفل سه درم زراوند که دو چند سپرد از هر یک یک درم کوفه و چینه با
برشته و معده را یک مثقال و ده مثقال شری باشد **ترقی طین** مسکوم را با نبات ناخت

حکیم

دافع است و دفع از هر بار و غرض و جمع حرارت بود دفع مصرفت مطلق بود
 سسی و محرم و حرارت باشد **محل** محرم و حب لغا مساوی گویند و بر دهن که در حرارت
 باکنسین صاف بر سرشند و مقدار یک مثقال کسی را که کھان افتد که در هر خورده است
 انکه او را از هر داده اند به بند اگر بعد از آنکه این تریاق بخورد و در کف خورده از هر قسمت است
 و اگر مفسن از هر خورده باشد از خورده این تریاق چندان فی کف که قق از هر یک که
تریاق طین دوم از کامل الصاحه مشول و دفع ضرر مطلق و در یکم و گردان
 مار و دغی و عترب و جمع حیرانات وی لیس و دفع بود **طین** رومی و حب لغا و از
 هر یک دوم و دفعه لطیف است دوم و دفعه از رب چهار دوم جفتی نامرکی و زراوند
 مدحرج و تخم سداب و مورد و ورق عصار از هر یک یک دوم اجزا کوته و چینه بابر چندان
 عمل بر سرشند و مقدار شربتی کیدرم باشد **تریاق تبین** **فرد** و عترب کینه و دفع
مس زراوند طویل و مدحرج پوست کبر و طر شوق اجزا برابر کوته و چینه با عمل بر سرشند
 و شربتی دوم به بند **تریاق** محمد زکریا همین دفع ده **مس** پوست کبر و فستقین
 زراوند مدحرج و جفتی نامرکی و زراوند برابر کوته و چینه با عمل بر سرشند و شربتی دوم به بند
تریاق و حای **مس** به چند پسته و پوست کبر و در اندام چینی و عترب و زراوند
 طویل از هر کدام جزوی مساوی کوته و چینه باکنسین معجون کنند و شربتی کیشال باشد
 شرباب ریخته به بند گویند از گردین عترب به ربع دفع است **تریاق مصنف** **کافور**
 و دفع محرم حرارت و ادویه سسی بود **مس** زراوند طویل و مدحرج از هر یک دانی چند

پسته و جاب و شرباب و زراوند از هر یک یک دانی و نیم داده و کوته و چینه جاب و شرباب و زراوند
 شرباب نرم کرده و مجموع را در قدری کنسین بر سرشند و شربتی کیدرم تا کیشال
 به بند **تریاق** **یک** دفع مصرفت بک و بجزین و شوکران و خورماقی بود **مس** اهل و
 و چند پسته و فلفل از هر یک جزوی مساوی کوته و چینه باکنسین بر سرشند و شربتی
 شربتی مقدار فلفل و چند **تریاق** **یک** دفع مصرفت فیون پسته بود **مس** چند پسته
 و فلفل و حلیت از هر یک جزوی کوته و چینه باکنسین بر سرشند شربتی کیشال بود
 دوم باشد **تریاق** **دوم** و زرب و زرد سنا را می محوی و مطلق اهنال و می را در دست
مس مروارید کبر و مروارید و کبر و حقیق و لیس و زراوند و طبایر و طر شیت و
 کشمش خشک بود داده و صندل سفید و همین و فلفل سفید و زراوند که مانده به بند بود داده
 و مصطکی رومی و کوردیا و بوداده و مار زوی بنر و کلانی و شایع عکسی و صمغ عربی
 بوداده و پوست کن و پوست سجد و حب لاس و کرمانج و پوست پروان پسته
 و زراوند و زراوند از هر یک دوم و در قشر پنج دوم شحم خرفه بوداده و خشخاش سفید بوداده
 و عود خام و زراوند از هر یک دوم و آمله سفی و انار دانه و سماق و زراوند از هر یک
 دوم و رب انار شربین و رب سوز و رب به در رب سب از هر یک مقدار یک که او را
 بآن بر سرشند به حکام حاجت مقدار شربتی کیدرم و تا دوم به بند **تریاق** **یک** گردین
 مار و عترب و دیتلا و سودا به **مس** شونیز دوم دوم و دو قوریزه که مانده از هر یک
 به چند اهل و جوار و زراوند از هر یک دوم سنبلی الطپ و حب لغا و زراوند که در حب

محل

ناسته و کله ای شعی و بد و فرزندش برای و لاورد منقول از هر یک دوم و درق علام
 دوم و درق نمره یکم سنگ خالص یکم چمن شنب و صندل صندل و عود خاری و قزاق
 قاقه که در خطای و در چینی و قاقه صندل و درق ارج و ساج صندی و شاق علی
 مصری داشته و باد بکتریه و تخم مرود و تخم کدو کثیر خشک و خا رنقون و عود و صندل
 و اسطوخودوس و عا شاد و یک دجیان و تخم ریحان و سوسن کاف و یک حبسینی حب
 بلان و آینه شقی و پوست طبله کابی و مسکونی و شنبلیله و نارون و ابریشم
 مغرض از هر یک یکم دوم و درق ارج و درق کاس و حب لیمونیک و تخم لیمونیک مصری
 و درق عود و قزاق ارج و بهمن و کاف و زان یکم و نزار چیل و پسته از هر یک دوم
 آب سیب سیرین و آب نارین و آب بر و آب مر و از هر یک رطل و نبات و آب
 اخرا ای و به کوفه چرخه صاف کف گرفته و درون مجروح جز آب و آکه مذکور غسل
 و آدام اند و کس و خنده و در بر ترب و فیل کرده خوب و هم بر کشند و سر کرده و ظرف
 صندل و یا حبسینی کرده و ظرف را حکم کنند و مدت چهل روز در میان بکشد اند تا
 فیض از سبب فیاض بر آن فیاض گردد و بعد از آن مقدار دوم میل نمایند و از جهت
 آن قدری که آب یا جای بر کشند که شش عجب روی خواهد نمود و شط و از پوست
 خواهد و در و صندل و اسطوخودوس و صندل و درق ارج و ساج صندی و درق ارج و ساج
 و به درق ارج و درق نمره یکم چمن شنب و صندل صندل و عود خاری و قزاق
 مرود و یکم و درق ارج و درق نمره یکم چمن شنب و صندل صندل و عود خاری و قزاق

حکم

از هر یک یکم دوم و درق ارج و درق نمره یکم چمن شنب و صندل صندل و عود خاری و قزاق
 طبله شقی و صندل صندل و عود خاری و قزاق ارج و ساج صندی و شاق علی
 از هر یک دوم و درق ارج و درق نمره یکم چمن شنب و صندل صندل و عود خاری و قزاق
 و پوست ارج و از هر یک دوم و درق ارج و درق نمره یکم چمن شنب و صندل صندل و عود خاری و قزاق
 کاسنی و ابریشم مغرض از هر یک یکم دوم و درق ارج و درق نمره یکم چمن شنب و صندل صندل و عود خاری و قزاق
 سنگ و کاسنی و ابریشم مغرض از هر یک یکم دوم و درق ارج و درق نمره یکم چمن شنب و صندل صندل و عود خاری و قزاق
 از هر یک یکم دوم و درق ارج و درق نمره یکم چمن شنب و صندل صندل و عود خاری و قزاق
 و آب از چیل دوم و شراب بریت دوم و کاف و زان یکم و نزار چیل و پسته از هر یک دوم
 نمایند تا زمانه بخار از نم شود و نگاه مجروح را به تر متعارف در شیره نبات و کاف
 در آب مذکور بر کشند و در ظرف چینی کنند و چهل روز در میان بکشد اند بعد از آن مقدار ارج
 یکم تا دوم استعمال جایز است **معراج یا تو شمشیر ابو علی** امر علی بوداری را بغایت شغ
 داشت هر چه تمام تر آورد و اعضا و ریه را وقت و ده **صفت** آن یا قوت ده و
 که در آن کینه و تخم کاسنی و سنگ خالص کاف و قزاق مصری از هر یک یکم استعمال
 و مرود و یکم از هر یک یکم و نیم استعمال ابریشم مغرض و سرطان نهی محرق از هر یک استعمال
 و مرود و یکم از هر یک یکم و نیم استعمال ابریشم مغرض و سرطان نهی محرق از هر یک استعمال
 و مرود و یکم از هر یک یکم و نیم استعمال ابریشم مغرض و سرطان نهی محرق از هر یک استعمال
 و مرود و یکم از هر یک یکم و نیم استعمال ابریشم مغرض و سرطان نهی محرق از هر یک استعمال
 و مرود و یکم از هر یک یکم و نیم استعمال ابریشم مغرض و سرطان نهی محرق از هر یک استعمال

حکم

خزانة بکر و دل و دماغ را قوت دهد و یکنوازی و همی در او برساند و نافع باشد و فکود
 غم و دوسوسه از نظر برطرف کند نشاط تمام آورد **مردارید** بکر و مردمان و کله و کتم
 و بختک از هر یک مثال صد لین و جلیش و زرد باد و با در بخت و یه و قوت نفس و ساد و چینی
 و خود قاری و ابریشم متعوض و پوست برنج هر یک دو مثال کا و زبان و در و ج
 عطر و لعل و یاقوت و عقیق سنی و ورق طلا و ورق نقره و عسبر بهشت و عخوان
 و کا فور قیصری از هر یک یک مثال سبک تنی مثال قد سینه چاه مثال پس جها
 بقدر حاجت بدستور بخون نموده و بعد از حبله در صد روز در دم شربتی باشد **یا قوت** **نقره زلف**
 و اوقات و در نشاط آورد و غم سیر و در نک بستره را صاف و سرخ کرد و باغ و بهینه و صفت
 صند و سود و به طعام بخت کند و استهنا سازد و در بوی دغان خوش سازد و صند و بکر و
 دل را قوت دهد و در چشم زیاده کند **صفت** یا قوت زمانه و لعل و مردارید و بهینه و عقیق
 سنی و مردمان و کله از هر یک دو مثال لاجورد شسته و جلیش از هر یک یک نیم درم
 مومبانی کا و کا فور قیصری و زرد محلول و مسک ترکی از هر یک نیم درم جد و از زرد
 و عسبر بهشت و ابریشم متعوض و ورق نقره و بهینه و پوست بلبله کابلی و کل کا و زبان
 و قوت بختک و صد لین و جلیش و زرد و ورق کل مسخ و با در بخت و یه و در و ج عطر
 و لسان العسبر و قوت نفس و سبب و قوت و قوت کا و از هر یک سه درم شسته و ساد و
 و خود قاری و سبیل الطیب و عخوان و مصطکی از هر یک دو درم پوست برنج و پوست
 پردن پسته و تخم خرچنگ و بیلو خر و کشینر خشک و با در و ج و بکر و یکان

حکیم

از هر یک یک درم ستره آید و آب زرد شک و آب ستره و آب ستره و آب ستره و آب ستره
 هر یک یک مثال کلاب و عرق پید شک و عرق کا و زبان از هر یک یک چاه مثال نبات
 سینه نیم وزن اودیه پس صاف و در و ج جلیش و جلیش و جلیش و جلیش و جلیش و جلیش
 آن پس آنک که قوت آب و کله و قوت آب و کله و قوت آب و کله و قوت آب و کله و قوت آب و کله
 بعد از خیل و در یک درم تا در دم شاولی نموده که سلاب حاصل است **صفت** **صفت** **صفت**
 و صفت کله کا و کله باشد و در قوت انافع **مردارید** جلیش و بهینه و در و ج عطر و کشینر
 خشک و پوست سیر و پوست سیر و مردارید و کله با و سیر و کله کا و زبان و سیر و کله
 عرق از هر یک دو درم یا قوت چهار و آنک کا و زبان و در دم کا فور قیصری و در
 و آنک ستره آید یا زرد درم عسبر و زرد شک و زرد شک و زرد شک و زرد شک و زرد شک
 یک نیم درم در محلول و در آنک و نقره محلول و در آنک مسک خالص و در آنک جلیش و بهینه
 چهار و آنک سبک ترش و آب حاض و آب ناز خوش از هر یک دو درم سنی مثال عرق
 و عرق کا و زبان از هر یک یک چاه مثال قد سینه و سنی و عرق کا و زبان و باقیه بقدر لازم است
 و در کله و جلیش بدستور بستره و شربتی یک درم **یا قوت** **صفت** **صفت** **صفت** **صفت** **صفت**
 که بکسر و سدی باشد و مزاج پیر از امواق **مردارید** زرد باد و در و ج و کا و زبان از هر یک
 درم چند پسته و قوت کا و قوت و با در بخت و یه از هر یک دو درم مردمان و کله و قوت
 و تخم بل و بهینه از هر یک سه درم یا قوت و بعد و مردمان و کله و در و ج از هر یک
 دو درم خا و زهر مسک خالص و جلیش از هر یک نیم درم در محلول و در آنک جلیش و بهینه

حکیم

عقد و شیره آبله در زباد و طبخ و کشیده خشک از هر یک چهار درم در قلی کرخ پخته
درم غیر شرب یک درم مسکه غلیظ نیم مثقال در ق حلا در دواک در ق شیره سه دانگ
او به را گوشت و چینه و جواهر را خوب صلا به نوده همه را در عرق پسته مسکه بر شنبه و در
خشک کند و کوبد و چینه با سه چند آن شربست پس شربست را در **صفت دیگر از طبخ**
جوده حواس ترک شاد او در دقت و توت به اسود و نه باشد و صفت در مانع از نفع بود و در نفع
ص مصطکی و سبیل الطیب و حب لبان و عود لبان و آردن و کا و زان و کله در جوی از
هر یک سه درم قرض و باد بجز به و تخم ستره و تخم ترک و جز در عین از هر یک یک درم
خولجان و سبب و عریان و شیره آبله از هر یک چهار مثقال همسین و قورین و پوست سدر
پسته و پوست ترنج از هر یک دو مثقال که با دیش و غیر از هر یک یک درم مسکه نیم مثقال در ق
حلا یک نیم دانگ در ق شیره سه دانگ بسبب و کلاب و عرق کا و زان و عرق پسته مسکه از
هر یک چهار درم عرق خلصه سی درم شیره آبله ده درم نبات نیم وزن دویه همسین سه دانگ
کل اجزاء یک سوز سرشته مقدار دو درم بعد از چهل روز استعمال نماید **صفت دیگر** که
خشان و خوش و اهر قلی بودای و صفت در مانع باشد و توت به پس کند و شاد
آرد یا قوت رمانه و لعل از هر یک یک درم مر و از پسته درم در ق ملا و شیره و غیره شرب
از هر یک دو درم فیروزه و مر جان صند و عقیق منی و یا قوت که در دوا به شرب و پوست
بلبله کابی و اوقشی و کل ح و تخم خرفه و تخم زردین و از هر یک یک درم در ق کافور را ح
و مسکه خالص و کهرابی از هر یک یک درم لاجورد و مشول و صند لیلین و ابریشم معطر

از هر یک دو درم فرخ خشک و عود قماری از هر یک چهار درم سبیل الطیب و خور
و مصطکی و قاقه کلبه از هر یک یک درم تخم خیارین و کشیده خشک از هر یک دو درم
یک درم و نیم عرق کا و زان و کلاب از هر یک یک درم قندهار صند لیلین و ابریشم
مثل مجموع او به کوبد و چینه پسته و دیگر صند ترک نماید **صفت دیگر از طبخ**
این صفت از دویان و از موده قدامت و معنی آن بزبان روحی معنی نبات و مده از
مضرت سوم و شربست و بالحوالی و دواکس و تخم و قلی و قلی و قلی و قلی و قلی
دماخی را نفع بود و جذام و زرد و او حاج مثقال و قلی و قلی و قلی و قلی و قلی و قلی
بر طرب کند و مسکه کرده و شاد را بر زان و زردین و قلی و قلی و قلی و قلی و قلی و قلی
زایل کند و صند لیلین و دیگر **صفت** زرب در زباد و در ق کل کرخ و کشیده خشک و کا و زان
و قوری از دوی و صند و همسین از هر یک نیم و قلی حلا و مصطکی و دارچینی و قلی
و کباب چینی و عود مندی و مرکبی و جفتی و حلا و حلا و ابریشم معطر از هر یک یک درم
رب بخورده و رب سبب و سبیل الطیب و رب دوی از هر یک یک درم نیم حلا کلاب که در حلا
را دیش و صند لیلین از یک شاد و زرد عرق کشته شاد و عرق را با یک در حلا
و یک در حلا نبات لقاوم در دوا این اجزاء کوبد و چینه چنانکه در مده است بر شنبه **صفت دیگر**
صند لیلین و عود مندی و قلی از هر یک یک مثقال است و قاقه و شنبه و صند چینه
و دارچینی از هر یک یک مثقال مر و از دیگر و کهر و یا قوت و مر جان از هر یک شش مثقال
در ق حلا و مسکه خالص و ابریشم معطر از هر یک یک مثقال در ق شیره و عریان و غیره

یک و نیم درم جوز بود و قاقه که بر و کشتن خشک از هر یک یک درم سیره آله چاه مثال
آب زرنک و آب نازش از هر یک پانزده مثال عنبر هشت یک درم مسک ترکی نیم درم
ورق طلائی عدد ورق پاره چاه عدد ده و کهنسین سه برابر بود به ستر معمول برشته
مقدار برتری درم بود **دست روی شکر بر لادن طلا** ورق کل طرح شش درم فله
ده درم سعد بن سینه لک ششی و کا و زبان از هر یک یک درم قنقل و سنبل الطیب و سالی
و بار بجنوب و بهمن شرح از هر یک سه درم قنقل زرنک و مسک و قنقل و تو درین و
خوبان از هر یک دو درم بسیار به و بیل و جوز بود و خزان از هر یک یک درم عنبر هشت
نیم درم مردارید ناسته و ساج بندی از هر یک دو درم مسک دو دانک سیره آله یک
رطل فایده یا قه هر کدام که باشد یک رطل صاف بکن به ستر معمول چنانکه دریم است
برشته مقدار برتری از یک مثال دو درم **دست روی لادن شکر و قنقل**
یا قوت رمانی یک مثال بریشم معوض مردارید ناسته و کهنسین و سنبل الطیب و طلا نیم درم قنقل
شرح و خزان از هر یک سه درم جرب لب بزر و در جان شرح و در شرح خنجر و بیل و شحم و بار بجنوب
و ساج بندی و خود بندی و خود سالی و روی و صندل سفید و پوست گریخ و بونه چینی و
زرنک پند و عنبر هشت از هر یک دو درم مسک ترکی یک درم ورق طلا دو دانک سیره آله بستر بود
نیم رطل فله یا نبات و عمل سه برابر بود به علی رسم معمول ترکیب کشته برتری درم هشت
صنعت جالوس حقیق رگشت کشته و ادویه می کشاید و در مرغ افروت و ده و عصاره
بود و شسته و حلاج زاید کشته در یک پاره صاف سازد و چون صاف بود زاید کشته و غوطه

آرد و دو دستی مرد و در دل زن سید کشته **ص** مردارید ناسته و بیه و امیون و بهمن سینه
از هر یک یک درم پنج کاکج و پنج لبلاب و صمغ عربی و کشتن از هر یک نیم درم کزنج و صند
کوفه و صمغ و در چینی و مسکلی رومی و قنقل و خود از هر یک یک مثال اجزا کوفه و چینه با سینه
اکنین صاف برشته بهنگام حاجت زمانه پیش از حجامت مقدار یک مثال با قه ریحاب
نیم گرم مسک پند **صنعت دیگر** متوکل و مرغ با نسته و قنقل با کشته و دیگر صنایع
بسیار دارد **ص** فلفل و زنجبیل و سنبل الطیب و دار فلفل و بیل و جوز بود و قنقل یک
و شیطنج بندی و لسان المصغیر و در مرغ عقرب و بار بجنوب و مسک و رومی و کل کاوان
و خوبان و قنقل و مردارید ناسته و صندل سفید و زرنک کوه و سینه و ورق کل طرح
یا قوت زنده و بهمن از هر یک دو درم بسیار شش درم پوست پلید یک درم پوست گریخ سه درم
عنبر هشت یک درم مسک یک درم عنبر آن دو درم سیره نبات و عمل صاف سه درم آرد و
بستر برشته برتری درم **صنعت دیگر** خوشک و شکفتنی تمام آرد **ص** عمل خنجر
و یا قوت زنده و مردارید ناسته از هر یک یک مثال بسیار و خزان و ساج بندی و
امیون و شحم کرفس و شحم قنقل و قنقل از هر یک یک مثال کا و زبان هشت مثال
و مثال بهمن و مسک از هر یک دو مثال بریشم معوض عنبر هشت از هر یک یک مثال کشته
ترکی نیم مثال ورق طلا و پاره هر یک چاه عدد زاید کشته یا زنده مثال فله و عمل
آرد و در کلاب کشته و بقو ام آرد و اسکا کوفه و چینه چنانکه رسم است برشته مقدار
شرقی یک مثال با نسته **صنعت دیگر** و ذکر انواع معجون مثل پرینج **فصل**

عمل بر ابرو در پستو معجون تیار کنند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و **حمر**
با آب بکشند و سه بار در روز بکشند و سرده بلغمی و صفت نفیس و بر قان که از سرده باشد
و قویج را نافع بود و او را در جویض کند و دیگر نماید بسیار دارد **ص** تخم هزاره صند
یکم نیم کند و ده درم زردانه طویل و گرد و در پخته چستی از هر یک پست درم زردانه
در پنج روزی از هر یک چهار درم مصطکی و حب بلبلان و زعفران و کلل الملک و سنبل
الطیب از هر یک ده درم زعفران و در پخته و قطعه و سیخ و در آب سیرین از هر یک
دوازده درم بعد ده بر صبر شوی همواره درم قرنفل شش درم حویج بقیه و کلل کرخ
و توتیر از هر یک شش بر فنل ده درم و در سرخه و دیگر فنل پست درم آمد است و
کوفه و چغره با بر آب کپس کف گرفته بر شش **معجون** **غیاث** اسرافیل بلغمی و صندل
فرمن و صندل و سرده بلغمی و صفت نفیس و استعمال کنند را نافع بود و قطع فضول لریج از
سینه و شش بکند و در صندل و افایده ده **ص** مرکب سیخ و در فنل و در آب چستی و صندل
و سیب لریج از هر یک چهار درم سنبل الطیب و قیاح از هر یک دو درم و درم
زعفران پنج درم فزونی پازنه درم تخم کرفس حبیبی درم بنون و تخم کرفس نه
از هر یک پست درم فنل سی و پست درم میوه سیله و قطعه و فوداس و درم
هر یک یک درم اجرا کوفه و چغره با سه چند آن محلول همچون کس از مقدار شربتی از آنکه
تایم درم با قدری آب نیم گرم به پزند و در **الکبریت** حیات مرمنه بلغمی و کوه دای
و سرده کهنه را نافع باشد و اکثر او صندل کهنه بلغمی و کوه دای و گردن حیرات حیات

و عصاره را فایده دهد و بول و جویض بر اند و سنگ کرده و مثانه بریزند و در دفع
مضرت زهر فاعل این ترکیب با تریاق فاروق و کیت **ص** فلفل صندل و کوه دای
هر یک شش درم زردانه و سرده و قودمانا و مرصاف از هر یک دو درم زعفران و فزونی
از هر یک ده درم و در فنل و قطعه و زردانه طویل و پوست پخ قیاح و آستیمون و فزونی
از هر یک ده درم صندل را در شرب کهنه در مثلت بکشند و در کوفه و چغره با آب کپس
بر شش مقدار شربتی از یک درم تا یک شال باشد **ص** در دفع مساری و دل که کوه
دای و زردانه و سرده و قودمانا و مرصاف و میوه سیله و صندل فارسی از هر یک پست درم پنج قیاح
و فزونی و فزونی از هر یک ده درم اجرا کوفه و چغره و فزونی در مثلت حل کنند و
چون که رگست با سه چند آن محلول صاف بر شش بعد از شش ماه مقدار شربتی یک درم یا
نیم گرم به پزند و در آب کرفس یا دیان به پزند **ص** سیاه **الکبریت**
اسرافیل یک درم و در جویض و قودمانا و مرصاف و در کوه دای و سرده و در کوه
و مشک نفیس و سرده کهنه که از رطوبت شش و سینه باشد سود دارد و در خلط مزمن و در
الدم و نفث الدم را نافع بود **ص** زعفران و مرصاف و قودمانا و خشخاش سیاه و فزونی
مصری و سنبل الطیب و پنج خافت و عصاره خافت و جگر کک خشک کرده و در شخ
راست بر حرق کرده از هر یک جوی کوفه و چغره فزونی را در مثلت یا در شرب کهنه حل کرده
با سه چند آن محلول بر شش بعد از شش ماه مقدار شربتی نیم مثقال یا یک سبب به پزند **ص**
ص منفع این قریب **الکبریت** **ص** میوه سیله و زعفران و قطعه و سنبل الطیب و فزونی

تھیں

[illegible]

مثال جود با کسی عدد پست چ کبر و تخم چنگشت از هر یک دوازده مثال و تخم گردانها
 از هر یک شش مثال و غیره و چند پیکر از هر یک سه دم یک سیاه چهار دم
 ساج بندی و حبله و مود و فطر اساکون و دو تو درون و چندی از هر یک شش دم دو دانه
 کوفه و چینه بر او فایده و مثل آن روغن کا و مثل مجموع کنسین صاف کف کوفه فایده دارد
 رطل آب جوشانیده و صاف نموده بکنین صاف نموده و او بر روغن کا چرب نموده در آید
 هم بچینه چنانکه رسم است برشته و خوب هم بپزند تا آنکه خوب بپزد و در هم برشته شود
 غرض چینی کا را در بعد از شش و نه روز فایده دارد و در روز متوال در آید و در روز آخر با بادی
 آب گرم بپزند که بپزد و فایده دارد و فایده دارد و در روز متوال در آید و در روز آخر با بادی
 صده و رانایع بود و فایده دارد که در طحال بکشد و بول بماند و هر یک که در آید و در روز متوال در آید
 و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 روی دوازده که از هر یک چهار مثال و غیره و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 مثال و دو فطر اساکون و دوازده که از هر یک شش مثال و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 و سیخه و مصطکی و دمی و قصبه لایزه و مثل آن روغن کا و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 جده و دوازده از هر یک دو مثال و فطر اساج هر یک ده مثال سبب اساکون
 و نیم دم که در مثال و در فطر اساج و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید

تخم متفرقه و چینی و ساج بندی و قرفعل و جفتلیای روی دوازده و فطر اساج و در روز متوال در آید
 چینی از هر یک چندی که فطر اساج و دوازده و فطر اساج و دوازده و فطر اساج و دوازده
 و صبر و صوری و سیخه و مصطکی و قصبه لایزه از هر یک دوازده دم دو تو و تخم کوفه
 فطر اساکون و دوازده که از هر یک شش مثال و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 اساکون و جب بلان و مثل آن از هر یک هشت و نیم دم فایده دارد و در روز متوال در آید
 تخم از هر یک دو دم سبب اساکون و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 کف کوفه برشته و بعد از شش و نه روز فایده دارد و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 از هر یک چینی بزرگ و سبب اساج و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 صده و رانایع بود و فایده دارد که در طحال بکشد و بول بماند و هر یک که در آید و در روز متوال در آید
 روی دوازده که از هر یک چهار مثال و غیره و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 مثال و دو فطر اساکون و دوازده که از هر یک شش مثال و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 و سیخه و مصطکی و دمی و قصبه لایزه و مثل آن روغن کا و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 جده و دوازده از هر یک دو مثال و فطر اساج هر یک ده مثال سبب اساکون
 و نیم دم که در مثال و در فطر اساج و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید
 و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید و در روز متوال در آید

بشت مثال سینه سازنده مثال قه و عصاره عاف و کاشم و تخم جنه قوه و صغ
و بادام از هر یک چهار مثال میون و زرد لیسج نیند از هر یک شش مثال صغ و عصاره
در شک خنینه با قه و دانه کوفه و چغندر با سینه چندان کل کف کرده برشته و بعد از شسته
یک مثال آن شربتی باشد **سید** خنده و پاره های سه و بلخی و سودای چون صغ و لغوه
و سکنه و فایح در عصاره و سیاهای رحم خون آهسته آن و فحش زخم و سیلان از
از رحم کوک را اندر رحم نگاه دارد و با دغای غلیظ بشکند و در دقیقه و دو از کینه از بطنم بود
نمود و از خامه که در پی چکانه و حضرت غل و دیگر از باران از او و تقطیر لبول و از جابج
مثال را که از بطنم بود و در شنج ابوعلی سینا و حواله میگوید که ترک این بخون ترکیبی
عجیب است طبع از این بخون می کامل است و از وی غصه خا من شده اند و من از وی اثر
بزرگ بیند و خراکه استر خایان و کوکلی زبان را نمود و میگوید که این بخون توس
و صاحب و خیره خوارم شای میگوید که بر شنج عترتی نیست و وی می است و عجز می
نخانی این بخون هر شوش است و هر نسخه که درک است با دیگری در این است هم در این
دو دانه هم در مقدار هم در ترتیب متفاوت و مختلف است و نسخه که صاحب کامل است
از دانه است این است **ص** مسک خالص دود هم بر واید و در دق طلا و خرا از هر یک نیم درم
زربینند هم از نیم تخم چار درم زعفران و درم قرص و شنبلیله از هر یک شش
درم ایری بیک درم حما و درم مصطکی و درم دق و سراج از هر یک است درم حب بلان
نیم درم بسبب بیک درم لعاج است عدد و غل عیند و در خنیل و در شست از هر یک

چهار درم قسط طح است درم جوز بود و چند سیه از هر یک ده درم فریون و درم صغ
از دود تخم شست و جطیان و شکوفه لسان العذیر از هر یک چهار درم چوب پر سیا و
دق قله و زرد از هر یک شش درم مک پندی و صغ فارسی از هر یک چهار درم
را زبانه و زوغای خشک از هر یک شش درم شونیز و زجاج سیاه از هر یک نیم درم شمشیر
نخلی و تخم سداب و تخم کرفس و باشند و کوک و زرد از هر یک دود هم سرکین و زکوی
کوبی و بادام از هر یک یک درم زرد چوب و ابل از هر یک چهار درم غل سیاه
دار غل و زرد لیسج و فریون از هر یک است درم زرد از دق خراج چهار درم بونیه چینی شست
درم زرد از دود درم زرد قطن و سیه از هر یک چهار درم و دود و کف تقطیر لبول و درم
کا قور و خرق عیند و سیاه و بعد از چینی و تخم بلون از هر یک دود هم اصابع البصر
برک پر سیا و شان دود ترک که پودج کاسنی و کشت برکت از هر یک دود هم حب محلب
خود عیند دود هم با اوس و کوک از هر یک یک درم عصاره شین و بکیتان است درم
سرکین و دانه و پوست نخل که از هر یک چند درم از جوشان و سپندان از هر یک چهار
بعد از کوفه و چغندر با سینه بر این سرشته بود شسته و بعد از کوفه و دانه و سیاه **سید**
که شنج ابوعلی در دق قطن و درم است **ص** مسک ترک و سینه و شمشیر و تخم کرفس
با سر چینی و تخم سداب و تخم بلون و باشند و کا قور و کوک و زرد و سرکین کا و کوبی و
سرکین و زکوی و خونی سیاه از هر یک دود هم عجز بشت و درم زرد و زرد لیسج
و غل غل عیند و در خنیل و در شست و جطیان و مک پندی و شکوفه لسان العذیر

کوبی بر آن کرده و منبر کف خشک و کجده متحرک از هر یک سر درم رخصتیل و در غفلت کباب
چینی و بوزیان و تخم بومین و قورین از هر یک دو مثقال جز بودا و بسبار و زعفران
و مصطکی از هر یک سه مثقال منک و جعفر استیث از هر یک یک درهم اجزا کوفه و خرد با شکر که از
عصیر کوبیده و بر خفته باشند برشته و مقدار شربتی دو مثقال هر صبح با یک پالما و الاطم بایر کاه
یا با انجوسینا نهند که نافع است **صل چهارم از باب سیم از معالجه اندام چپ منقلب**
علین **بمحرر** سر طبع از م کند و خداوند تعالی او صانع منقلب معده و قروح کبکیشانه
و معار اسود را در و با دانه اسکند و بر قان و استسقا و لقوه و قویج یعنی در یکی و در طرفی
احصا ب رانیده و در غلظ غلیظ لزج و فضا می بد که در کرده و شانه باشد پاک کند و با
کباب در و در غلظ منقلب را با آب بپزد و در **صل** غار یون و در ترک و در آن و قور و در آن و تخم
سبب و ناخواه و قور غلظ از هر یک دو قیه جلیا می روی شش و قیه عا ش و تخم کرفس
هر یک سه قیه سنبلیط و کوبی و قطره اسکیون و کاه و اسکیون و کاه و اسکیون از هر یک
هشت قیه همه را کوبند و بر سر نهاده و با آب پزند و در ایام ربيع کار برده مقدار شربتی
دو درم تا یک مثقال باشد **صل پنجم** خداوند تعالی او صانع منقلب و او صانع معده و کبک و
قروح و معار استسقا و بر قان را نموده و در دانه می که در معده و معا باشد بکشد و
قویج یعنی در یکی و لقوه و قشج را نافع بود و فضا می بد که در کرده و شانه باشد
رفع کند و حیض کباب **صل** غار یون و در ترک و در آن و قور و در آن و تخم سبب و قورین
و در دانه های خشک از هر یک کوبیده و در دانه های و معا و تخم کرفس و تخم عا ش و ناخواه و قور غلظ از

هر یک دو قیه جلیا شش و قیه سنبلیط و کوبی و قورین و کوبی و قطره اسکیون
یک دو قیه قسطح و بلخه از اسکیون و جوده از هر یک سه قیه کاه و اسکیون و کاه و اسکیون
استود و یون از هر یک هشت قیه و قیه کاه کوفه و خرد با شکر و در آن و کسین خفا برشته
و مقدار شربتی از یک مثقال دو درم باشد **صل ششم** کوبی و قیه سنبلیط و کوبی و قورین و کوبی و قطره اسکیون
از تخم کوبیده و بر سر نهاده و با آب پزند و در ایام ربيع کار برده مقدار شربتی
کند و قویج را کباب و در آن و قورین و کاه و اسکیون و کاه و اسکیون و کاه و اسکیون و کاه و اسکیون
با یکی چشم و کرفس را نایل کند و بدن را از غلظ غلیظ پاک کند و با دانه اسکند و بر قان
و کاه و اسکیون و کاه و اسکیون و کاه و اسکیون و کاه و اسکیون و کاه و اسکیون و کاه و اسکیون
را از یک و سنگ و غلظ پاک سازد و لقوه و قشج و قویج را نایل کند و معر و کسکه را
در دانه های کاه و در دانه های کاه و در دانه های کاه و در دانه های کاه و در دانه های کاه و در دانه های کاه
کوبیده که این بخون مبارک پیش از زمان ترک کوبیده اند بنام کلی که در آن عهد بوده است
از کوبیده آن و مقدار شربتی از یک مثقال دو درم باشد **صل هفتم** کوبی و قیه سنبلیط و کوبی و قورین و کوبی و قطره اسکیون
صبر و قویج را نایل کند و بدن را از غلظ غلیظ پاک کند و با دانه اسکند و بر قان
ترکی در دانه های کاه و در دانه های کاه و در دانه های کاه و در دانه های کاه و در دانه های کاه و در دانه های کاه
رومی و قشج و قشج را نافع بود و فضا می بد که در کرده و شانه باشد
بر که هم چهار درم با درون و کسین و قیه سنبلیط و کوبی و قورین و کوبی و قطره اسکیون
کوفه و خرد با شکر و در آن و کسین خفا برشته و مقدار شربتی از یک مثقال دو درم باشد

شش ماه مقدار شتری چهار مثقال باشد با قدری آب گرم بنوشند تا در **رگهای**
 در نفعت قریب کثیر است **ص** صبر زرد در دم غار لیون شش دم زعفران دوج
 ترک و در حبسینی و مصطکی روی و بود بخان و سینه از هر یک سه درم که در یوس فلفل
 و فلفل بود و آن چو و لبان از هر یک دو درم چند به سه درم گرمی و سبیل الطیب
 هر یک درم پس صاف در آن دو همچون کینه شتری چهار مثقال آب گرم میل کنند **کافور**
زردی ضعیفی معده را که از رطوبت بود و تنهای کهنه را که در ده و گوش بال کبابه و لایق
 برص و سر زلفی و قیض النفس و خنده درم سه و دیگر برز که از صلابت رطوبت باریج
 باشد و فلفل و استقاده و حنظل و صمغ که از سکت رحم باشد و پاره های آن
 و غزلهای سر او را که در ده بود **ص** بلبل کابی و بلبل و اند شتری از هر یک هفت درم فلفل
 فلفل در تخمیل و فلفل حوی و دکن هندی سیاه و دکن اندازان و دکن طبرزد و دکن
 صبر و لبان البصیر و شیطان هندی و صند و جز و او و قره و فلفل و برنگ کابی
 متعشر و متعشر فارسی و تونیز و حبالب از هر یک سه درم که به معینه صند و جز و درم دکن
 خیار شتر با ده درم میوز شمشیری و شتر اند معنی کین میوز و اند در دانه من آب
 بر پخته تا دو بهر آب بود و یک حصه بمایه پالایند و فلوکس خیار شتر را در این آب
 مالند که محل شود و کرافت کنند در من و ده سیر فایند میوز در این آب که از این آب
 نرم طبع فایند و در فریمش بخندانه باوی پائینند و بوش و هندی تا تمام کرد و آنکه
 را که در چینه چنانکه رسم است بر شسته مقدار شتری از چهار درم تا پنج درم **کافور**

در استسقای که از حرارت باشد نافع بود **ص** مازون بد و غار لیون و غیر
 با درم متعشر و پوست بلبل زرد هر یک چند درم بوس اسکا و کل سرج و تخم کاسنی و متعشر
 خربزه و رب بوس از هر یک دو درم تخمین و فلوکس خیار شتر و فایند بجزی از هر یک از درم
 صاف که در تمام اند و باز در ده و کوفه و چند بر شسته شتری مقدار دو درم تا چهار درم
کافور پنج **ص** استقاده که در آن حرارت بود نافع **ص** مازون بد و غار لیون و
 پوست بلبل زرد و سبیل از هر یک چند درم بر سه درم و بود حبسینی و عصا و خاف و سبیل
 الطیب و لیون از هر یک دو درم حنظل سه درم و بود همچون زرد شتری سه درم تا چهار درم در
 حنظل و بود **کافور** سه که در حنظل و حنظل لبالب و قیض النفس و فلفل و نافع و بود
 کهنه و پاره های کهنه که از غلیم و رطوبت باشد و در ده و استسقای را فایند و حنظل و
 شش از رطوبت غلیم پاک کنند و سرده کهنه که از رطوبت و فلفل و سینه و شش باشد بر طرف کنند
ص پوست بلبل زرد و پوست بلبل و اند متعشر و فلفل و شیطان هندی و صبر زرد و فلفل
 حبالب و برنگ کابی و کیشتر خشک و ناخود و فلفل و درم کرفس و صمغ و جز و درم
 کرمانه و سبیل هندی از هر یک چند درم شتر و فلوکس خیار شتر و دکن هندی و قره و صابون
 هندی و فلفل که در ده و فلفل صند و تونیز هر یک سه درم که به معینه صند درم میوز شمشیری و پوست
 و تخم و صند درم شتر و اند در حنظل و کوفه و تخم میوز و درمیت و یک در حنظل شتر و اند
 طبع کوفه و صند و کانی که فایند و حنظل که در تمام پالایند اسکا و کوفه و چند درم
 در حنظل کافور و دکن که در ده و بود درم و حنظل خوب بر شسته و در ظرف حبسینی باشد تا پاره

در دم رب سوس و جده و خافت و صلیک هر یک سر دم اوغن جان بچندم مرصاف پها
 درم ابراکو که و چینه با پس بر شند مقدار شری دو مثال اما اصل بهینه **بجوریک** مده
 پاک کند و قلعی و کودای زرد **س** پوست بید کابی و آرد یک سیاه و ابله و سوس
 از هر یک سر دم بچون چهار درم یک پندی در دم ابراج فیرا ده درم غار لغون چهار درم
 ابراکو که و چینه با پس بر شند شری سر دم با کرم بهینه **بجوریک** کی مسهل صفر و نیم
 بود صراح و در شفته رانغ باشد که و خارش را آورد **س** سنا یکی چاه درم ترنجبین یکی
 بنفشه و نیم و کل سیخ و تربه عین زراشیده و برغن بادام چرب کرده از هر یک ده درم ش
 که و درم به یکدین صاف از هر یک نیم رطل ترنجبین با کلاب صاف کند و باطل تمام
 آرد و او را که و چینه برغن بادام چرب آرد و مجموع را با هم چنانکه رسم بود بر شند
 بر شتر در دم سبل نه **بجوریک** مسهل صفر و نیم بود صراح و شفته رانغ باشد و سرده و پنی
 بنفش را آورد **س** سنا یکی چاه درم تربه عین زراشیده و کاد زان و درق کل
 هر یک بچندم ویز پند نه و بنفشه خشک ویز از هر یک در دم ترنجبین سی درم ترخشت پست
 قند و گنیش صاف از هر یک چاه درم تربه را برغن بادام چرب کند و او را که و چینه
 ترنجبین و مده ابراکو صاف آرد و باطل تمام آرد و با هم بر شند شری سر دم با
 کرم بهینه **بجوریک** قلعی کت و مسهل صفر و نیم باشد **س** تربه زراشیده چهار درم
 مسوی بهشت در نیم شری درم و درق کل خ ده درم و از نایه و کثیرا هر یک بچندم و غنچه آن
 در دم و نیم قند و عمل هر یک صدم او را که و چینه برغن بادام چرب نیم رطل ترنجبین کند

شربت بچندم بهینه **س** صفر و نیم براند و شش النفس سر را آوردند و به **بجوریک** چهل درم
 پست درم سبل یکی تراشیده پست درم کل خ ده درم کثیرا بچندم از نایه بچندم و غنچه آن
 در نیم درم عمل و کثیرا بر سر بر آرد و چنانکه رسم بود بچون کند شری چهار درم با
 کرم بهینه **بجوریک** مان نفع به **س** بنفشه خشک چهل درم رب سوس چهل درم خلوص
 چاه درم آرد پست درم صفر و نیم درم شفته و آرد که و چینه ترنجبین را آورد
 بکلاب صاف کرده بچون سارند شربت آن بچندم بهینه **بجوریک** مان نفع به **س**
 بنفشه چهل درم و درق کل خ ابراکو سوس و بنفشه هر یک ده درم کثیرا از نایه هر یک بچندم
 و غنچه آن در نیم درم با سوس بچون کند **بجوریک** صراح و تهی صفر و نیم و درق کل
 بچنب و شوه رانغ باشد و قلعی را که از درم ابله باشد **س** مسهل صفر و نیم
 و غنچه آن در نیم درم سبل سوس تراشیده هر یک سر دم بنفشه خشک سی درم کثیرا در دم و غنچه آن
 مسوی بچندم ترنجبین پست درم برز مسوی ده درم خلوص چاه شربت پند نه درم اوغن
 بادام در دم ترنجبین و خلوص چاه شربت بکلاب صاف نموده و یوز از پوست و در نه
 بر آرد درم کرم بهینه و دو انا را که و چینه با ترنجبین و یوز بر شند و شری سر دم
بجوریک سبل بود باشد **س** بید زرد و سنا کابی از هر یک ده درم ابله
 هر یک پنج درم سوس یک درم بچون ابله و سوس از هر یک سر دم ابراکو که و چینه برغن
 بنفش بادام چرب نموده با مده و عمل ستر شری در دم باشد **بجوریک** و از نایه
 آید و مسهل بر حمت باشد **س** تربه عین ده درم و درق کل خ بچندم و غنچه آن و غنچه آن

بنفشه چاه

و غرض از هر یک در دم مجموع کوفته و چینه با سه چند آن عمل کند که بر سر شش معده اثری
 بر او نباشد و با سه یک گرم شاول فراوان در وقت این بخورن معده را ده تا یک و نیم سال باشد
بخورن چوب شمشیر معده را قوت دهد و با هر روز از آنافع باشد و قوت باه را زیاده کند و در یک
 روز را با فراخ روز و سرعت زوال منع کند **س** پوست حلزیه کبابی و حلزیه سیاه پوست پلید
 و آتش شش و شیطانی و سبیل الطیف و فلفل و در فلفل و تخم شش و معده که هر یک در دم یک گرم
 و تخم شش از هر یک چهار درم و سبیل معده در دم عمل سه روز و در هر یک شش
 معده چهار درم و روزی که نگرانی حساسیت و بعد از آن شکسته و چهار تا نه چینه که روی آب
 قرار گیرد پس در اوغن با درم بر این کند مجموع را جوش کند که بخورن با زنده و بعد از شش تا
 در دم شاول کند و بعضی در دوا یک شاک و حل کرده اند **سرخ و دیگر سپاری** بول که از
 سردی باشد بر طرف کند و معده را قوت دهد و شش و طوایف معده و غایب و آب زردمان
 زایل کند **س** جفت معده در بریت درم قهوه که زنده در سر که حساسیت و وحشت که در شش
 چند درم طیار معده چهار درم و در آن درم کثیر خشک در دم کوفته و چینه با کین ساده
 بر سر شش معده اثری با درم در دم و شش با کین در دم با شرب شاول کند **سرخ معده**
 قوت دهد و باه را زیاده کند و اثر شش از آن بر او بر آنافع باشد **سرخ** پوست حلزیه روز و پوست
 حلزیه کبابی و شیطانی و سبیل الطیف و فلفل و در فلفل و تخم شش و معده که هر یک در دم یک گرم
 و در هر یک شش درم پوست پلید و آتش شش و سبیل الطیف و فلفل و در فلفل و تخم شش و معده که هر یک در دم یک گرم
 و در هر یک شش درم پوست پلید و آتش شش و سبیل الطیف و فلفل و در فلفل و تخم شش و معده که هر یک در دم یک گرم

زغفران چهار درم شاک ترک که خیزد و بخورن شش یک درم جفت معده در دم بر او بر آنافع باشد
 و در او کوفته و چینه بر اوغن کل چرب کرده که شش که زنده در روز دیگر با سه چند آن کین کند
 که در شش شش و بعد از شش معده اثری از دوا یک تا نیم معده را شش کوفته و چینه
بخورن چوب شمشیر معده را از طوایف پاک کند و ششهای طعم سازد و قوت باه دهد **سرخ**
 ناخواسته و سحر روزهای خشک و شش خشک و زنده که با و شش شش یک چشمال و در هر یک
 و سبب باه را زیاده و در تخم و جز از آن تخم که شش از هر یک در شش شش و در شش شش
 برابر و در تخم با زنده معده اثری و معده شش باشد **بخورن چوب شمشیر** در معده را دوا و در
 دوا با یک گرم و معده در آن که زغفران و بخورن و تخم که شش و شش شش و در شش شش
 و در شش شش در یک شش درم فلفل و سبیل الطیف و فلفل و در فلفل و تخم شش و معده که هر یک در دم یک گرم
 و در شش شش باشد **سرخ و دیگر** تخم شش و سبیل الطیف و فلفل و در فلفل و تخم شش و معده که هر یک در دم یک گرم
 ناخواسته هر یک چهار درم تخم که شش و فلفل و در هر یک در دم ساج مندی در دم کوفته و چینه
 عمل در شش **سرخ** کین معده و زنده و معده و در معده و در معده و در معده و در معده و در معده و در معده
 و سبیل الطیف هر یک چهار درم و در شش شش و در شش شش و در شش شش و در شش شش و در شش شش
 پنج درم جفت و سبیل معده و زنده که زنده از هر یک در دم ساج مندی در دم کوفته و چینه
 کوفته و چینه با سه درم شش **سرخ و دیگر** شش و سبیل الطیف و فلفل و در فلفل و تخم شش و معده که هر یک در دم یک گرم
 و در معده که از تخم و در شش شش و در شش شش و در شش شش و در شش شش و در شش شش
 و در شش شش و در شش شش و در شش شش و در شش شش و در شش شش و در شش شش و در شش شش

برشته شری یک کف بتری آب کرفس باشد **بهر** معقول از کمال الفاضل
 در جگر و کوفه و ذی و ول الدم را بایست آوردند بودی شخم کرفس در از نایه از هر یک یکم
 مغز تخم خیارین دوم شوکران و تخم حاصی بری سه دم اینون یکدم مغز دوم تخم
 مغز کلابه و تخم این و مغز فندق مغز کلابه از هر یک سه دم حب کافور بزرگ رسیده
 پنج عدد از کوفه و چغره همراه مثل برشته مقدار شش یکدم باشد **بهر** کافور
 و مثانه و ول الدم را آوردند بودی **بهر** از این پنج و تخم کرفس در از نایه از هر یک یکم
 فندق و مغز دوم تخم کلابه از هر یک سه دم زعفران دوم حب کافور عیت تخم
 کثیر چهار دم کوفه و چغره باشد **بهر** نموده بعد از شام یکدم با شربت شفا شربت
 کند **بهر** معقول در سخت از نایه باشد **بهر** کند و عکاس روی حب
 بلوط و دانه میزاج را در تخم کافور کوفه و چغره با چندان کپن برشته مقدار شش
 دو مثقال باشد **بهر** تقطیر البول را فایده دهد و پاک می کند **بهر** کبابی
 و فلفل و قنطاری و جوز و دانه حب و صلیب و نایه از هر یک سه دم کوفه با چندان
 عمل برشته شری دوم باشد **بهر** سسل البول را نایه باشد **بهر**
 کف ز فاسی و کند و عکاس روی و بلوط که در که پرده باشند از هر یک یکم
 سعد کوفه و کربا از هر یک یکم و فلفل و صلیب از هر یک سه دم کوفه و چغره باشد
 عمل **بهر** کربا از هر یک سه دم سساری در البول را باز دارد و سیلان نمی بطرف
بهر افاقه و کلی باز از هر یک سه دم صفت لدریزه و صندلین و تخم حاصی و صنف

عویط و طبخ از هر یک دوم تخم مورد و مثقال کند روی اجزا کوفه و چغره
 جلابون برشته **بهر** کثرت جلابون و سیلان می و سخت از نایه
بهر شفا شربت مثقال کثیر خشک و مثقال شاه دانه سر مثقال جوز و دانه فلفل و دانه
 از هر یک یک مثقال اجزا کوفه و چغره باشد **بهر** شری و مثقال باشد **بهر**
 سخت از نایه و عکاس تقطیر البول را نایه باشد **بهر** عکاس روی و کند و بلوط و کلی
 و کثیر خشک از هر یک سه دم زیزه کافور و نایه از هر یک یکم و پوست پلید کافور
 پلید زیزه و دانه می و پلید زیزه از هر یک سه دم کوفه و چغره با چندان عمل برشته
 عکاس البول را نایه بودی **بهر** دانه و دانه چینی و دانه و حب بلبلان و اینون و سیلان
 زعفران و دانه چینی و فلفل اینون و کافور و سیلان از هر یک سه دم فلفل خشک
 نیم نموده سیدم کوفه و چغره با چندان عمل **بهر** کند **بهر** معقول
 کامل الفاضل در البول کند و سید و حب کافور و فلفل چینی است کند و صنف
 و کند و عکاس باشد **بهر** دانه و دانه چینی و فلفل از هر حب بلبلان و سیلان
 اینون و زعفران و دانه کثرت سیلان و فلفل و سیلان و فلفل اینون و
 کافور و سیلان و دانه چینی و فلفل نایه روی و سیلان و سیلان و سیلان
 و کافور و سیلان و دانه کثرت سیلان و دانه چینی و فلفل و سیلان و سیلان
 روی و سیلان و دانه کثرت سیلان و دانه چینی و فلفل و سیلان و سیلان
 پنج کربا و فلفل و زیزه کافور و دانه و سیلان و سیلان و سیلان یکدم

دار چینی و خوخان و قو و در خنجل از هر یک یک درم سنگ تر که داکن کوفه و چینه با چینی
 عمل صاف برشته برتری دو درم است حال **کند** **برش صلی** بر دوت معده و جگر را ببرد
 و بنم و کف و آب زدن آن در طرف **کند** **صلی** اوی سر معال فته بنم
 در دهن سخی نموده فته را با کلاب صاب نموده بگوام آرد و مصطکی عمل کرده بر زنند
 بالای سنگ بزنند **برش** **کند** معوی معده باشد و سنگ فتن کند و بضم را یاری دهد
 که با وکل شرح از هر یک چند درم معده و درم فتن کند چنانچه درم مصطکی از خوخان
 داکن از هر یک درم سنبل الطیب در نه کرانه بر که برده از هر یک دو درم کوفه و چینه ببرد
 با جلاب طر زده قوام آورده برشته فته برش درم بارب برتری باریک
 بهینه **برش** **کند** در لغت معده و درم بضم سپا بر شرب در طوب و در دوت معده
 بر طرف سازد معده را گرم کند و استهائای طعام بپاورد **کند** **سنبل الطیب** فتن در چینی
 و جوز بود و قافله و سنگ از هر یک چند درم کوفه درم فتن در خنجل از هر یک شش درم چند
 پند آید درم سنگ طر زده براده و کسین را بر چنج کوفه و چینه برشته و معده بر شرب درم
 باشد **برش** **کند** معده را قوت دهد و طعام بنم کند و استهائای طعام بپاورد و فتن چنان
 درم **کند** **کند** و خوخان و مصطکی از هر یک شش درم فتن و از خوخان و جگر را ببرد
 از هر یک درم چنج کوفه و چینه بوز عانی معده درم با پست در دهن کوفه و چینه ببرد
 و درم را با بوز برشته **برش** **کند** معده و درم را قوت دهد و در دهن را در حکم زدن
 دهن خوش کند و سنگ بنم و طبع را باز دارد و طعام بپاورد **کند** **کند** فتن رسید فته برت معده

نیم کوب کرده و در شرب بنم پس از دوز از شرب کرده و شک سازد و ببرد
 و از سبیل بود و فتن شش شش از هر یک درم معده و جگر و معده و خوخان و کلاب
 چینی و کثیر شش از هر یک درم این اجزاء با فتن کلاب بنم پس شش سازد
 انکاه بکوبند و اندک از قو و بر شرب چینه بکین فته بگوام آورده برشته در بالای سنگ بزنند
 کند فته بکار و بر شرب شش طعام و جگر طعام سبیل توان کرد **برش** **کند** و از او به کلاب
 دهن خوش کند و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده
 و در حکم سازد و سنگ می کند **کند** **کند** فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده
 هر یک چند درم خوخان و مصطکی از هر یک درم معده و جگر شش از هر یک یک درم کوفه
 یکدک شرب فتن فتن شرب سبیل شرب فتن معده و درم فتن چینی فتن در کلاب سازد
 و شرب فتن و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده
 که شش شود و کلاب بریده بوز و کلاب بوز و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده
 طعام بود و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب
 و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب
 باشد بر شرب معده از هر یک درم کلاب **کند** **کند** شنج ابر علی و فتن فتن و فتن
 فتن و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده و فتن معده
 هر یک چند درم جوز و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب
 هر یک چند درم کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب و فتن کلاب

وقت روزه از شراب بپزند و شراب را در شیشه بخارند و بعد از این که وقت حاجت برسد
نسخه دیگر معده را از صفرا پاک کند و در معده را گوداد و دونه و جگر و پسر زکین **در** کل سرخ
 هشتاد گرم فستق رومی ده گرم شکر پخته با نرود و درم لوی سیاه پست حدود ریزه
 چست م تر بند می پست درم سه درم ریش زرد و کین قد و آن **در** **نسخه دیگر**
 با لوبانیا مرقی نافع باشد **در** فستق رومی ده گرم درم کل سرخ چست درم توبه پسته و آن
 هر یک چهار درم صندل لوط درم مجموع درم چهار درم طحال آب صندل پخته نرود و لطف با نرود
 معی قد و آن درم شکر شش درم باشد **شرابی دیگر** شکر شش درم توبه پسته و آن
 کوفه صد درم در شیشه گنداق صاف بر سر آن کف بزنند که هیچ گشت نرود و آب ای آن باشد
 سه روز دیگر در آب کوزه و همچنین تا نه روز در آب کوزه کوزه و آن که هیچ نرود و آن
 تا ندر پس هر چه آب با کین قد و آن درم و اگر تا ندر پست درم و نخل نمک کوزه یا کوزه بهتر باشد
 معده از شرابی و دونه **در** **نسخه دیگر** طبع درم دارد و آن جگر را وقت به و دونه کین
 با نخل و توبه و دونه و لطف و استسار نافع بود و شش کی این **در** شکر کاسی نمک کوزه
 درم کل سرخ از هر یک پست درم شکر کوش چندی کل نرود و کاه زبان از هر یک درم شکر
 کین درم شکر درم مجموع درم سه درم طحال آب بخارند تا نرود و با نرود و کین قد و آن
 و آن شکر و کین قد و درم درم ریزه چستی بود و آن مخمور **در** **نسخه دیگر** درم یک و درم
 و حرارت کین را فایده دهد و در اول کین طبع درم دارد **در** با و این و شکر کاسی از هر یک
 درم و پست کافور پست کافور با و این و شکر کوش از هر یک چندی کاه زبان و درم کل سرخ

و درم شکر شش درم از هر یک پزیزه درم شکر کوش چندی کین کوش چینی نرود و کین شانه و مالند و شانه
 کین و کین قد و آن درم درم درم ریزه چستی کوش و شکر کوش **در** **نسخه دیگر**
 صبح و با لوبانیا و صندل با و درم جمع درم شکر کین که سبب آن بود تا نرود و طبع درم
در **نسخه دیگر** درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 و پست کوش و شکر کین و شکر کین و شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 چندی و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 پزیزه **در** **نسخه دیگر** درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 با و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 کوزه در شیشه کوزه و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 باز و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 طبع درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
در **نسخه دیگر** درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین
 و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین و درم شکر کین

شده قوام آورده بر ترقی سر طبع باشد **شراب** سر طبعی و نفسی نفس را در او رسد
بسته و شش را از غلظت پاک کند و طبع را نرم نگاه دارد **ص** غلبه سی عدد و سیستان پنج
عدد و یکصد سیصد نه بنفشه چهارم پرسیاوشان هشتادم تخم خلی جنای از هر یک
چندیم اصل لوس را کشیده در زعفرانی خشک از هر یک هشتادم جمیع را در آب ان بنفش
و بجزش انداخته صاف نموده و با مکن قه بقوام آورده در بعضی نسخ هر زیاده پست درم
مشوی در زنده کرده و مصطکی از هر یک درم و اصل کرده اند **شراب** زعفرانی تنگی نفس و سر
گشته را سود دهد و غلظت غلیظه و طوایب را بکشد و شش را رخ سازد و طبع را نرم دارد **ص**
غالب چهارم و یوزپنده از هر یک پست درم سیستان سیصد نه تخم خلی جنای و
اریا و فرسیون در زنده کرده از هر یک درم اصل لوس را کشیده و پنج مادیان و پوست
بج کرش از هر یک چندیم قطران و قی و غلیظه و پوست بجز در زعفرانی از هر یک چهارم
بجز پازنه دانه بنفشه درم پرسیاوشان هشتادم پرسیاوشان سیصد نه با مکن
بجک لایه صاف نموده مکن قه صاف نموده بقوام آورده شری از چندیم تا درم همراه
آب گرم بپاشند **نسخه دیگر** سر زعفرانی باشد و طبع را نرم دارد **ص** غلبه پست دانه سیستان
چهارم دانه یکصد سیصد نه دانه اصل لوس و یوزپنده از هر یک درم کرش و خلی و بهدانه از هر یک
چندیم تخم خشخاش هشتادم زعفرانی خشک پازنه درم کک بجز یک جمیع را در او رسد
بجزش انداخته صاف نماید و با در طبع بقوام آورده شری درم و آب نیم گرم
نوشند **نسخه دیگر** تنگی نفس را سود دهد **ص** بجز سیصد نه خرمای چیده از هر یک پازنه را

بج کرش صحرانده درم صلبه چندیم پرسیاوشان هشتادم زعفرانی خشک پازنه درم و پنج
کرش چندیم سج از پازنه و تخم انجروه و فرسیون از هر یک چندیم جمیع را در چهار رطل آب
بجزش انداخته صاف نماید پس صاف کرده و با قه بقوام آورده **شراب** که سیصد نه درم کند و سر
و تنگی نفس را سود دهد **ص** غلبه سیصد نه انجروه عدد و سیستان چهل دانه پرسیاوشان چندیم
اصل لوس را کشیده درم کا در بان چندیم هر در آب صاف طبع نماید و صاف کند و پست
درم طری خیار شیردان کل کرده با درم درم و درم و یک رطل تا بقوام آورده شری
درم و قه زعفرانی آب گرم به **نسخه دیگر** که طبع را نرم دارد و جگر را قوت دهد و سده کبی
ص یوزپنده و فرسیون خیار شیر از هر یک درم و قه سیصد نه لایه صاف نماید و با مکن
سود دهد و نیم لایه صاف نموده و قی درم و تخم و پخته درم بقوام آورده شری درم
و قه باشد **نسخه دیگر** سر زعفرانی تنگی نفس را سود دارد و طبع را نرم کند **ص** بجز کرش
عدد و غلظت مشوی پست درم یوزپنده پازنه درم سیستان درم همراه درم و قه زعفرانی آب
و سر که بخیب نموده و تا سر زنده بکشد پس از سر زنده مکن و یک رطل صاف نماید و با مکن
تا آنکه اجزاء خود را نهد و با یک رطل اصل صاف قوام آورده **شراب** که بود و صاف
کلیه را در دفع باشد و با درم و سینه طبع را نرم کند **ص** غلبه چهل دانه پرسیاوشان
چهارم دانه یوزپنده پازنه درم کک بجز چندیم بهدانه درم کرش یکصدیم اصل لوس پازنه
پست خشخاش چندیم بجز سیصد نه دانه پرسیاوشان از زعفرانی از هر یک درم پست
را زنده چپ درم بنفشه خشک چندیم چاک که رسم است در صاف کیت بخیب نماید و طبع را

انداخته نشد من بگویم چینی در آن داخل سازند و در آهنی و قرفصل و سببه
و جوز بوازم یک ده درم و نیم اجزا نیم کوته در یک کینه و در خم انداخته و سرخ نموده
و بعد از شام استعمال کنند **شراب خنبل** معده و مکر را گرم کند و با صندرا و قش
و اشتها پاد و در پیران و سر و در همان رانغ بود **سبیل الطیب** و قافله و در آهنی
و جوز و پندی و پیل و او جوز بوازم یک یک درم قرفصل بنیدیم اجزا نیم کوته که در سر
رطل آب صاف بکشند چندانکه در رطل یک پارس منقوده و در پنج رطل اصل صاف
خوش طعم جوش دهند و کف بر دارند و بنوع آم دارند و در آخر یک درم مصطکی نموده صاف
نموده صمغ ج سازند **شراب خنبل** رطوبت و نفیخه رنج را از معده و شکم کند و در صمغ ج
و در رانغ باشد **سبیل الطیب** در آهنی از هر یک چندیم پیل و قافله از هر یک سر درم
قرفصل و درم نیم اجزا نیم کوته که در صمغ رطل آب بکشند تا ثلث برود و در کف
بپا لایند و قوت کنند که در خوب صاف کند و در پنج رطل صمغ بنوع آم دارند و کف بر دارند
و نیم درم شک نموده در آخر داخل نموده شری بنیدیم تا ده درم باشد **شراب خنبل** معده
قوت دهد و با صندرا و قوی که انداخته و بکر رانغ باشد شکم گرم سازد و در بازه و در بازه
و در برون و مانگونه و صمغ و بچکان و کاشم و کربا و کیشتر خشک و قفصل و کینه و در آهنی
و سبیل الطیب و قافله و جوز بوازم نیم درم پندارند و در رطل از هر یک سر شال
جست بحدید که بسیار نرم نموده باشد شال او و نیم کوته در شش رطل صمغ ج که در برون
جوش دهند چندانکه شلی رفته نشان باشد صاف نموده با جوش دهند تا کف نکند و بکر

قصصی

[illegible]

پروتست در حق کل شرح از هر یک چندیم بهر یک کوب کرده در رطل آب بجوشانند و بپزند
 باز آید صاف نموده و با یک رطل سبب قوام آید شربتی در دم با کلاب به پند **شراب** با خمر نوقه
 بخشد و قی از دو دو طعم هم بخم کند و اشتها آید **مس** آب سبب آب بر آب آید و آب این آب
 از رنگ آب بخورده و کلاب از هر یک یک رطل بخلایق نادر یک قفصه از از نادر است بر این پسند
 از هر یک دو درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 بپزند آید و آب بر با شایم در یک سگی جوش بپزند و هر لحظه دو آب مالند و بپزند آید و کوفه
 آید صحرای و آید و بپزند و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 در این بپزند و هر لحظه سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 قوت دهد و مخطوط آید و پیران از موافق **مس** تخم بزمین و نمر بزمین و نمر بزمین و نمر بزمین
 و همین و تخم زردک و قفصه در پختن و قفصه از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 کوفه در رطل آب بجوشانند و بپزند و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 از هر یک یک درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 که سنگ از یک کوفه در شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 به پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 طبع نمایند و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 از هر یک یک درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 روی و اهل بپزند و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای

آنچه باید کوفه به کوب نموده و جوش را یک شبانه روز بجوشانند و بپزند و بپزند آید و کوفه قوام آید
 با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 حنک از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 و بپزند از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 و در روز بپزند که خربس هم شود پس بپزند و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 و با یک سبب قوام آید و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 آید و بپزند و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 از هر یک یک درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 که نصف بانه دست مالند و صاف سازند و بپزند و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 در آن آید و بپزند و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 صدر سل باشد و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 و در روز بپزند که خربس هم شود پس بپزند و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 صاف و نیم سبب قوام آید و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 بخند پس از هر یک یک درم و پند می و سبب الطیب و قافله از هر یک چندیم قدوس اجرائیم کوفه در صحرای
 از آن سبب قوام آید و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 رطل آب در روز بپزند که خربس هم شود پس بپزند و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب
 با یک سبب قوام آید و بپزند آید و کوفه قوام آید و با شایم در دو درم و پند می و سبب الطیب

ششم خیارین از هر یک چندیم مغز آینه سه درم با قلابی صغیر کرده و بمحال مغز تخم که دو تخم
 خطمی صغیر از هر یک سه درم مجموع را از دم کوفته در آن سرشته و میت محال روغن بادام در آن
 اضاف نموده با قلابی **مغز کبک** در دم حلق و تب و تشنگی را نافع باشد و خروث زبان را برطرف کند
 و سرده و هر مغز صغیر را سودمند بود **مغز عجب** صغیر و تخم خطمی ده درم کثیر اشش درم مغز کبک
 میت چندیم بخت و اصل پس بر ششیم که کوفته از هر یک یازده درم بر قلابی است درم حبس صغیر را کوفته
 رطل آب بچکانه تا ثلث بماند و صغیر نموده و یک رطل بماند اضاف کرده و تمام از دروغش نموده تا دم
 و رطل که در لوقی **مغز خفاش** در کم را نافع باشد و ماده را قوی کرده اند **مغز خفاش** در کم را نافع
 صغیر ده درم پخته شش چندیم نیم کوفته و صغیر صغیر و بچکانه نموده با قلابی تمام آینه
 و ناسته و کثیر اوضاع عده از هر یک سه درم با آن سرشته و لوقی کند **مغز حبس** صغیر را
 از جلاط پاک کند و سرده کند و در قلابی **مغز بادام** مغز ده درم مغز صغیر ده درم
 و درم با قلابی بر ششیم صغیر کرده چندیم که کوفته و فراسین از هر یک سه درم چرا کوفته و بخت
 با فایده تمام آینه بر ششیم لوقی کند **مغز کبک** صغیر را از جلاط پاک کند **مغز کبک** صغیر را
 صاف کرده و یک نیم من عمل صفت بکن بپزند و تمام آینه در مغز صغیر صغیر و مغز صغیر را از جلاط پاک
 از هر یک دو درم بزرگ بر آن کرده و جلاط از هر یک چندیم مغز پسته آینه ده درم حقیقی که مغز است
 با فایده و صغیر بر ششیم **مغز کبک** بزرگ را و مغز صغیر سه درم نافع باشد و جلاط صغیر را
 پاک کند **مغز کبک** صغیر نیم من از نیم من آب و نیم من روغن کافور بپزند تا صغیر از نیم من بماند
 و با یک من عمل صفت تمام آینه **مغز کبک** صغیر و در سرده را سودمند بود **مغز صغیر**

و مغز بادام مغز از هر یک چهل درم رب لوس میت درم روغن بادام از هر یک چندیم که کوفته
 با عمل تمام آینه و در سر ششیم **مغز حبس** صغیر را و حبس لوس و محال زمین را سودمند بود
 از صفت بکن پاک کند **مغز صغیر** ده درم کثیر از مغز صغیر این و صغیر عده و مغز بادام طح قشر
 بر آن آینه و مغز صغیر ده از هر یک چندیم نیم را با آن ده درم خرمای بر ششیم میت عده روغن کاه
 بچکانه عمل نیم من خرمای را در عمل دروغش کافور بپزند تا نیم شود و با کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه
 ششیم ده درم از آینه در دروغش کافور بپزند تا نیم شود و با کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه
 نافع باشد **مغز کبک** صغیر نیم من از نیم من آب و نیم من روغن کافور بپزند تا نیم شود و با کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه
 پس نصف آن شکو طبرزد نماید که در ششیم نیم من روغن کافور بپزند تا نیم شود و با کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه
 در سرده را فایده دهد **مغز صغیر** صغیر و تخم خطمی ده درم قنطاریه صغیر عده و کثیر از هر یک چندیم نیم
 درم ده درم تخم خطمی عده ده درم تخم خفاش ده درم مغز بادام مغز میت درم مغز صغیر ده درم
 و مغز کبک ده درم خیارین و صغیر ده از هر یک چندیم نیم بپزند میت درم بپزند تا نیم شود و با کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه
 با دم بپزند تا نیم شود و با کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه ده درم کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه
 و بپزند تا نیم شود و با کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه ده درم کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه
 مسلول و در لوقی را نافع باشد و در جلاط را سودمند بود **مغز صغیر** صغیر و بخت با آن بر ششیم آینه
 قنطاریه صغیر عده و کثیر از هر یک چندیم نیم بپزند میت درم بپزند تا نیم شود و با کوفته و بخت با آن بر ششیم آینه
 شیرین از هر یک یک درم نیم من مغز بادام طح و صغیر آن از هر یک سه درم آینه کوفته و یک رطل با فایده
 چنانکه رسم است طح نماید **مغز کبک** صغیر مسلول و سرده خشک را نافع دهد **مغز صغیر**

میکنند **سکچین** که معده را قوت دهد و حرارت را کم کند و سد و جگر را بخشد
و خشان و خوش بر طرف سازد **س** ندارد از زور شک از هر یک چاه درم ترکیبی
سیدرم الوبحار اجمیت عدد در آورده چندل صاعری پانزده درم روغن چینی یکدم
شحم کاسنی و زازمانه از هر یک درم اجزایم کوته همچو را در سر من آب جینا سیده
بجوشانند تا نصف بماند پس چنگالید و بپوشانند و صاف نموده و چاه درم آب بخورند
و سیدرم آب سپ و سیت درم آب به و معده درم آب لیمو و چاه درم سرکه را کشند
و یکدم چندیند همچو را در یک سکنی جوش داده تا قوام آید در ظرف حسنی یا شیشه
نگاه دارند **سکچین** که احباب خوش بودی صریح را بگویند و در ماده رطوبت دهد
در قیاسه لکند **س** استیمون درم بیاغ شش درم کاو زبان چندیم برده بپزند
شست درم تخم بار خجور و تخم بار دوج و تخم قزنجک و زینباده و در دوج و هم بخند و هم بکشند
و در دوج بندی و سبیل لطیف و قاتله از هر یک درم و نیم حاشا و کافور و از هر یک
درم بر بادشان چندیم تخم کوش و تخم کاسنی از هر یک درم و نیم کله درون مجموع ادویه
یکت بهر را در هر که گفته جینا سید من سترطل آب و دخل کرده با شش طبایع طبع نمایند
تا نصف بماند صاف نموده بقوام آورند اگر شیری کاهند من باشد بعد از کافور چندیند و دخل
کنند شری از چندیم ماده درم باشد **سکچین** که سنگ کرده و مایه بریزند **س** پوست
چ کبر و صمغ در شش درم و برک رب از هر یک کوته در سن دوج و سیاه عر فصل و دو قوطر
اسایه لون از هر یک نیم و قه بهر در نیم رطل سرکه گفته سر روز بخینانده و با شش نرم جگر

داده تا نصف بماند صاف نمایند و با یک رطل قه قوام آورند و معده درم با با از هر یک سینه
سکچین که در معده و معار را دفع باشد **س** قسطه این نیم رطل در سر و قه سرکه گفته
بخینانده و بماند و صاف کنند و با یک رطل قه بقوام آورند **سکچین** که حرارت معده
را کم کند و سد بکشد و بهای گفته را دفع درم تخم کاسنی و تخم کوش و برک کل سنج
شاهسره از هر یک درم اجزایم کوته در یک قه سرکه و کوته آب بخینانده و صاف نموده با قه
بقوام آورند **سکچین** که درم پانزده دفع باشد **س** پوست کبر و سر صحرانده و کاو زبان
در دوج من و اگر که اجزایم سادی بگویند در سر که بخینانده و بجوشانند و صاف نموده با قه
رسم است بقوام آورند **سکچین** که سبیل لطیف باشد **س** عمل کافور که در سر که گفته از هر یک
پنج بر در یک سکنی جوش داده و قوام آورند و در آخر کوته جگر و قه درم دخل سازند و در
درم سپاسیده **س** که در پانزده دفع باشد **س** که در پانزده دفع باشد **س** که در پانزده دفع باشد
و کاسنی کل عافت و زور کوش و پوست کرض و پوست چ از زازمانه از هر یک درم و نیم
و قه از هر یک چندیم کل کرج و سبیل لطیف از هر یک درم و نیم چینی و درم اجزایم
کوته بیکو کشته و همچو ده و قه سرکه گفته و یک رطل آب جینا سیده و جوشانند و صاف نمایند
و با قه بقوام آورند **سکچین** که سبیل که آب رطوبات را براند و اسهال را ببرد
س خل خرد و پیر آب و سن برک از بون کوته در هر که گفته بخینانده و پس بکوشند
بجوشانند و صاف نموده با یک سکنی بقوام آورند و کافور را در دوج و کافور آب کلاب که در یک
رطل آب به بماند که بهتر باشد **سکچین** که سبیل صغیر باشد **س** سرکه گفته و قه از هر یک

متعذر که شری در دایره موافق باشد چنانچه گفته بودیم و معلوم آورد و نصف کعبه کجین باشد
 کلاب در آن قرار گیرد و هر یک رطل کجین بفرمان و عصاره فاخته از هر یک دوزم قاشق
 پنج باد این پنج کفن از هر یک دوزم کجین را در صحنه بپزند و در کجین بپزند و از دوزم رطل
 کلاب جوین و مندریس صحره را در دوزم با قدری کلاب بپزند و بپاشند و صحره را در دوزم با قدری آب
 قاشق دوزم کجین بفرمان آورد متعذر شری دوزم کلاب بپزند **سنگ** که رسد که کند
 طحال کباب **سنگ** دوزم کجین دوزم میزبان بپزند و در آن دوزم پوست کبوتر و پوست بچه را
 و پوست کبوتر کفن از هر یک چند دوزم در دوزم که یک رطل آب جوین داده تا نصف بماند و
 کند و با قدر معلوم آورد و در دوزم میزبان در صحنه از هر یک بر صحره جدا بپزند و یک اندازه
 و چنانکه رسد بفرمان آورد **سنگ** که رسد که کند دوزم صحرای و حیات صحره نافع باشد
 و اسهال صحرای را در دوزم بپزند و در دوزم که رسد که کند و کلاب از هر یک
 یکبار کلال کجین چند دوزم در دوزم که کلاب بپزند پس بپزند و با قدر معلوم
سنگ که رسد که کند دوزم صحرای را در دوزم که رسد که کند و کلاب از هر یک
 یکبار کلال کجین چند دوزم در دوزم که کلاب بپزند پس بپزند و با قدر معلوم
 و اسهال صحرای را در دوزم بپزند و در دوزم که رسد که کند و کلاب از هر یک
 یکبار کلال کجین چند دوزم در دوزم که کلاب بپزند پس بپزند و با قدر معلوم
سنگ که رسد که کند دوزم صحرای را در دوزم که رسد که کند و کلاب از هر یک
 یکبار کلال کجین چند دوزم در دوزم که کلاب بپزند پس بپزند و با قدر معلوم

و مسنات **صلواتی** **صلواتی** که در آن قرار گیرد و با قدر معلوم آورد و نصف کعبه کجین باشد
 پاکیزه شسته و کلال در آب جوش بپزند و بپزند و در دوزم کلاب بپزند و در دوزم کلاب بپزند
 و یک رطل روغن کاه و یک مثقال عصاره کاه و یک مثقال کاه و یک مثقال کاه و یک مثقال کاه
 کلاب بپزند و در دوزم کلاب بپزند و در دوزم کلاب بپزند و در دوزم کلاب بپزند
 و منی زیاده که رسد که کند دوزم کجین دوزم میزبان بپزند و در آن دوزم پوست کبوتر و پوست بچه را
 و پوست کبوتر کفن از هر یک چند دوزم در دوزم که یک رطل آب جوین داده تا نصف بماند و
 کند و با قدر معلوم آورد و در دوزم میزبان در صحنه از هر یک بر صحره جدا بپزند و یک اندازه
 و چنانکه رسد بفرمان آورد **سنگ** که رسد که کند دوزم صحرای و حیات صحره نافع باشد
 و اسهال صحرای را در دوزم بپزند و در دوزم که رسد که کند و کلاب از هر یک
 یکبار کلال کجین چند دوزم در دوزم که کلاب بپزند پس بپزند و با قدر معلوم
سنگ که رسد که کند دوزم صحرای را در دوزم که رسد که کند و کلاب از هر یک
 یکبار کلال کجین چند دوزم در دوزم که کلاب بپزند پس بپزند و با قدر معلوم
 و اسهال صحرای را در دوزم بپزند و در دوزم که رسد که کند و کلاب از هر یک
 یکبار کلال کجین چند دوزم در دوزم که کلاب بپزند پس بپزند و با قدر معلوم
سنگ که رسد که کند دوزم صحرای را در دوزم که رسد که کند و کلاب از هر یک
 یکبار کلال کجین چند دوزم در دوزم که کلاب بپزند پس بپزند و با قدر معلوم

بپایند دود درم صبر شوی در آن انداخته بر شویند تا صبر آب شود پس صاف کرده بر
که شعل صبر هیچ در آن نباشد در قلاب بگذارد تا خشک شود پس نخلان و مصطکی هر یک از هر یک
یک درم کوفه و چوبه صبر پانزده و حبس از هر یکی مقدار کوفی در سایه خشک کند شوی کمال
باب سیم گرم به بند **سند** دیگر از بدین طایفه صند سرور افاده دهد **باب** حبس لبان
و سینه و دود لبان و سینه لب و در کپنی و در آن در نخلان و لب سار و در نخل و در
بوا از هر یک بیدرم غار بون بعینه و غریبی شوی از هر یک درم از بدین دود درم بخیل
دودرم **باب** کفری بعد از آنکه کوفه و چوبه باشد حبس نماید مقدار دودرم شوی باشد **حبس**
افاده دیگر با دما که در صند در دودره باشد دفع کند و طبع از دودرم **باب** بخیل و نخل
در کپنی و در کشت و مصطکی از هر یک بمقال غریبی شوی بمقال فیه بعینه شیشال
اجرا کوفه و چوبه حبس از هر یکی مقدار کوفی و هر یکی یک مجلس دفع کند **حبس** فایده و غریبی
او صاع منصف و فایده را فایده باشد و غریبی و تر حای حساب دودرم الطهر را سودمند بود و در
حیض براند **باب** سیکس و اثنی و جاد و تر و غریبی و از دودرم و شخم کفری و در نخل و صبر شوی
و تر به بند از کشته و پوست بید از دودرم و در این بر این کوفی باشد که بکشد صند
باب کند یا حبس نماید کل کند در شش و حبس از مقدار شوی از دودرم تا دودرم باشد **سند** دیگر
مذا و فایده و لغوه و در دودرم و غریبی و اثنی و طبع را سودمند بود **باب** جاد و تر و دودرم گرم
خفیل و قطران بار یک و حصا ده خاف از هر یک پنج درم و غریبی دودرم و نیم چند بر
و غریبی و سیکس و جاد و تر و شیط و خردل از هر یک درم و نیم در نخل و در غریبی از هر یک یک

و اودیه و در آن بر شش و حبس نموده شوی دودرم **سند** دیگر فایده و لغوه و غریبی
و در غریبی و فایده را فایده باشد و غریبی و غریبی و حساب و دودرم و فایده **باب** صبر و در
از هر یک نیم درم چند بر و غریبی از هر یک دانی منقل و اثنی و جاد و تر و سیکس
باز از هر یک از هر یک دودرم چنان که رسم است **باب** کند نایب کند و جاد و غریبی
به بند **باب** دیگر قدام از برای پاک کردن و حساب ترکب کرده اند و کشته اند و در دودرم
نزد **باب** صبر زرد و شخم خفیل از هر یک دودرم و غریبی و نیم درم منقل از دودرم و در شخم
رسم است **باب** حبس **سند** دیگر او صاع و در کپنی و غریبی و اثنی را سودمند بود و فایده
و جاد و تر و غریبی و اثنی و جاد و تر و غریبی از هر یک یک درم صبر زرد و
غریبی و غریبی از هر یک نیم درم از دودرم و غریبی از هر یک یک درم و غریبی از هر یک
دودرم و نیم در غریبی و در دودرم و غریبی از هر یک چهار درم
باید از دودرم و غریبی و غریبی از هر یک دودرم و نیم خردل و شیط و شخم خفیل و
و جاد و غریبی از هر یک دودرم و نیم کوفه و چوبه **باب** کالچ حبس نماید و شوی
دودرم به بند **سند** دیگر او صاع منصف و حساب و فایده و لغوه و غریبی و فایده باشد
باب صبر شوی و نیم درم خردل و غریبی و غریبی و دودرم و نیم خردل و شیط و شخم خفیل
از هر یک درم فایده چهار درم اجرا کوفه و چوبه **باب** کفری حبس از مقدار شوی دودرم
سند دیگر فایده و لغوه و در غریبی و اثنی و طبع را سودمند بود **باب** صبر شوی و نیم درم
پوست بید از دودرم خردل و غریبی از هر یک دودرم و نیم در غریبی و در غریبی از هر یک یک

بمان نفع دهد **مس** ایاج قهوه شالی لاجورد سبیل الطیب و یون و تخم حنظل و کثیر
و یونیز از هر یک را یکی کوته و چوبه باب کرفس سه جلد آن کثرت بود **جبت** از آن خداد
استغای دق را نفع دهد **مس** بود چینی و حصاره غاف و تخم کرفس از هر یک سه درم خادون
و ما زون در با هر یک سه درم در بعضی نفعنا غاف و یونیز چیدم آمده است و اگر حار است
عوض تخم کرفس تخم کاسنی کند اجزا کوته و چوبه باب سه شری یک شالی باشد **سخن** که چنان
نفع دهد **مس** ما زون در با هر یک سه درم در تخم و درم قهوه کیدم و تخم و انگلیس هندی و کرفس
کبود از هر یک را یکی چوبه باب و این چوبه باب را در آب و قوی را کثرت بود **جی** که کسب می را
میخندد **مس** در تخم و در چینی از هر یک یک نیم دانگ مقل تخم و پنجه از هر یک دو دانگ قهوه
که در خون کادو چوب کرده باشند و یکی کوته و چوبه باب و این چوبه باب از مقدار کمتر ناب
مزاج را شش کثرت بود و ثبوت کند **جبت** که از چوبه باب را زیند چینی و حصاره غاف و تخم کافور
از هر یک سه درم غافون چیدم ما زون در با هر یک سه درم کیدم کثرت از هر یک چوبه باب
بزرگی در درم باشد **جبت** که مصلوح را نفع دهد **مس** صبر قهوه و غافون از هر یک سه درم
تخم حنظل و در آن کثرت می شود و یکی اجزا کوته و چوبه باب و این کثرت چوبه باب و چوبه باب
شربت باشد **جبت** که مصلوح را نفع باشد و در غافون از نفع خداد **مس** ایاج قهوه شالی لاجورد
قیسوتن میخندم مصلوح و کس و صباغ و مگ هندی و غافون از هر یک میخندد
تر بهینه تر است و محرف و پوست بلید زرد و تخم حنظل و کثیر و یونیز می شود از هر یک
یکه آنکه اجزا کوته و چوبه باب و این جلد و ثبوت باشد **جبت** که مقل از نفع **مس**

مصلوح نفع دهد **مس** تخم حنظل و مصلوح و کس و صباغ و مگ هندی و غافون از هر یک میخندد
از هر یک کیدم ایاج قهوه شالی لاجورد میخندم اجزا کوته و چوبه باب از مقدار کمتر
از درم تا سه درم باشد **جبت** که مقل از نفع باشد **مس** پوست بلید زرد و چوبه باب
پوست بلید کابی از هر یک چیدم تر بهینه و درم کسب و خادون از هر یک کیدم مقل البودوده
درم مقل از آب کثرت تا مقل از او و کوته و چوبه باب این کثرت و چوبه باب از مقدار کمتر درم
باشد **جبت** که مقل از نفع باشد **مس** پوست بلید زرد و چوبه باب از مقدار کمتر درم
از درم پوست بلید کابی و مقل از هر یک سه درم کثرت از آن مقل کند و پوست بلید کثرت کوته و چوبه باب
در آب پنجه و مقل کثرت و چوبه باب از درم تا سه درم باشد **سخن** که در درم و درم
مصلوح و درم ایاج **مس** بلید سیاه و پوست بلید کابی و درم کثرت از هر یک کثرت مقل
تر بهینه و تخم حنظل و چوبه باب و این کثرت و چوبه باب از مقدار کمتر درم
چون کثرت شود و درم و درم کثرت و چوبه باب از مقدار کمتر درم
مقل از هر یک چیدم تر بهینه کیدم مقل و مقل سبیل الطیب و غافون از هر یک
و مقل از هر یک درم مقل از آب کثرت تا مقل از او و کوته و چوبه باب از مقدار کمتر درم
سرش شری و درم مقل از هر یک چیدم تر بهینه کیدم مقل و مقل سبیل الطیب و غافون از هر یک
پوست بلید زرد و چوبه باب از هر یک چیدم مقل و مقل سبیل الطیب و غافون از هر یک
درم کثرت و چوبه باب از هر یک چیدم مقل و مقل سبیل الطیب و غافون از هر یک
کیدم کثرت و درم لاجورد سبیل الطیب و یون و تخم حنظل از هر یک

یکمقال تربیعیند و سر زرد از هر یک ششال اجرا کو قد و چتر شتره دست بر دهنه
 با دوم چرب کرده چرب شده شتری یکدم نصف شرباب گرم به بند **حب جیاج** ازین
 احکم شخ در قانون آورده و فصلات و خلط فاسد از بدن باز دارد و در مضر او بگویم
 سودا براند و تنهای خفیه را دور سازد و حد سرفه بشاند و از انواع قروح و جروح و خارش
 و بوی بد را نفع باشد و خلط از دماغ بکشد و معده و جگر را سودمند بود **حب جیاج** فیهرا
 پست مال دارد هر چهار درم بیلد از دو سیاه از هر یک شش درم مصلی و در اسهال و غش
 غاف و حصا و فستقین از هر یک دو درم اجرا کو قد و چتر آب بر شتره دست از دهنه
 با دوم چرب کرده هر چوبی معده را بخوردی چرب نموده شتری دو درم دقت خراب آب کم بخورد
حب بکر سودا از انواع جگر را نفع باشد کل شخ یکدم رب کوس بخورم و نمونی بکوی
 یکدک تربیعیند یکدم اجرا کو قد و چتر با یکاسنی یا آجین البیض سر شتره شرباب شخ
 این یک تربیت خرب **حب بکر** از حدیله از جاب بنوس سسل و خلط مختلف باشد **حب**
 سر زرد یکدم غار یعون بخورم و تخم خفیل ربع درم نمونی یکدم مصلی و در آنکه اجرا کو
 و چتر شرباب زرد تمام این را اجرا تر یک تربیت بود و صیف تر اجرا تر از تربیت **حب بکر**
 بر تان و از این کند و سده که در حال کبابی **حب** سر زرد یکدم غار یعون و حصا و شخ
 در رب کوس از هر یک شش درم نمونی شتری و نمونی و تخم کاسنی از هر یک ربع درم
 اجرا کو قد و چتر آب کاسنی چرب زرد **حب جیاج** و خلط از جگر که در معده باشد پاک سازد
 بگویم و سودا براند و سودا و احضام را نفع باشد و باد شکند **حب** در چستی و در غفران

و قطره سسل لطیف و طعمه کما در یکس حب لبان و حطب و قزو و غار یعون
 از هر یک دو درم مصلی و در غفران از هر یک دو درم سر زرد شرباب از هر یک دو درم اجرا کو
 و چتر در وقت بستان به حصا و در در نستان به حصا و کرب شتره شخی
 یکدم به بند **حب جیاج** در مصلی و نفوس و قاع و لونه و در ارض با دره افع
 باشد و در خفیل و غفل و در غفران و نمونی و شیطی و نمونی و عید سیاه و پوست
 بیلد و از آنکه و بعد از هر یک دو درم سر زرد شخی و در درم نیم باشد **حب جیاج** بمصلی
 و نمونی بر ارض کنگ و حصا و در مصلی و نمونی و در افع باشد **حب جیاج** در
 مصلی و کیر و مصلی و نمونی و از آنکه و در کاسنی و نمونی و بعد از هر یک یکدم غار یعون
 و نمونی و در غفران و مصلی و نمونی از هر یک دو درم یک حصا و نمونی و نمونی و درم
 از هر یک دو درم کافور و درم و نمونی از هر یک یکدم سیاه و آب لب و نمونی
 بکشد و اجرا کو قد و چتر شخ و درم نیم و چتر آب بر شتره و چتر زرد نمونی از
 یکدک به بند **حب بکر** چاری انگ را نفع باشد و در مصلی و نمونی و در افع باشد **حب جیاج**
 فیهرا یکمقال تربیعیند و سر زرد از هر یک ششال اجرا کو قد و چتر شتره دست بر دهنه
 با دوم چرب کرده چرب شده شتری یکدم نصف شرباب گرم به بند **حب جیاج** ازین
 احکم شخ در قانون آورده و فصلات و خلط فاسد از بدن باز دارد و در مضر او بگویم
 سودا براند و تنهای خفیه را دور سازد و حد سرفه بشاند و از انواع قروح و جروح و خارش
 و بوی بد را نفع باشد و خلط از دماغ بکشد و معده و جگر را سودمند بود **حب جیاج** فیهرا
 پست مال دارد هر چهار درم بیلد از دو سیاه از هر یک شش درم مصلی و در اسهال و غش
 غاف و حصا و فستقین از هر یک دو درم اجرا کو قد و چتر آب بر شتره دست از دهنه
 با دوم چرب کرده هر چوبی معده را بخوردی چرب نموده شتری دو درم دقت خراب آب کم بخورد
حب بکر سودا از انواع جگر را نفع باشد کل شخ یکدم رب کوس بخورم و نمونی بکوی
 یکدک تربیعیند یکدم اجرا کو قد و چتر با یکاسنی یا آجین البیض سر شتره شرباب شخ
 این یک تربیت خرب **حب بکر** از حدیله از جاب بنوس سسل و خلط مختلف باشد **حب**
 سر زرد یکدم غار یعون بخورم و تخم خفیل ربع درم نمونی یکدم مصلی و در آنکه اجرا کو
 و چتر شرباب زرد تمام این را اجرا تر یک تربیت بود و صیف تر اجرا تر از تربیت **حب بکر**
 بر تان و از این کند و سده که در حال کبابی **حب** سر زرد یکدم غار یعون و حصا و شخ
 در رب کوس از هر یک شش درم نمونی شتری و نمونی و تخم کاسنی از هر یک ربع درم
 اجرا کو قد و چتر آب کاسنی چرب زرد **حب جیاج** و خلط از جگر که در معده باشد پاک سازد
 بگویم و سودا براند و سودا و احضام را نفع باشد و باد شکند **حب** در چستی و در غفران

بوی دمان خوش کند و دندان محکم سازد و ناله بخت **ص** قرنفل و فلفل و خولجان و عاقر
از هر یک در می کل شرح و صندل بپزند و خود خام از هر یک بپزند و در یک کاس صندل و در چینی
از هر یک در دو کاس بپزند و کافور و مشک از هر یک یک انگشت نیم حجم کوفه بکباب برشته بر سر
ج **ج** مشک منی و بهی متوی با دو سده و اوقه و در **ص** یک و قرنفل و قند و جوز
و سیب و قند ترنج و خود خام و مشک از هر یک یکی کوفه و چغندر آب زرد را برشته و آب زنده
و هر ج بعد از خوردن هر صبح و شب یک کاس از آن بپزند **ج** **ج** سده و اوقه و در
بوی دمان خوش کند و دندان محکم سازد و بوی تراب ابل کند **ص** کباب چینی و ابل و قند
و در چینی و سده از هر یک بپزند و در یک کاس بپزند و عطر است که در صندل بکباب برشته
خود خام و صندل از هر یک در یک کاس حجم کوفه و چغندر بکباب برشته **ج** **ج** کافور و در
و در دانی از آن اتری تمام دارد **ص** خود خام و قرنفل و کباب چینی و فلفل از هر یک یک سده
زعفران بپزند و با لنگه در درم در فلفل و کل با بون و مراد و سده از هر یک یک سده و در
کوفه و چغندر با فایند که بکباب برشته و اوقه باشد برشته و چغندر و در چینی با بون و مراد
صحت در دمان بپزند **ج** **ج** بوی دمان خوش کند و دندان محکم سازد و بوی تراب ابل کند
و خوشحال تمام دارد **ص** قرنفل و در چینی و جوز و اوقه و قند و در چینی و کل و در دانی و بون
از هر یک در می کباب چینی و سبب از هر یک در درم صندل بپزند و در چینی و سبب
و استند در دمان و خولجان از هر یک در درم در زعفران بپزند و فلفل و قند و در چینی و سبب
مراد و اوقه از هر یک در درم کافور و چغندر و در درم کافور و چغندر و در درم کافور و چغندر

یک

یک درم زعفران در درم از هر یک کوفه و چغندر و عرق مخلوطه عرق از چینی برشته برشته
ج **ج** در درم و سده و قند و در چینی و سبب از هر یک در درم و سبب از هر یک در درم و سبب
و شکستنی و قند و قند و سبب از هر یک در درم و سبب از هر یک در درم و سبب از هر یک در درم
فلفل سبب و سبب و سبب و سبب از هر یک در درم و سبب از هر یک در درم و سبب از هر یک در درم
و شکستنی و قند و قند و سبب از هر یک در درم و سبب از هر یک در درم و سبب از هر یک در درم
و کباب چینی در درم کافور و چغندر و در درم کافور و چغندر و در درم کافور و چغندر
و عطر و سبب از هر یک در درم زعفران و جوز و اوقه و در درم کافور و چغندر و در درم
یونجه و سبب از هر یک در درم زعفران و جوز و اوقه و در درم کافور و چغندر و در درم
زرافه و سبب از هر یک در درم زعفران و جوز و اوقه و در درم کافور و چغندر و در درم
از هر یک کوفه و چغندر و در درم زعفران و جوز و اوقه و در درم کافور و چغندر و در درم
و در درم زعفران و جوز و اوقه و در درم کافور و چغندر و در درم کافور و چغندر
و بوی دمان خوش کند و دندان محکم سازد و بوی تراب ابل کند **ص** کباب چینی و ابل و قند
و در چینی و سده از هر یک بپزند و در یک کاس بپزند و عطر است که در صندل بکباب برشته
خود خام و صندل از هر یک در یک کاس حجم کوفه و چغندر بکباب برشته **ج** **ج** کافور و در
و در دانی از آن اتری تمام دارد **ص** خود خام و قرنفل و کباب چینی و فلفل از هر یک یک سده
زعفران بپزند و با لنگه در درم در فلفل و کل با بون و مراد و سده از هر یک یک سده و در
کوفه و چغندر با فایند که بکباب برشته و اوقه باشد برشته و چغندر و در چینی با بون و مراد
صحت در دمان بپزند **ج** **ج** بوی دمان خوش کند و دندان محکم سازد و بوی تراب ابل کند
و خوشحال تمام دارد **ص** قرنفل و در چینی و جوز و اوقه و قند و در چینی و کل و در دانی و بون
از هر یک در می کباب چینی و سبب از هر یک در درم صندل بپزند و در چینی و سبب
و استند در دمان و خولجان از هر یک در درم در زعفران بپزند و فلفل و قند و در چینی و سبب
مراد و اوقه از هر یک در درم کافور و چغندر و در درم کافور و چغندر و در درم کافور و چغندر

پنجدهم شفاقل مصری نبات از هر یک شش درم زرب چند درم سنبل الطیب بود و بشوید
بجاء برود و دانه در آن کوشن در یکی از هر یک یک درم چند سیر میزدیم اینون و پوست پهلوان
و بختند از هر یک چهار درم شک نیم درم قتل و حب لای کل رخ از هر یک درم درم خرب
و چند درم اجزا کوفه و چینه چنانکه در کتب است با آب صمغ ارشده خوب زنده **حب جدور** معوی پس
باشد و بدن را قوی کرده و باک نمی کند و فاش و شکم کشند **حب** فا در هر از موده و در فصل
فرقیون و قسط بحر و یا قوت و کبر با از هر یک یک شغال جدور و از حمله در شغال فصل
خضه المصلوب و شب انگیز در حفران و مصلکی و قرص افی از هر یک دو شغال فریون و چغندر
چون در شغال شک و در آنک درق طلا ده عدد درق طره ده عدد در اجزا کوفه و چینه روغن
بمان چوب نمایند با آب صمغ ارشده بر آب غفل حب س از در شربی و در حب س از **نسخه** که در
قریب است **حب** فا در هر دو شغال جدور و چغندر مصلکی در شغال یا قوت و در و در از هر
پنج شغال جزو بود و حفران و اگر ترک و در حب س از و درق فا در هر یک در شغال کچک
هفت شغال مصلکی در شغال از زبانه و ناخواه از هر یک ده شغال خرب شمشک کیشال
درق طره نیم شغال شک و در آنک کوفه و چینه بدست و حب س از زنده **حب جدور** که بهی معوی
باشد و بواسطه نفیر و شیشه و مسک منی می ندارد **حب** جدور و از حمله و خضه المصلوب
از هر یک چغندر قاقا که در درون حفران و جزو بود و قاری سنبل الطیب سه کوفه و
نار شک و با شتر اعراب و میون و تخم کرفس نیم میون و صمغ عرب و لعل و یا قوت
و شش عدد بود و کبر با از هر یک دو شغال چند سیر و کبر و فریون از هر یک یک شغال

ز حفران و در فصل از هر یک چهار شغال و درق طره ده عدد و خرب شمشک از هر یک یک شغال
فا در هر دو شغال اجزا کوفه و چینه با صمغ و عرق کربسی حب س از زنده **حب جدور** که بهی معوی
و درق طره از هر یک یک شغال خرب سیر و نبات از موده است **حب** جزو بود و چینه چنانکه در کتب است
قدری سیات مثل آن افیون درم نیم عدد درون جزو کنند و در حفران حکم کرده و در حفران
بمان پوست و کوفه که در شکم و شکم کشند و در ناخواه از هر یک یک شغال چهار شغال
کچک در از در حفران و در آن کشتن در که کوفه و پس از روغن بماند و در حفران پوست
فا در هر یک یک شغال و در فصل و کربسی و در چینی و در غسل و عا قرص و بیل و جدور و حفران
و در زبانه و خضه المصلوب مصری از هر یک جزوی شک قدری که خوشبو شود و مجموع کوفه و چینه
با آب صمغ نمایند با آب صمغ ارشده نیم درم و درق طره ده عدد و در حفران و در حفران
در زبانه و دو عدد و کبر با از هر یک یک شغال که با آن کوفه و در و کوفه و در حفران و در حفران
که مسک و عمل حب س از بود **حب** که در سنبل الطیب در شغال فریون و عا قرص از هر یک یک
شغال شک کرفس و در چینی و عود هندی از هر یک در شغال فصل از زبانه و ناخواه و تخم سپند
و صمغ عرب و حفران از هر یک چغندر جدور و از حمله در شغال فریون از زبانه شغال اجزا کوفه
و چینه و در حفران حب س از زنده و حفران حب س از زنده و حب س از زنده و در حفران و در حفران
بختند **نسخه** که در حفران باشد معوی پس از روغن کوفه و شکم **حب** جدور و از حمله و
زبانه و سنبل الطیب مصلکی و جزو بود و در فصل و عود هندی و تخم کرفس از هر یک دو درم کچک
و در فریون و عا قرص و در حفران حب س از زبانه و حفران از زبانه و حفران از زبانه و حفران از زبانه

کند **می** قرض نقل و یک جیبی از هر یک یکدم مصطکی بسبب الطیف از هر یک چندیم خود می
چهار درم کوفه و چینه با کلاب نشسته و قرض بود که **نسخه دیگر** معده را وقت دهد و طعام بهیم کند و
طعام آورد و وی زمان خوش کند **می** قرض نقل و مصطکی روی از هر یک درم قاعده و بسبب الطیف
و بسبب از هر یک دو درم خود میدی و قرضه و قرضه از هر یک درمی بخاک و چینه بکلاب
نماند **قرص شک** از هر یک یکدم معده را وقت دهد و دل و جگر را نافع باشد و غشی خشان را از درد
و اوج معده دفع و خشیان را از درد **می** مصطکی روی و قرض خود در کرسی و بسبب الطیف
و شک و جز او کباب و بیل و پوست برون از قاعده از هر یک معالیه صمغ را کوفه و چینه با
کلاب نشسته و قرض خود شربتی و معالیه است **قرص خمر** دل و دماغ را وقت دهد **می** خمر
یکدم قد بلند چهار یک کلاب خمر درم و خمران و کافور از هر یک یکدم چمن که بر کسب قرضه
قرص کند معصومی و فواقی استلای را نافع باشد **می** کند و چندیم را کسب و کوفه و تمام
هر یک دو درم صمغ و نماند و معده کوفه از هر یک یکدم و نیم کوفه با کلاب نشسته **نسخه دیگر**
معصومان را نافع قرضه حار و زنده شود **می** کند و نیم شربت و در از هر یک
چندیم نماند و دو درم نیم کسب درم اجزا کوفه و چینه قرضه **نسخه دیگر** قه و بهر نافع
بود **می** کند درم قرضه چندیم یک جیبی و قاعده و شک از هر یک دو درم شک و کافور از هر یک
و یکی قرضه یکدم کوفه و چینه قرضه **نسخه دیگر** فواقی طینی را نافع باشد **می** کند و نیم
را کسب تمام و کوفه و نیم درم کسب از هر یک دو درم نماند و نیم اجزا و چینه قرضه
شربت کیشانی طنج را زده بهند **نسخه دیگر** قی و فواقی و فنج و حش را نافع **می** کند و نیم

و کوفه و پوست برون نشسته و نماند و معده مصطکی اجزا را کوفه و چینه قرضه
شربتی کیشانی بهند **قرص کف** قی و بهینه زرد و خواب **می** قرضه یک درم شک و کسب
از هر یک دو درم مصطکی و پوست خنجر از هر یک یکدم کوفه و چینه قرضه از هر یک یکدم کلاب
را زده بهند **قرص حب** سسمال معده را زرد **می** حب لاس که نافع و کل آنی
و نشت بهین که در دوطرف اجزا کوفه و چینه قرضه از هر یک دو درم کسب و کلاب
قرص حب سسمال که کسب لاس کوفه و چینه **می** حب لاس دو درم پیرا شل
و نیم نیم حوز از هر یک چندیم نیم نیم و نیم نیم کوفه از هر یک یکدم رطل لوس و صمغ
از هر یک دو درم و نیم اجزا کوفه و چینه قرضه **نسخه دیگر** سسمال قوی می و دو سسما
نافع باشد و خون را براند **می** حب لاس و ساقی که نافع و کل آنی لوط و نشت بهین
کوفه از هر یک دو درم نقل و دو درم روی برون پوست از هر یک چندیم کوفه و چینه سسما
قرص **نسخه دیگر** کلاب کوفه و چینه و نیم و نیم کوفه و چینه از هر یک چندیم
کوفه از هر یک دو درم و نیم کوفه و چینه از هر یک یکدم کسب و نیم شربت
معده و سسما از هر یک یکدم و دو درم کوفه از هر یک دو درم اجزا کوفه و چینه کلاب
بزرگ نقل را نشت بهین **قرص کلاب** سسمال معده را روی و دل لدم را نافع باشد
می کلاب و صمغ و نیم کوفه و نیم کوفه از هر یک یکدم کسب و نیم شربت از هر یک یکدم
کوفه و چینه با کلاب از هر یک قرضه از هر یک یکدم کسب و نیم کوفه و چینه
نسخه دیگر سسمال معده را و فواقی و فنج و حش را نافع **می** کلاب و شربت

کوزن محرق و فجا از هر یک دهم لادن و عتران از هر یک نیم دهم بر پستان بکند
 و نیم اجزا را کوفته و چوبه بسان گل قوس سته شری دهم باشد **دوم** قوی و خشنان
 فانی و جفا و صفت سده و بعضی یکی را کوفته و بسان گل قوس سته شری دهم باشد و فوج بستند و فوج
 حنک و فطره لادن و ناخواه از هر یک شش دهم فوج و چند پسته و فلفل سفید و در فلفل و نام در
 و فستق از هر یک چهار دهم سکه دوازده دهم کوفته و چوبه بسان گل قوس سته شری دهم **دوم**
 نسخه بستان قوه و مزاج کور و رافع **دوم** بنون و زازانه و مغز بادام مخ و فستق و سوی
 از هر یک سه شال کوفته و چوبه قوس سته شری یک شال با کچین چلی یا چغندر **دوم** و حوب
 قوه کیده و سانه رافع باشد **دوم** مغز تخم خربزه و دهم مغز تخم خیارین و چند مغز تخم که دود و تخم چلی
 مقطر و مغز بادام ترین مغز و کز اوان سسته و در بکوس و در خشخاش سفید و گل ارغی و تخم کز
 از هر یک دهم کوفته و چوبه با آب سته شری نماید و شری یک شال با شربت بنفشه یا بنفشه و کمره
 نفع **دوم** مغز تخم خربزه و مغز تخم که دی ترین از هر یک چند دهم گل ارغی و صمغ عربی دهم و لادن و
 هر یک سه دهم فوج سده و شری دهم و شری یک دهم و شری شش باشد **دوم** و کمره
 و فطره لادن از هر یک چهار دهم فوج و از هر یک شش دهم و فوج سده و تخم کز اوان و حوب
 از هر یک چهار دهم تخم خیارین و چند مغز تخم خربزه و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان
 و خشک نموده و شربت دهم آب کز اوان **دوم** کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان
 کز اوان و شربت دهم آب کز اوان **دوم** کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان
 استسفال قوس سته شری یک شال باشد **دوم** عین **دوم** کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان

و سانه و کوفته و چوبه بسان گل قوس سته شری دهم باشد و فوج بستند و فوج
 سده و فقا و دهم کوفته و چوبه بسان گل قوس سته شری دهم باشد و فوج بستند و فوج
 یا شربت و تخم خیارین و چند مغز تخم خربزه و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان
 زنده و در سته پودان **دوم** مرصاف و جفا و حلیت و یک پسته و یک پسته و یک پسته
 و سکه شش و دوازده و یک و دوازده از هر یک دهم و فوج قوس سته شری دهم و فوج قوس سته شری
 کیدیم با طبع صلبه و بنفشه **دوم** قوه کیده و سانه و زازانه و مغز بادام مخ و فستق و سوی
 و مغز پسته و مغز زازانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم کز اوان و مغز تخم کز اوان و مغز تخم کز اوان
 و سانه و تخم تخم خیارین و دهم تخم کز اوان و دهم تخم کز اوان و دهم تخم کز اوان
 هر یک دهم کوفته و چوبه با آب سته شری نماید و شری یک شال با شربت بنفشه یا بنفشه و کمره
 مناسبه و با آب سته شری نماید و شری یک شال با شربت بنفشه یا بنفشه و کمره
 و فستق و سوی و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان
 چهار دهم و سته و کز اوان از هر یک دهم تخم خشخاش سفید و سیاه از هر یک دهم و کز اوان
 رب لادن از هر یک دهم و عتران و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان
 فطره و شربت قوس سته شری دهم و شری دهم و شری دهم و شری دهم و شری دهم
 خشخاش و زازانه و بنفشه و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان
 یا شربت و فطره و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان و دهم کز اوان
 و لادن و رافع باشد **دوم** تخم خشخاش سفید و سیاه از هر یک چهار شال سته و کز اوان

دو مثال خوف نماید **خوف** که شکلی باشد و همال معدی را نافع باشد **ص** ساق دوم
 حب لاس اندازد بر این کرده از هر یک چندیم خوربیه برده در مع عریه و کن از هر یک دوم کوفه
 و چتر شوی دوم باشد **خوف** که ضعف معده و هضم شکلی آتی و همال مراری را نافع باشد **خوف**
 اندازد بر این کرده و نیزه کرانی در هر کفین سینه و بر این کرده و کشیده زوداره و ساق و خوربیه
 و حب لاس و طوطا بر که برده و بر این کرده و پست کن رو پست کن از هر یک دوم خوربیه می
 و راک از هر یک دوم خوربیه کوفه و چتر شوی دوم با آب ریت پند **خوف** اندازد بر این
 کرده و پست کن از دو مثال برده کرانی و طوطا بر که برده و زوداره و کشیده خشک و زوداره از هر یک
 و چندیم و راک دوم و نیم اجزا کوفه و چتر شوی دوم باشد باریک بر یارب و بر پند **خوف** که
 ضعف بودت معده و همال معدی را نافع باشد **ص** ناخواه و ساق و رخیل و اندازد بر این
 کرده و زرشک پلان کرده و پست کن از هر یک دوم خوربیه پست کن کوفه شوی دوم باشد **خوف**
 شکم پند **ص** معدی را نافع باشد **ص** شاد و طوطا بر این کرده و زوداره از هر یک خوربیه
 کوفه و چتر شوی که مثال باشد **خوف** که در حجت شکم معده و همال زوداره **ص** شاد و طوطا بر دوم و زوداره
 و پست کن شش خاش بر این کرده از هر یک چهارم که ساق و حب لاس از هر یک شش دوم کوفه
 چتر شوی که مثال نادر دوم باریک بر پند **خوف** که همال مراری معدی را نافع باشد **ص** و
 کفار و طوطا که در کفین باشد و بر این کرده باشد و ساق و حب لاس و طوطا بر این
 از هر یک دوم و زوداره که در کفین باشد و بر این کرده باشد و پست کن از هر یک کفار و طوطا
 از هر یک کفار و نیم خوربیه و طوطا بر این کرده و زوداره از هر یک شش می از هر یک کفار و نیم

بودا کوفه و چتر شوی که مثال **خوف** که همال معدی را نافع باشد **ص** اندازد بر این
 کرده و خوربیه می و خوربیه می و طوطا بر که برده از هر یک چندیم ساق دوم کوفه و چتر
 شوی دوم باشد **خوف** که در حجت شکم معده و همال مراری را نافع باشد **ص** و کشیده خشک و زوداره از هر یک
 خشک و زوداره و کل ساق و خوربیه می و طوطا بر که برده از هر یک می ساق و حب لاس از هر یک
 اندازد بر این کرده و چتر شوی دوم **خوف** که همال معدی را نافع باشد **ص** و پست کن از هر یک
 معده و **ص** خوربیه می پند و نیزه کرانی و ساق و پست کن از هر یک حب لاس و طوطا بر می و طوطا
 و کشیده خشک و کفار و ساقی کوفه و چتر شوی دوم باشد **خوف** که همال معدی را نافع باشد
 معده و **ص** ساق و خوربیه می و نیم خوربیه و نیم ریحان و زرشک پند و چتر شوی بر این کرده و کل ساقی از
 هر یک دوم کوفه و چتر شوی از هر یک دوم با طوطا بر پند **خوف** که همال معدی را نافع باشد **ص** و معده و زوداره
 و پند **ص** و زوداره و معده و خوربیه از هر یک چهارم حب لاس ساق از هر یک دوم کفار و طوطا بر
 هر یک کفار کوفه و چتر شوی **خوف** که همال معدی را نافع باشد **ص** و زوداره از هر یک و طوطا
 و خوربیه شش خاش بر زوداره و خوربیه از هر یک دوم خوربیه می کوفه و چتر شوی **خوف** که
 شکم پند و زوداره و پست کن از هر یک بر طرف که همال معدی را نافع باشد **ص** و زوداره از هر یک و طوطا بر
 و حب لاس از هر یک چهارم بر ساق و شان و کفار از هر یک می و خوربیه می و ساق از هر یک دوم
 کوفه و چتر شوی دوم شش خاش حب لاس پند و زوداره از هر یک و طوطا بر پند
خوف که همال معدی را نافع باشد **ص** و کشیده خشک و زوداره از هر یک کفار و طوطا بر
 خوربیه می از هر یک بر دوم شاد و خشک و نیم خوربیه و زوداره از هر یک چهارم و طوطا بر دوم

قد عید بر ابریه کوفه و چتر شری سر دم با تر خست خاش بوشند **منوچک** از هر یک
کرده و شانه بریزد و پاک سازد **منوچک** خیارین و منوچک کدو و منوچک خربزه از هر یک
چندم شک پروده چهار دم جگر الیوه و وقت هر یک سر دم شک سیسالیوس و فطرا
هر یک یک دم صغ عرب کیشال کوفه و چتر شری دو دم بابا الحکام بهند **منوچک** که
همان نفع ده **منوچک** قوت پزده دم منوچک خربزه و منوچک خیارین و منوچک کدو از هر یک
سر دم جگر الیوه و شری دم قد عید ساری از هر یک کوفه و چتر شری دو دم بابا الحکام
آب بخورند و بوشند **منوچک** که سگ شانه و کرده الطالی نافع باشد **منوچک** خیارین
منوچک کدو و منوچک خربزه و منوچک خیارین و منوچک کدو و منوچک خربزه و منوچک خیارین
و دم جگر الیوه و دم کوفه و چتر شری شک بهند **منوچک** که سگ شانه و کرده
نافع باشد خصوص از برای الطالی که کرده و شانه الطالی را اندر از سگ و یک پاک
منوچک خربزه و صغ عرب و صغ الوقت اجزای وی کوفه و چتر شری الطالی نام
دم بزرگ را دو دم بکچین بابا الحکام بهند کیشال و **منوچک** که بول را اندو
شانه و کرده و حوت البول را نافع باشد **منوچک** خیارین و منوچک کدو و منوچک خربزه
خود و خست خاش و ف و س و ک و ا و ب و س از هر یک دم بزرگ و پنج دو دم قد عید
و ابر شری دو دم با تر خست خاش بهند **منوچک** که دنیا سیسالیوس نافع باشد **منوچک** صغ
عرب و کل ازنی و کل فارسی و صغ و صغ از هر یک چندم ف و س و ک و ا و ب و س از هر یک
و منوچک خربزه از هر یک سر دم سدل عید دو دم اجزای کوفه و چتر شری سر دم

انار ترش به بند **منوچک** که دنیا سیسالیوس و قیطر اناج باشد **منوچک** خست خیارین
از هر یک پروده باشند و نرم بوده باشند پت دم قشور کدو از هر یک صغ کدو
خست کدو و سینه و چندم جگر الیوه چهار دم کیشال شک سر دم مو کران دو دم
اجزای کوفه و چتر شری شک کدو و قشور کدو از هر یک کدو سیسالیوس دو دم بابا
سر و سباده بوشند **منوچک** که قطع سیسالیوس می کند و سرعت انزال نافع
باشد **منوچک** شک سب و چکشت و خنوس صحران از هر یک دو دم کلار دو دم اجزای
کوفه و چتر شری دو دم با تر خست خاش سر کرده و بوشند **منوچک** که همان نفع ده **منوچک** که
و پزده کوی و منوچک خیارین از هر یک دو دم شک سب و چکشت از هر یک کدو خربزه
نیم دم اجزای کوفه و چتر شری صغالی که مناسب باشد بوشند **منوچک** که کثرت اجسام و
سیسالیوس و سرعت انزال که از عادت باشد نافع و **منوچک** که کثرت اجسام و
و کیشال شک و کل سرج و شانه و منوچک سب از هر یک سر دم کوفه و چتر شری آب نادر
ترش بخورند **منوچک** که استی را میزند و دمل را باری و **منوچک** که ده حاج و شانه
از هر یک کیشال کوفه و چتر شری سب و شانه و منوچک سب از هر یک سر دم کوفه و چتر شری
بابا الحکام بهند **منوچک** که زنا آتیش را خایده و ده معوی صده و کدو باشد
و باد بکشد **منوچک** که روید ناست و عرق قرص از هر یک کدو خربزه و کلار و صغ
هر یک چهار دم از بنا و دو دم و منوچک کدو و منوچک کدو و منوچک کدو و منوچک کدو
از هر یک دو شال و درین از برای از هر یک کیشال قد عید از هر یک کدو

زعفران که آنکس مجروح کوفته و چینه شترتی دودرم باب کاسنی به پهنه **نسخه** که داس صلیب بگرز نافع باشد
 و پست عید کابی و بیکه سیاه دودرم تخم کرنه و ایوان و بادبان و قطره مصطکی و کلایف
 از هر یک یکدوم کوفته و چینه شترتی دودرم بایر شرب به **نسخه** که حشاش و صندل که از اگر می
 سودمند بود که با وید و مود و زنده باشد از هر یک یکدوم بیکه و صندل از هر یک یکدوم بیکه
 خشک و کلایفی از هر یک یکدوم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 صندل و دماغ و مود و بیکه رانغ باشد **نسخه** که دماغ کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه
 و تخم فیکه که از هر یک یکدوم مود و زنده و صندل از هر یک یکدوم بیکه و صندل از هر یک یکدوم بیکه
 چینی از هر یک دودرم مود و زنده و صندل از هر یک یکدوم بیکه و صندل از هر یک یکدوم بیکه
 صندل و کلایفی از هر یک یکدوم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 و صندل از هر یک یکدوم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
نسخه که دودرم و بیکه که در کوفته و مود و زنده باشد با یک کاسنی دودرم بایر کاسنی بیکه
 و تخم فیکه که از هر یک یکدوم مود و زنده و صندل از هر یک یکدوم بیکه و صندل از هر یک یکدوم بیکه
 کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 ماسکه باشد نافع بود و دماغ کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه
 بول باشد و بوی رانغ بود **نسخه** که دماغ کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه
 سب و پست و فیکه و مود و زنده و صندل از هر یک یکدوم بیکه و صندل از هر یک یکدوم بیکه
 از هر یک یکدوم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که

و تخم فیکه که از هر یک یکدوم مود و زنده و صندل از هر یک یکدوم بیکه و صندل از هر یک یکدوم بیکه
 شترتی دودرم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 که مافض صحت بهمان و نه است **نسخه** که دماغ کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه
 و صندل از هر یک یکدوم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 دماغ کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه
 کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه
 بویاد **نسخه** که دماغ کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه
 یک دودرم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 از هر یک یکدوم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 چینه شترتی دودرم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 و چینه شترتی دودرم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 و چینه شترتی دودرم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
نسخه که دماغ کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه
 و صندل از هر یک یکدوم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 ماله و دماغ کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه
 چوب که از هر یک یکدوم بایر کوفته و چینه شترتی دودرم بایر کاسنی بیکه **نسخه** که
 سسرن سانه **نسخه** که دماغ کلایف و بیکه پست عید کابی و بیکه پست عید کابی و بیکه

جنبش از صحن و باز و هر یک نیم درم قلع سیم یک درم صدف کوشه و قلعیا و پنج
 و از زردت از هر یک سه درم دم الاچون یک درم اجزا را کوشه نرم صلابه نموده در زور ساند
دردی که قروح را مبتلای سازد و جگر را در کل با قلعیا از هر یک جودی قلعیا
 معقول نموده در زور ساند **دردی** که از زخم کار و دوشتر را معیند **دردی** دم الاچون و از زردت
 و کل را و صبر بر سادی هم در زور ساند **دردی** که جوشیده صلی و در نان را نفع دهد **دردی**
 فلفل و قاقیا کوه و ساق و طبخ و کل سرخ اجزا را مسادی کوشه و چغره در صلی و در نان سیاه
 که قلاع و جوشش نان را نافع باشد **دردی** که کثیر خشک و ساق و کل را کرسی و حدی و غیره و فلفل
 طبخ و تخم خرفه و از زردت از هر یک جودی کوشه و چغره در نان سیاه **دردی** که قوی از دل و بوی
 کل را کرسی کل سرخ و ساق و تن سسته تخم خرفه و تخم کاه و صندل بید و فلفل از هر یک جودی
 کوشه در نان سیاه بید از آن که دانه را با کلاب به که شسته باشند سیاه **دردی** که
 که در خشک بندی زخم تازه فاض و بوز و بکند **دردی** دم الاچون و سیم کوشه و زردت و زاج
 کوشه و از زردت و جنبش از صحن از هر یک جودی کوشه و چغره زخم را پر کند **دردی** که زخم را
 در میان نفوذ **دردی** که خون از پی آمدن باز دارد **دردی** پوست تخم کوشه و کل را و ماژو
 و کوه اسپیا از هر یک جودی کوشه و چغره در پی به سینه **دردی** که همان نفع دهد **دردی** که کل را
 عرق و کوه اسپیا و کوه زردت کوشه و چغره در پی به سینه **دردی** که مادی بر موی
 و شب بمانی و نشانه و صغیر و کوه اسپیا و کوه زردت کوشه و چغره در پی به سینه **دردی** که
 که با و بید و مادی بر موی کل کردن است و کل را و چغره بیدار پوست تخم کوشه و کل را

و شب بمانی و کوه اسپیا و کوه زردت کوشه و چغره در پی به سینه **دردی** که مادی بر موی
 به سینه **دردی** که همان نفع دهد و در عافیه از **دردی** پوست تخم کوشه و کل را و چغره
 شام کوه کوشه از هر یک جودی کوه دم الاچون و چغره بیدار و کل را از هر یک جودی کوه
 در زور ساند **دردی** که در باز داشتن خون را نافع و جگر بوی سینه و فلفل
 و قلع سیم و شام کوه کوشه معقول کرده و در عافیه و مادی کوشه و کل را از هر یک جودی
 کوشه زخم چغره و فلفل در پی به سینه **دردی** که در باز داشتن خون را نافع و جگر بوی سینه
 و چغره از هر یک دو جگه کوه کوشه و مادی کوشه و کل را از زردت و زردت
 هر یک جودی کوشه و چغره زخم صلابه نموده زخم از اینها با پیون و چغره ان پیان و در پی به سینه
دردی که کندی پی بر **دردی** زاج و سگ و فلفل اجزا را با کوه کوشه و چغره در پی به سینه
دردی که بوی کندی از پی به سینه **دردی** که جگر از زردت و کل از هر یک کوه کوشه و سیم
 از هر یک جودی کوه کوشه و چغره در پی به سینه **دردی** که صغیر و جگر کوشه و جگر کوشه
 قاقیا و تخم خنظل و نوشادر و کدو و فلفل و اسطوخودوس از هر یک جودی کوشه و چغره در پی به سینه
 در پی به سینه **دردی** که صغیر و جگر کوشه و جگر کوشه و جگر کوشه و جگر کوشه
 اجزا را با کوه کوشه و چغره در پی به سینه **دردی** که مادی بر موی
 و از فلفل و کل از هر یک جودی کوشه و چغره در پی به سینه **دردی** که مادی بر موی
 در سینه و با قلع سیم و سگ و کوه اسپیا و کوه زردت کوشه و چغره در پی به سینه
 و چغره از هر یک جودی کوشه و چغره در پی به سینه **دردی** که مادی بر موی

پوست بلیه کابی ده درم بمون بحدرم شکاری و بادار و کل غایت از هر یک شدم
 قطره این از یک چیدم پنج از چهار درم بزیاده پیت هم اینجا پد کوشیم کو ب نموده
 و در بخر طایر بنیاید چنانکه رسم است چنانکه ماکر طایر آب باقی مانده صاف نموده و در روز
 سیدم با چیدم بچین بر روی بوشند **سرخه دیگر** که ترش الفس مرز یعنی کهنه
 نافع باشد و از آن صاف پاک کند **مس** سنا یکی چیدم مملکوس بر کشیده و نیم گرفته
 دیگر خشک ده عدد و بزیاده پخته درم تخم داربانه نموده و بخاری و پیرایه و تان بوشند
 خشک و نیم درم و از آن هر یک درم غصاب و پستان از هر یک پیت از مجموع درم طایر
 این صاف نموده و ماکر طایر با صاف نموده و بنیاید و بچین کلشته از هر یک ده درم در آن با لند و ماکر
 صاف نموده و یک درم روغن بادام صاف نموده و معده اثری چنانکه **سرخه دیگر** که ترش الفس مرز
 و خارش را بکوزد و پوست بلیه از زده درم سنای کی و تان برتره از هر یک چیدم کانی درم
 غصاب و پستان از هر یک پیت از کل سرخه و پستان و بلیه از هر یک درم درم تخم
 به درم چنانکه در دست چنانکه صاف نموده و بچین بپزده درم در آن حشمت نموده و پاشند
سرخه دیگر که بول جویض با **مس** مشک طریش و حیدرم و در آب بپزند از هر یک چیدم حاد و صاف
 و جو و بلان و قطره از آن و کاه در این نانو از از هر یک درم ده عدد درم حیدرم حیدرم
 و قوی و تخم کرفس و از آن از هر یک چهار درم لوبای سرخ ده درم و درم نیم به سر
 در سر سبب صاف نموده و ماکر طایر با صاف نموده و بچین بپزده درم در آن حشمت نموده و پاشند
 و آن درم سبب از هر یک چیدم و از آن لوبای سرخ و درم نیم که تخم کرفس از هر یک

درم پنجه ده عدد بپوشانند و صاف کنند و ده درم کلخته و خنوده بوشند
سرخه دیگر که حیض را بدهد لوبای سرخ و حیدرم هر یک چهار درم سبب درم
 همه را در سر طایر آب بپوشانند تا بر طایر آب صاف نموده و قدری شکر اضافه نموده
 هر صبح یک پیاله بوشند **سرخه دیگر** لوبای سرخ و کاسیون و فوهر هر یک چهار
 درم خورنده درم مشک طریش و حیدرم همه را در بخر طایر آب بپوشانند تا
 نصف مانده صاف نموده و قدری سیچت اضافه کرده سه روز متوالی بوشند
سرخه دیگر که تنهای یعنی کهنه و تب ربع یعنی را بکوزد و پوست بلیه کابی
 ده درم آسترون بحدرم با بادار و کل غایت از هر یک شش درم قطره بایان
 با یک سرخه از هر یک چیدم شستره چهار درم بزیاده پیت هم اینجا پد کوشیم کو ب نموده
 و در بخر طایر بنیاید چنانکه رسم است چنانکه ماکر طایر آب باقی مانده صاف نموده و در روز
 این **سرخه دیگر** که خنوده و بچین بپزده درم در آن حشمت نموده و پاشند
 سوره **مس** پوست بلیه از زده درم سبب و درم کبر و از آن سرخه و پستان
 از هر یک چیدم کاسیون و تخم کاسیون از هر یک چهار درم کلخته ده درم چنانکه
 رسم است و بچین بپزده درم در آن حشمت نموده و پاشند **سرخه دیگر** که سوره المزاج حکم کرم کب و پیراز
 بکشد و در تان را نافع باشد **مس** پوست بلیه از زده درم سبب و تخم کاسیون
 و تخم کاسیون و سنای کی از هر یک چیدم کل سرخه و درم غصاب و پستان
 از آن بجا را بپزده عدد و تر سندی و درم بچین بپزده درم چنانکه رسم است

در یک طایفه آب طبعی نموده تا نصف باغ صاف نموده و در چنبره در آن کهنه نموده بر نشند
باب سیم از حقاده چهارم در بیان نوعی تفت **نوع اول** مسهل صفر بود که
 کرم را مانع بود پس پخته پخته زردوده درم الوی سیاه و غنای از هر یک پست در ده
 سیستان سبزه تر بنهدی پست درم تخم کاسی و تخم کاهرا از هر یک درم
 غلوس خیار شنبه و چنبره از هر یک درم درم جمع در ده درم طایفه کرم شکسته
 در صبح دست مالند پس صاف نموده پاشند **نوع دوم** که صلیح کرم را که در ده و مجروحی
 نه از آن برای کرم موانع باشد **نوع سوم** پسته پخته زردوده درم الوی سیاه
 صندل و الوی پخته سیاه و صلیح صاف نموده پخته در ده درم الوی سیاه و الوی سیاه
 بنایند تا آب لافوت را پخته گیر و پس صاف نموده و پخته در ده درم چنبره در ده
 درم کهنه که کرم صاف نموده پاشند **نوع چهارم** که با شک و خلط غلیظ از بدن
 پاک کند و در کرم که از باغ غلیظ بود مانع باشد **نوع پنجم** که در چنبره و
 فجاج از هر تخم کرم و از آن نه و ناکو در ده که از هر یک کفی در ده درم چنبره و تخم
 کرم چنبره و سیالایند در ده درم صبر آن آب در شیشه کرده در ده درم شهاب و شب
 خانه کرم که از پس از ده روز هر روز یک تیر از این فیتع مالد و درم روغن سیاه پخته بر نشند
نوع ششم در کرم که در ده درم آب کاسی و قهوه بر نهوی چهار درم که در ده
 در شهاب که از ده و شب در خانه کرم که از ده و ناکو صاف نموده بر نشند **نوع هفتم**
 صندل و الوی و در صبح بخار از ده مانع کند و خلط از ده مانع شود و در چنبره

رومی ده درم با درون چند درم قطران و قی و مصطکی از هر یک درم در ده
 در ده درم در ده درم از این آب چنبره و سیالایند و در شیشه کرده در ده درم صبر
 در ده درم کهنه که از ده و شب در خانه کرم که از ده و ناکو صاف نموده بر نشند
 و قهوه بکند در ده درم چنبره و سیالایند و در شیشه کرده در ده درم صبر
 و پاک کند **نوع هفتم** که در ده درم تخم کرم و در ده درم تخم کرم و در ده درم تخم کرم
 کرم و از آن نه و ناکو در ده که از هر یک کفی در ده درم چنبره و تخم
 و کاه در ده درم چنبره و سیالایند و در شیشه کرده در ده درم صبر
 با درم که در ده درم از هر یک درم در ده درم تخم کرم و در ده درم تخم کرم
 و در ده درم چنبره و سیالایند و در شیشه کرده در ده درم صبر
 کرم که از ده و شب در خانه کرم که از ده و ناکو صاف نموده بر نشند
نوع هشتم که در ده درم تخم کرم و در ده درم تخم کرم و در ده درم تخم کرم
 اینها را در ده درم کوب نموده و در ده درم تخم کرم و در ده درم تخم کرم
 از هر یک چهار درم در ده درم چنبره و سیالایند و در شیشه کرده در ده درم صبر
 نموده در ده درم شهاب و شب در خانه کرم که از ده و ناکو صاف نموده بر نشند
 چهار درم دست لید و صاف نموده و در ده درم تخم کرم و در ده درم تخم کرم
 تنهای کرم را مانع باشد **نوع نهم** که در ده درم تخم کرم و در ده درم تخم کرم
 بنفشه و دیگر از هر یک در ده درم تخم کرم و در ده درم تخم کرم

کاسنی که مثال اجزای خدایند علی اصباح صغریه پاشانند **نوع مض**
 صغریه را که کند و حرارت شبانه و عباتش از هر یک پانزده عدد الوی سیاه
 بهفت عدد ترهندی بخیزیم نیکو فروخته از هر یک درم زرنگ پیدانه درم
 مجموع ارباب که بخدایند و در آسمان بکند و در صبح صغریه بخشد
نوع فو که مسهل صغریه بود و در حیات صغریه بود و در الوی سیاه و الوی سیاه
 از هر یک پست عدد و خدایند ترهندی پانزده درم سیاهان پنجاه عدد و شب
 و ششم قطف از هر یک درم و پنجاه پست درم شکر درم و شش خیار شیر بهفتم
 بر دشت ارباب که خدایند و صبح صغریه پاشانند **نوع دیگر** صغریه اسکین
 و در طلوع از درم و در هر صبح صغریه پاشانند و صغریه صغریه از ارباب کند
 شش و عبات از هر یک ده دانه الوی سیاه بخشد ترهندی ده درم نیکو فروخته
 از هر یک درم نازدانه در زرنگ از هر یک کفی بهشت ارباب که خدایند
 و صبح دشت پاشانند و صغریه بخشد **نوع دیگر** که در محول راناف پاشانند و در قارا
 زایل کند طبع از درم و در صغریه شش و عبات از هر یک ده دانه الوی سیاه
 پانزده دانه نیکو فروخته از هر یک درم ترهندی درم سنای کفی و دشت پاشانند
 در دانه از هر یک بخیزیم شش و شش کاسنی و شش گوشت و عبات از هر یک
 غلوس خیار شیر پانزده درم شکر پست درم شش بکند درم مجموع ارباب که
 خدایند و صبح درم پاشانند و صغریه بخیزیم از هر یک پستی بخیزیم که درم و در هر یک

ادرام و پانزده درم و پنجاه صغریه بخشد **نوع دیگر** مسهل صغریه و حد
 و عبات آن بکند و در هر یک پست گوشت الوی سیاه پانزده دانه ترهندی و
 شش و در پنجاه از هر یک درم شش درم و خدایند و صغریه بخشد
نوع دیگر بهای گرم راناف پاشانند و در هر یک بخیزیم که از گرمی پاشانند و درم
 الوی سیاه سیصد دانه و پانزده پست درم کاسنی و شش گوشت از هر یک چهار درم
 کثیر خشت درم عبات پست و در پستان سیصد دانه ترهندی ده درم مجموع
 سر و در دشت ارباب که خدایند و صبح صغریه پاشانند و در صبح صغریه بخشد
 درم و پنجاه بخشد **نوع دیگر** در پستان لطافات **نوع دیگر** که خوب
 ادرام و در هر صبح راناف پاشانند و شش گوشت که هر یک بخیزیم پست شش
 کل شش و خوارش که گوشتی و با بونه از هر یک ده درم کثیف بخیزیم هر درم و پنجاه
 است بخشد و تا نصف بماند بر بخار آن بپزند و آبها را از گرم بریزند **نوع دیگر**
 صغریه با درم راناف پاشانند با بونه و کل الملک و نام و در هر یک و صغریه
 و در هر یک از هر یک کفی و پاشانند بر بخار آن بپزند و آبها را از گرم بریزند
نوع دیگر که صغریه بخیزیم و درم و کل الملک و درم و کل الملک و درم
 در دانه از هر یک ده دانه و در هر یک و صغریه از هر یک قدری و پاشانند و در دانه
 بخار آن بپزند و آبها را از گرم بریزند **نوع دیگر** که صغریه بخیزیم و درم و کل الملک
نوع دیگر که صغریه بخیزیم و کل الملک و با بونه و کل الملک و درم و کل الملک و درم و کل الملک و درم

قنصل اخو را بر جوش میده همان دستور استمال نمایند **نظری** که خداوند سر سام
 کرم را نود و ده **نفسه** وینو فر هر یک دوزم با بونیکدم در قنصل بکوتابند و از آن
 بسته دارند که بخار آن بر نیاید چون بخت کند که از آنکه پاره حرارت و جاکش کم شود
 آفتاب بر پیش روی بیاورد و بخت بخار بدین بخت بخار پاره آید و آن آب قدری از پیش کلی بخت
 اندک مذک بر سر بریزند **نظری** که خواب در دوزم است و باغ را باغ دوزم سر سام را نود و ده
نظری که بخت بخار و در کما هر کشتن بر دوزم است و بخت بخار و در کما هر کشتن
 با بونیکدم بر روی باغ بخار که از خند جوش میده و صحنه نیم کرم با بونیکدم بر روی
 دوزم **نظری** که خداوند سر سام کرم دوزم را نود و ده **نفسه** وینو فر و کل خطی
 ت هسوم و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر
 کفنی بستر جوش میده و باغ بخار آن که در آب از آنک مذک بر سر بریزند **نظری**
 که صلیح کرم را نود و ده **نفسه** وینو فر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر
 ششخاش و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح
 با نود و آب از آن کرم بر سر بریزند **نظری** که باغی و دوزم است و باغ بخار
 و با بونیکدم با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم
 آن دوزم آب از آن کرم بر سر بریزند **نظری** که با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم
 بریزند باغ بخار و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح
 و با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم

مسکوت برین و آب کرم بر پشت دوزم **نفسه** وینو فر و صلیح سر سام بخار
 دوزم است و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح
 و بک درخت بخار از هر یک بر روی چنانکه سرست طبع خود بر بخار آن با نود و آب از
 آب ستر بر سر بریزند **نظری** که از کوش که از خفت شمل باشد و بخت بخار
 باشد نود و ده **نفسه** وینو فر و بک درخت بخار از هر یک بر روی چنانکه سرست طبع خود
 و بک درخت بخار از هر یک بر روی چنانکه سرست طبع خود و بک درخت بخار از هر یک
 تا هر کشتن بخار آن دوزم است و باغ بخار آن که در آب از آنک مذک بر سر بریزند
 سازد **نظری** که بخت بخار و در کما هر کشتن بر دوزم است و بخت بخار و در کما
 چهار دوزم در بخت بخار آن دوزم است و باغ بخار آن که در آب از آنک مذک بر سر بریزند
نظری که کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر و کتک بر
 الملک خطی و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح
 از هر یک بر سر بریزند و باغ بخار آن که در آب از آنک مذک بر سر بریزند
 صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح
 در دوزم از آن کرم بر سر بریزند **نظری** که با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم
 بریزند و با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم و با بونیکدم
 صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح و صلیح
 سیاه و آن از هر یک چهار دوزم بر سر بریزند و باغ بخار آن که در آب از آنک مذک بر سر بریزند

استعمال نموده باشند **نسخه** که سنگ کرده و سمانه از مود و چوب باریک در نه ترکی
نام و در پنجوش و برک کرب و سرکین که بر ترکیه جرج و خوشایند و بریان آن نشینند
و نقل آن در عاده و ناف بگذرانند **نسخه دیگر** همان نفخ و ده **در نه ترکی** و برک
و پیست و سبب فو و در بخافت و سبب هر پنجوش و نام و نقلی شلغم و باور و شست
کرب از هر یک قدری بخوبی نهند تا نرم شود آب آن نشینند و نقل آن بر سانه خاک کنند
نقلی دیگر همان نفخ و ده **در نه ترکی** و برک کرب و نقلی شلغم و باور و شست
و کرب و برک شلغم و در بخافت و شست چنانکه کربست چنانکه در نه ترکی نشینند
که ناف **نسخه دیگر** که جنین بر انداختن و در شکم طر کشید و نام و سبب و در بخافت
و قطره باریک و پخته و شست از هر یک جزوی بخوبی نهند و آن نشینند **نسخه دیگر** که افراط
جنین باز دارد و کل سرخ و برک کرب و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
چندم پوست نار و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
صاف نموده در آن نشینند و در آن حال قرض که با باریک بود و در نه ترکی **نسخه دیگر** که
محافظت جنین کند **نسخه دیگر** که کل سرخ و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
جوشانده و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
که قرض را که در حق باشد شود و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
کنند و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی

و لسان را در ده **نسخه دیگر** که کل سرخ و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
سرکه و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
نسخه دیگر که کل سرخ و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
که ماده و خنق و طبعی الفج و ده **نسخه دیگر** که کل سرخ و در نه ترکی و در نه ترکی
ترش از هر یک قدری و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
مرد و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
ارث و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
پانزده **نسخه دیگر** که کل سرخ و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
خنق و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
نفس و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
ترش از هر یک چندم قدری و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
پانزده **نسخه دیگر** که کل سرخ و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی
نسخه دیگر که کل سرخ و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی و در نه ترکی

در روغن کل از هر یک قدری در هم آمیخته در گوش چکانند **نظری** که اگرانی گوش را نافع
بود روغن نازدین و چند پند سر و عصاره سداب و عصاره جستن و زهر کاه و از یک
قدری همراه آب کیم بزرگ در هم خوب سایند و منسوج کرده در گوش چکانند **نظری** که
طنین و کرانی گوش را فایده دهد روغن بادام مخ و روغن جستن و چند پند سر و
روغن گوسن و سر که گشته از هر یک قدری در هم آمیخته در گوش نخلند **نظری** که در گوش
که بسبب آس کرم باشد نود و ده **م** فوین یکدم شباف پس سر دم با عیار و
درم در شیر و حتران حل کرده در گوش چکانند **نظری** که در گوش و کرانی گوش که از زهری
باشد نود و ده **م** زهر کاه و کاه باز باشد و معال روغن کل خیری و معال بخوبی
که تری زهره بود در روغن بانه نود و ده یکدم در آن حل کرده قطره قطره در گوش چکانند
نظری که اگر آب در گوش رفته باشد نافع بود **م** آب پیاز و آب تراب روغن کل و
روغن بادام از هر یک قدری در هم منسوج کرده در گوش چکانند **نظری** که اگرانی گوش را که
م شحم اختلط سر دم نود و ده ای یکدم چند پند سر و زهر کاه و کاه در مسطه و فوین جستن
از هر یک بمشال مجموع گوشه باز زهره که گشته سرشته و کلک و کاه سازند و در وقت حاجت
کلک در روغن بادام سایند در گوش چکانند **نظری** که کرم گوش بکشد یا چیزی که در گوش
رفته باشد **م** آب برگ شفا و آب برگ آنت از هر یک چندیم فوین عینه و زهره ای
و منسوج جستن و زهره که از هر یک یکدم در زهره که نود و ده ای یکدم پند کاه و کاه
چند با آب سبکی که پند زهره سبب بگذارد تا خشک شود بعد از آن قدری در گوش

و آب برگ شفا و آب سینه و در گوش چکانند **نظری** که در گوش که از سردی یا
سود و ده **م** چند پند سر و فوین از هر یک در زهره که نود و ده ای یکدم پند کاه و کاه
اندکی با قدری روغن کل یا روغن گوسن حل نموده در گوش چکانند **نظری** که
هر دم و حترات که در گوش رفته باشد یکدم **م** آب جستن و صبر از زهره و زهره
جدیل و آب در زهره که آب نود و ده ای یکدم در زهره که نود و ده ای یکدم در زهره که
هم منسوج کرده در گوش چکانند **نظری** که در گوش را نافع بود **م** عینه تراب و آب
عسلک بطعم چندیم روغن بادام مخ سر دم شباف و فوین هر یک
یکدم یکدم در هم آمیخته در وقت حاجت قدری روغن کل و سر که پند زهره و در گوش
چکانند **نظری** که در گوش که از حرارت باشد یا بسبب جرم بود نود و ده و محروری
نر جان و شراب خواران که در گوش در د باشد نافع بود **م** فوین یکدم شباف
پس سر دم روغن کل چهار دم خل نخل سر دم شباف و فوین در روغن کل
کرده و در گوش چکانند **نظری** که قرصه جدیل و زهره بول را نافع باشد
م عینه آب و کاه و زهره و منسوج عینه و ناسته و دم الاخوین و زهره
برابر کاه و چقدر قدری در زهره که نود و ده ای یکدم در زهره که نود و ده ای یکدم
کرده و معال که در جدیل بند شده باشد برآورد **م** روغن حنک و روغن تراب
هر یک ده درم روغن عترت سر دم عطر الهی و منسوج کاه و کاه از هر یک
چندیم قلع و در دم آب حنک کاه پند زهره درم آب پیرا و ناسته ده درم

و مصطکی و در یک مورد که از کل سرخ و صندلی از هر یک پنج درم یک و پوت اند
ترش از هر یک هشت و نیم درم مجموع کوفه و چینه با شراب کهنه سرشته و بر صندلی نهاده
ضماد که بر صندلی نهاده می آورد و اگر برفا کف از نه سهالی کند و اگر برفا نه ضا کنند
جس بر انداخته بر یک کابلی و چهاره شستین و قش و چهار از هر یک سه درم خرمین و
مردار سنگ از هر یک چهار درم و دوی کوفه و چینه بر خن زیت و چینه روی کاغذی این
نموده و بر صندلی نهاده و بر موی که خورند ضا کنند **ضماد** که اگر کرم صندلی کند
سهالی بود و اگر در زیر بغل ضا کنند سهالی صندلی کند و اگر این در کین با نه غم
بر انداخته و این نهاده و اگر از هر یک پان و اعلالی و یک سیکه طاقت خوردن دوی
مسئله نه داشته باشد از برای نهاده و نافع بود **ضماد** ترش ترش یک کف کوبیده
و در یک کف و نهاده و نهاده که از نهاده بر سر آن کند و نهاده تا ترش تر را نهاده
و مسوی ترش را نهاده و نهاده که نهاده تا آنکه در روغن خوب چینه شود سپس از
برای لای پارچه که پس آید و پس کرده و بر موی که نهاده **ضماد** که نهاده و نهاده
یکشاید و طبع نهاده و یکسانی دوی مسهل شوند و این نهاده نافع است **ضماد** شحم حنظل
شرم و حب البیاض و عرق نعنا و صندلی و صندلی و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
نیم نیم و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده

پایه کوفه کوفه و چینه صندلی از هر یک نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
ضماد که نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
چهار درم مصطکی و شستین و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
کوک و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
نارین نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
کلیخ و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
ضماد که نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
یکل الملک و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
که از نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
هر یک نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
هر یک نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده

سینه و جمجمه بر این کرده با روغن بادام منزه نموده ملامت کند **طلای** دیگر همان نفع دهد
بدرم و بر بخت و هم که هر دو صلا نموده روغن زیت بچسباند آنکه محل صحت را به
پیدا و خصل چندین ساله که سرخ شود بعد از آن ملامت کند **طلای** که موی بر رویانند و در
التهاب رانافخ باشد **م** در فیتون و میونج و خردل و گوره ارمنی و صندل و عود و سداب
از هر یک جردی گوشت در که گوشت اند و قدری روغن آمله و آمله نموده و با لند که بقوام
قیر و طی شود آنکه ملامت کند با شند **طلای** که موی را در از که از و سیاهی موی را نگاه
دارد و اعلام درم کند **م** لادن و فندانه زرد آل و در یک دخت آزاد و مرد و یک پر
سیاه شان از هر یک جردی گوشت روغن حنا و روغن آمله و روغن لادن و روغن کوس
از هر یک قدری لبا خطی عصاره و لخته سیاه و عصاره برگ چغندر از هر یک جردی
مجموعه در هم نموده که بقوام غایه بر پس نگاه دارد و مضمغه دوبا
یا سر با موی را بر این غایه ملامت کند و بعد از در صحت بنشیند و اگر خوبند سیدم کند
در درن و کل کند **طلای** که سرخ نباشد موی کند و یکد از که موی بر آید **م** در خردل
خسک نموده که گوشت و چغندر نرم بپزند و روغن لاک لیت خشک نموده و پاک و دره و
مراد از سنگ و صدف و خرد از هر یک قدری آب بپزند و در جلی که خوبند موی بر این طلا
کند و اگر موی بر آید به بسته موی را بکشد و طلا نمایند **نسخه** دیگر همان نفع دهد و در صغ
انبات موی بر بپزند **م** بیره و چغندر و خربزه و ترشی پنج از هر یک قدری موی را
با هم نموده موی را بر کند و در سبزه بر ملامت کند دیگر موی بر نیاید و اگر موی را بپزند

مکدر بر نیاید **طلای** که حلقه و جرب یا پس شود **م** منتر استخوان زرد الوی و تخم
در سیاه از هر یک جردی یک صاع و در بنق مقتول از هر یک نیم جز و مجموع در از م کرده
در است چکیده یا در که نموده در حمام با لند و یک صحت بکند از دوا نگاه بنشیند
نسخه دیگر که جرب یا پس رانافخ باشد **م** زیت مقتول و خن و تخم خن و اقلیای پنج
و حدیث شتر لبار اسادی گوشت بر که در روغن کل آغشته ملامت کند **طلای** که جرب یا پس
شود و **م** از چوب و سپر و روغن کل که چند و گوگرد از هر یک جردی در هم نموده
و خوب در هم آغشته در حمام طلا نمایند و بنشیند **نسخه** دیگر همان نفع دهد **م** از چوب
و بوزه ارمنی و سرکی و فستق و کندش از هر یک در می جرب یا پس چندیم گوشت و روغن آغشته
در حمام ملامت کند و در دوسه صحت بکند از **طلای** دیگر همان نفع دهد **م** زیت مقتول آغشته
کندش و در درم از او نه بول سیدم از او را که گوشت و چغندر و روغن کل آغشته طلا نمایند **طلای**
جرب رانافخ بود **م** که گوشت از هر یک معالی پوست مله زرد و زیت مقتول و در روغن
از هر یک معالی و نیم فلفل و یکی روغن و مندر و معالی آنچه گوشتی باشد که گوشت روغن
کل آغشته شب را اندام آلوده و صبح آب گرم و سوس در حمام بنشیند **نسخه** دیگر که خارش را
شود **م** منتر استخوان زرد الوی و تخم که گوگرد و چغندر و جرب الفه بپزند
روغن چوبه بپزند و نیم یک سیدم یکدرم به از که در روغن کل نموده در حمام ملامت کند
طلای دیگر که موی و خن و ترانافخ **م** تخم تخم شش و تخم انجیر از هر یک در هم نموده
یکدرم مجموع را که گوشت و چغندر بر که نموده طلا نمایند **طلای** دیگر که جرب رانافخ بود

حدس داده با قلا و فوغلی و کف دریا و میران چینی همه را بر ابر کوفه و چش آب تر
 ایخته طلا کنند **صلی دیگر** که همان نفع دهد **صلی** حریک و نمز با دام ترین و نمز تخم خربزه
 و میا کشته اجزا را بر ابر کوفه با سر که سرشته طلا کنند **صلی دیگر** که کشتن آب بر دوش
 را صاف کند **صلی** مرد و پست در او چغنی خشک و آرد و نمز و استخوان پسته و دره
 پنج و تخم خربزه و حب بلبل و حر و نمز اجزا را بر ابر کوفه با صاب صندل و دره
 بان برشته **صلی دیگر** از زردی از بزره برده **صلی** زرافه مدوج و شیطی و مینی
 از هر یک دو درم آرد با قلا و آرد و نمز و کف دریا و نمز تخم خربزه و نمز تخم خربزه
 ایخته طلا نموده و صاب با یک تخم خربزه در آن جوشانده باشند **صلی دیگر** که سبزه
 که در روغن سر به آید زایل کند **صلی** روغن کل در روغن بنفشه با دام و نمز حلی و صاب بنول
 و آب بر کچینه و آرد و نمز و آرد با قلا و نمز و کشتن از هر یک قدری در هم بچشد و روغن
 سر درش طلا کنند و بعد از روغن آب گرم بوشند **صلی دیگر** با دام پنج نمز و نمز خربزه از هر
 جزوی که نمز کرده آرد و نمز و آرد با قلا و نمز از هر یک نیمه و نمز که ایخته با قدری روغن کل
 سر درش طلا کنند **صلی دیگر** که آرد و نمز کند و کف و سوسه زایل کند **صلی**
 ایریا و بزره ازنی و اش و نشسته و نمز تخم خربزه و استخوان پسته و پنج و درش
 نمز خربزه و آرد و نمز و آرد با قلا و آرد از هر یک جزوی کوفه و چش با آب سرشته
 و طلا کنند و بعد از روغن بوشند و بعد از شستن روغن با دام تدبیر کنند **صلی**
 که دفع شیش کند و کوی و خارش را بکشد **صلی** میو پنج و زنجبیل و زرافه مدوج و نمز

کشته با آب نیم و نمز از هر یک جزوی مجموع را در سر که در روغن کل ایخته طلا کنند **صلی دیگر**
 که سر خشکی اش را دفع کند **صلی** بر کخطی و برک و نمز با آب صاب پزند تا مهر آید
 و کف از روی دور کنند و بایند که نمز نیم شود همه را قدری در دستک آرد
 و صندل در روغن کل با کشتن زردی و نمز بوشند و طلا کنند **صلی دیگر** که کشته
 که ایست با آب بر و صاب بنفشه باشند و نمز و نمز و نمز آرد و در دستک
 از روی نیمه کل قریب سه درم مجموع را در روغن کل ایخته طلا نمایند **صلی دیگر** که سر خشکی
 آتش را دفع باشد **صلی** بر کخطی و نمز و نمز از هر یک نیمه و نمز آرد و در دستک
 سه درم اجزا را کوفه و چش و نمز و نمز در روغن کل بایند و طلا کنند **صلی دیگر** که
 نفع دهد و بزرگ است **صلی** آرد ازنی و برک خطی و در دستک از هر یک جزوی نیم کوفه
 روغن کل ایخته طلا کنند **صلی دیگر** که سر خشکی که با در روغن کل و نفع تمام دهد **صلی** که سر خشکی
 کل سرخ از هر یک جزوی پزند تا خوب همه را آرد و نمز با آرد از هر یک قدری
 در هم ایخته با روغن کل در فلان بایند تا همه شود و بچشد و نمز طلا کنند **صلی دیگر**
 همان نفع دهد و سر خشکی که از آب گرم بوشند و در دستک آرد و نمز تخم خربزه و
 و نمز تخم که در دستک و درم الاخون از هر یک جزوی در روغن کل ایخته طلا کنند **صلی**
 که خنده آتش را بکشد و بکشد نفع باشد **صلی** میران چینی و نمز و نمز و نمز و نمز
 نمز و زنجبیل و نمز از هر یک دو درم بوشان و کف و در دستک و پودر زنجبیل
 و پنج نمز در روغن کل و نمز و نمز از هر یک سه درم و نمز که کف و برک خطی و کف

و مصطکی و بوره ارمنی و زیت کشته از هر یک چندم سه برسیه ده درم روغن
کل سی درم منقار کلا و میت درم اجزا کوفه و چغندر زیت را با خا و آب بپوشند
در روغن سیاق که در درم یکد ازند و مجموع را در درم خوب بپاشند و خوب سخی کنند و در میان
پس از آب انداخته انداخته بر بدن ملاقه کنند **صلی** اگر زخم انگار از دود و مصلح
آورد و درین باب نظیر ندارد **صلی** تو تری شمشیر کشته ده درم الا خون و مراد سنگ از
هر یک سه درم زنگار یک درم منقار از شش از چندم مجموع روغن کل یا پیروز ملاقه انداخته
صلی که دردی که مفصل باشد نفع دهد روغن منقار و خا و لادن و مصطکی از
هر یک دو درم تری شمشیر از هر یک سه درم روغن زیت میت درم سه برسیه
زیت را با خا و آب بپوشند و باقی دویه را کوفه و زخم چغندر روغن کل در روغن زیت
مجموع را در درم بپاشند و ملاقه کنند **صلی** اگر که جلد را نافع باشد **صلی** نظر آن وانی
و فرغون و کوه دزد و برک بجز اجزا را بر کوفه و با هر که زخم ملاقه کنند **صلی** اگر
همان نفع دهد **صلی** اگر برب زرد و منقار از هر یک ده درم با زرد کوفه و بجز هر یک
چندم بک صند و بجز اجزا از هر یک میت درم کوفه و چغندر با هر که برشته و بر بدن
ملاقه کنند **صلی** اگر شقاق است و پا را نافع بود **صلی** اگر کسنا و صبر زرد و منقار از دود
و نفع سیاه از هر یک جزوی مجموع یکم سخی نموده و روغن خروار بپاشند دست و پا را
باب کرم بپوشند و ملاقه کنند **صلی** اگر ریشی که در درم روغن افغان را با زرد کوفه و بجز
نافع باشد **صلی** میخند لب از زرد درم کل کسرخ دو درم کسنا زرد و بجز هر یک یک درم

کافور و طوجی مریم صند دو درم روغن کل ده درم مریم را در روغن بپاشند
و باقی دویه را کوفه و چغندر با آن کسرخ کرده ملاقه کنند **صلی** اگر که همان نفع
اشنان بزر و در سنگ از هر یک چندم کل ارمنی و خضخ کی و پوست مار
هر یک سه درم خا و قشیر از هر یک چهار درم افاق و شایب و شایب و شایب
سند از هر یک شش درم اجزا کوفه و چغندر با کلاب تر سخته ملاقه کنند **صلی** اگر که
ملاقه چهار درم خا و زرد هر یک دو درم روغن کل یا روغن دینه ملاقه کنند **صلی**
صلی اگر همان نفع دهد **صلی** آب برک چغندر و روغن دینه هر یک ده درم بپوشند
چند کوفه آب بر دود روغن بماند بعد از آن برک ملاقه و خا هر یک چندم کوفه
و چغندر در آن بپاشند و ملاقه کنند **صلی** اگر که در بدن ملاقه پیدا شود بر
طرف کند **صلی** زرد و چوب و خا و زرد و در سنگ و پوست مار کوفه و چغندر
با روغن کل یا هر که ملاقه کنند **صلی** اگر همان نفع دهد سنگ و اشنان بر که زرد و چوب
بماند و صابون با کلاب بماند که تا کف آید بعد از آن چغندر و مریم صند
در روغن بپوشند و با دود از هر یک قدری اضافه نموده و در درم خوب بپاشند که مجموع
و با چغندر شود و ملاقه کنند و یک عبت بکند از دود پس از یک عبت آب گرم بپوشند که نافع
و بجز لب **صلی** اگر برسی و تسن و خا لاهی سیاه که در دود پیدا شود و طرف سازد
و رنگ زرد اصاف که با دود زنج زرد و کندش و بوره ارمنی و شحم گرب
و شحم زرد کوفه و چغندر با ب صند برشته و بر دود ملاقه کنند **صلی** اگر که صفت را

که لذت جماعتی غیر از **طلایی** که قشيب را بزرگ کرده **می** خراطين و خلق جنگ
 کرده بگویند و نرم چپه برون کجند پائیزند و بزرگ طلاق کند **طلایی** چون بر خیفه اطفال
 طلاق کند مگر از بزرگ شود **می** خراطين و بقیه را در زیر از هر یک دو درم شب بانه
 و ما از از هر یک یک درم و نیم اجزا کوفه و چپه در عرض شود و بقیه پند و نیت بزرگ طلاق کند
طلایی که بوی بر رخسار سبزه و سیلان چون باز از **می** عصا در بوی لیس و چپه
 بطوطه و ابل و جوزا هر دو از هر یک جزی کوفه و چپه کبک در اجنبی التعلیق بخانند و بعد
 از آن نرم بمانند چپه که مانند نرم شود بر مقدار طلاق و در سحی بر پشت بماند **طلایی**
 که درم مقدار را در وقت نه **می** بقیه است به دو درم کاخ در می با بقیه ششم مرغ دروغ
 کل بقیه در مقدار طلاق بماند **طلایی** که بوی بر رخسار و او درم مقدار را نفع باشد **می** بقیه
 و کاخ و مرغ و فک کا و دو درم سینه از هر یک به شش طلاق کند **شعر** و مکر اتفاق و او درم مقدار
 شود و **می** بقیه ششم مرغ دروغ کل و لیا خطی از بقیه التعلیق شمع درم به شش
 طلاق کند **طلایی** خون بوی که بسته باشد در کنگ کت به دو درم کنگ کند **می** آب پیاز
 جبر زرد از هر یک قدری در هم بپزند و به شش طلاق کند که نافع است **باب ششم از عقاقیر**
 در پستان **شعولات** **شعولی** که دست را از چوب و بویای که پاک سازد و خوش بزرگ
می بعد و از خردن با دوخ شنبلیله از هر یک جزی از کوزه سبز کوفه و شمع
 در هم بچینه بست بماند و بپزند **شعولی** که عرق دست و پا بر طرف کند **می** بزرگ شود
 و کناج و جوزا هر دو از هر یک جزی کوفه و بسته بماند و بپزند **شعولی** که بوی نوره

از بون بر **می** شام به نهم و بعد و کل شمع و از خرد بزرگ چنا و صندل از هر یک جزی
 کوفه با کلاب بپزند و بعد از آن گشتین و بن بپزند **شعولی** که چون در
 بن بپزند صاف و پاکیزه کرده **می** شام سبز و از کوزه سبز و کشته
 از هر یک جزی بپزند تازه بچینه استعمال کنند **شعر** که بقیه بون شام از هر یک دو درم
 از کوزه در هم بپزند و شمع یک عدد در هم بچینه بر او مالند و آب گرم بپزند **شعولی**
 که سبزه و خطی که در بستره باشد بر طرف کند **می** آب برک چینه و لیا خطی
 لعاب جلیه دروغ بقیه با دوخ و شمع خرد از هر یک جزی در هم بچینه در سردی بماند
 و آب گرم بپزند **شعولی** چون بن بپزند عرق بوی بر طرف کند **می**
 بزرگ شود و کناج و کل شمع و بعد و پوست ناز و از خرد از هر یک جزی از کوزه و جوزا
 در هم بچینه بپزند بماند و بپزند **شعر** و مکر اتفاق و او درم مقدار
 شمع و پوست ناز و بعد از خرد از هر یک جزی بپزند و بپزند و بپزند
 بپزند بپزند **شعولی** که بوی از نرم و پاک و طعم کرده **می** لعاب استغول و لیا خطی
 دروغ بپزند از هر یک جزی نوره از می مرغ در هم بچینه بوی برایش را بپزند **شعولی**
 که بوی را جسد کرده **می** ناز و کناج و بزرگ شود و کل خردی و او درم و بزرگ
 از هر یک جزی یک بچینه و بقیه آب برک چینه بپزند و بپزند بماند و بپزند بعد از آن
شعولی که بوی را سبزه کرده **می** آب کله و بزرگ شود و در هم شمع کرده بوی
 بن بپزند و بعد از آن دروغ شود که قدری لااقل از آن که کشته بپزند

معهده و بکوه عضا را فوت دهد و در کوشی را چکیدن در کوشی شود **معهده**
افشیدن نازنه چند که خواهند در شیشه نگاه دارند و در غن زیت بر دهن با دهن با روغن
کجه از هر یک که موجود باشد بر بالای آن کنند و در شب بگذارند و بعد از چهل روز استعمال
کنند **روغن فرفیون** هر دردی که از سردی باشد زایل کند و فالج و تشنج و هر خفا را نافع بود
مس قطعه دهنی از هر یک ده درم عرق قهوه معده درم پنج درم جگر از اینم کوب
کنند و در چهل بن شراب کهنه حل کنند تا بکشد برود و یک شیش بنام پس هر ده درم
و دو درم فرفیون در آخر پیدا اند و آتش فرو گیرند **سخت** آبی تر از اول بود
و صبح با صبح با رده و فالج و عرق الف را کوبد **مس** قطعه دهنی از هر یک
چند درم کند شش چهل درم موزج درم عرق قهوه معده درم پنج درم کوبی و در ده درم
همه از اینم کوب کرده در چهار صد درم شراب کهنه بنام پیدا اند و یک شیش و یک درم از آن
خسیده باشد با شش نرم خوش باشد که در بخش باشد سرد نمایند و صاف نموده و با
نیم وزن روغن خیری یا روغن کدو که در کرمی باشند با شش بخت نند چنانکه روغن
بنام او ایضا بود پس فرفیون شود در آخر غلیظ اند که در جوش بگذرد بعد از آن از
آتش فرو گذارد نگاه دارند **روغن مس** بود دست اخلاق درم را کوبد و کرده و شانه را
کرم کند **مس** سیخه و حب بلبلان و قطعه مصطکی در عصاره از هر یک چند درم کل برسن
سیصد دردی که در میان انگشت دور سازند و او را کوبد و کوفه و چشمه در شیشه کنند
و یک و نیم رطل کجه با روغن آن کرده در شب بگذارند و در سار که شب بگذارد

باشد بگذارد که چهل روز بگذرد و صاف نموده و نگاه دارند **روغن مس** سیخه و حب بلبلان
و عصاره از هر یک که کشته شد سپید بچرخ بریان کرده و بکشد و بکوبد و در
بخت نند و کفشان را قطعه قطعه بر دارند و نگاه دارند تا تمام کف بر داشته شود و یک بار
کفشان را بکوبند که آنها بچرخیده روغن صاف نموده بر دارند **روغن مس** سیخه و حب بلبلان
و عصاره و مس و بکوبد و بر زرا نافع بود و مسطک بود و فواید را کوبد و در
ناخواه و مسقر و خود که کوبی و محکم کفص و صبح با ریان و اینون و مصطکی و
و با ریان از هر یک معده درم شش و پنج و عرق قهوه و کس و اسس خشک از هر یک
ده درم مسطک هندی و نقل از هر یک پنج درم پنج و شش و با ریان و در ده درم
عصاره از هر یک سه درم پنجاه و در چینی و قاقه و غیره و او که حبیبی و در اطفال و
جوز و او بسیار و کوبنیز و قطعه کوبد از هر یک چهار درم مجموع نیم کوفه کشت
و یک روز در حبیبی سینه و بچرخ سینه و با لایند و با یک و نیم رطل روغن سینه
انچه سارده جوش داده و صاف نموده و نگاه دارند و در وقتی که سرد شود شری از او دم
نماید درم با ماء الکحول باشد **روغن بلبلان** مفصل و نفوس و در عصاره از هر یک
مس کوبد و بجان مصری و آب کف نازنه از هر یک و درم مسطک از ریزه و در بجان
نیم کوفه با آب کف نازنه و با سید درم روغن کجه صاف بچرخ نند
و بر دارند و تپه چن کشته **روغن مس** کوبه و شانه درم را کرم کنند و در مفصل و بجان
در مصای را کوبد و در روغن کجه بکین سینه خشک چهار سید را با شش نند بگذارند

بود و بعد هر روز آنرا بخورد و هر روزی که از سردی باده باشد
 نفع دهد **در صد کلی** دوازده دقیقه در سینی شش دقیقه بر یک سکه ساروج و مقل از ق از
 هر یک چهار دقیقه فلفل یک دقیقه فلفل شش دقیقه روغن بنیان با روغن زیتون از هر یک که
 موجود باشد چهل و شش دقیقه روغن بنیان یک گرم عسل از هر یک دوازده دقیقه خنک
 رسالت عظیم نمایند **روغن دیگر** صد و زشت و ده اسهال از دوازده و **در** آب
 یک گرم روغن گل از هر یک که در دست چوب کشند تا آب برود و روغن بنیان **روغن دیگر** از
 مؤلف صد و زشت و ده اسهال از دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود
 روغن نمور و روغن گل از هر یک که در دست چوب کشند تا آب برود و روغن بنیان **روغن دیگر** از
 مؤلف صد و زشت و ده اسهال از دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود
روغن دیگر از سرکه که از سردی باشد و در دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود
 و بعد از آنکه از سرکه که از سردی باشد و در دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود
 و بعد از آنکه از سرکه که از سردی باشد و در دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود

تا شش با صاف کرده بعد از آن روغن بادام شیرین و روغن کدو و مسکه شش
 و روغن تخم خجالتش از هر یک یک دقیقه مجموع را در شش ملائم جوش داده تا آبها رفته
 روغن بنیان بر پی مقدار نصف باشد با جوال بر بعضی در بنه **روغن دیگر** صد و زشت و ده
 اسهال از دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از هر یک که در دست چوب کشند تا آب
 برود و روغن بنیان یک گرم عسل از هر یک دوازده دقیقه خنک رسالت عظیم نمایند
روغن دیگر صد و زشت و ده اسهال از دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود
 و بعد از آنکه از سرکه که از سردی باشد و در دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود
 و بعد از آنکه از سرکه که از سردی باشد و در دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود
 و بعد از آنکه از سرکه که از سردی باشد و در دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود
 و بعد از آنکه از سرکه که از سردی باشد و در دوازده و **در** آب بر ترش آب یک گرم و دو آب از
 هر یک یک رطل گل رفاقی و کل کبرج و شنبلیله از هر یک ده گرم و از سرکه و سرکه
 که در چوب کشند و دست لید و صاف کنند و فلفل آن را بکلیا بکشند و با لند باز فرود

و کافور از هر یک ده درم سوده بعد از آنکه روغن را از قیاس بر دارند و در خود می کشند
 عطر را در آن جا می کشند و ده خوشبو تر و بهتر می شود **روغن دیگر** صمغ عربی و صندل و صندل سیاه و صندل
 و جگر و خضخسان و زغال و لقا و صمغ ابریشم را دره را سودمند بود و در داغ و صمغ اس
 قوت دهد و بدن را صمغ و خوشبو سازد و پیران را در این بغایت موافق باشد **ص**
روغن کل در روغن زنبی در روغن یکسان در روغن زکس از هر یک ده مثقال بود و در یک
 یک مثقال اجزا را کوفته و در روغن خنک شده و در شسته کرده چهل روز در قیاس
 گذاشته پس استعمال کنند **و بیست و ششم** در پان توم روغن صمغ **روغن** که در خون
 و مالیدن آن بخندل و عین اورام صلب که در ظاهر و باطن باشد سودده **ص** صلبه
 با نوره و بنجی است و از خود بزرگ و خلی صفت و در او کوفته و در صمغ عربی از هر یک کوفته و مجموع را
 نیم کوب کرده در دو در طل آب و نیم برطل روغن کجند و با زده درم روغن خروغ چنانکه
 رسست اجزا را جوش دهند و صاف کنند و با روغن جوش داده تا آب رفته روغن بماند
 سه درم صمغ و پیربط و روغن دینه از هر یک ده درم در آن داخل سازند و در آن
 خوب مالند تا همه کیسالتی شود پس استعمال کنند **صمغ روغن دیگر** که اورام معده و جگر که بسیار
 حرارت باشد سودده **ص** صندلین و در روغن صمغ از هر یک چهار درم کلل المکک چندین
 زعفران و در درم کافور نیم درم صمغ ده درم روغن کل نیم برطل اجزا را در قدری آ
 طبخ نموده روغن کل و توم داخل کرده تا شش طایم جوش دهند و در آخر دو درم الک کرده
 و داخل کنند و دریم بچینه سوده استعمال کنند **صمغ روغن** که در شسته و در است صمغ را نافع باشد **ص**

لعاب بزرگ و لعاب خلی صمغ و روغن بادام و توم صمغ و شسته و کلل المکک کل
 با نوره از هر یک چوبی به ستر صمغ نمایند و پسند و پسند را چوب کنند **صمغ روغن** که در خون
 در سینه لیدن خشکی سینه را و کوفتی او از نافع باشد **ص** روغن بنفشه بادام و
 بیش لعاب خلی لعاب جلد و لعاب بنفشه زوب کر بنفشه شکر و پیر صمغ از هر یک چوبی
 به ستر صمغ سوده استعمال کنند **صمغ روغن** که در ترکیه ن دست و پا که از سر بماند سودده **ص**
 اب برک کر بن اب برک چند روز شکر از هر یک کوفته و در صمغ و پیر کرده و در روغن با نوره
 از هر یک کوبیده به ستر صمغ سوده و در دست پا که شسته **صمغ روغن** که خشکی است و با نوره و
 لعاب خلی و لعاب جلد و لعاب شکر گمان اب برک چند روز از هر یک بنفشه کوفته و پیر صمغ و روغن
 بادام و روغن که از هر یک کوفته تا شش طایم جوش دهند تا بقوام آید و اگر خواستند که خوشتر باشد
 سنگ و کلاب و داخل سازد **صمغ روغن** که بدن را خرد و با صمغ و طراوت کرد و از هر یک کوبیده
 مالیدن را که باشد **ص** جد و در صمغ و کلاب به و در نوجوان و کوفته و صمغ و کوفته
 از هر یک سه درم پیربط و پیربط و روغن بادام و روغن بنفشه از هر یک ده درم بقا عده
 متعارف صمغ بنفشه **صمغ روغن** که در شش و خشکی چینی را سودده **ص** زوفا و ترو پیربط
 صمغ و نوجوانی کافور و توم زده قدری کسین صمغ را در هم که از نوره استعمال کنند **صمغ روغن**
 که در بدن لیدن روغن بنفشه و با طراوت دارد **ص** روغن کل و روغن بنفشه بادام و روغن زنبی
 روغن زکس و روغن را زنی از هر یک ده درم صمغ و پیربط و صمغ و روغن دینه از هر یک
 چندین لعاب خلی صمغ دریم صمغ سوده و در هم صمغ سوده و یکده صمغ و داخل سازند و در

باید داشت که فی کردن در بعضی اوقات مردم صحیح مزاج را نیز نسبت بریزد
 که معده و بدن را از خلط پاک میکند و رطوبات غریب را دفع میکند و در این معده
 و نفوس در عینه و فالج و بالحوال و جذام و برص و بثورات و کثرت که هرگاه
 شخصی را در فی کردن داشته باشد که در روز پانی فی کند و امروز کفی خواهد
 کرد اگر قطعاتی مختلف در آبهای مختلف افتاد باشد و در حالت فی کردن
 چشم و شکر اینند و طبعیت و تعقیبات مدومند و بعد از فراغ و نان و در آب است
 و کلاب بنشیند و شراب سبب بر اثر آب را و مثالی اینها را اثر بر آب بنویسد معده باشد
 با کلاب بنشیند و قدری صفا می بخشد و مجاری است نویسد بکند و اگر فی کردن
 قیری در بدن ظاهر شود مثل عرق و کثرت و از او مضطرب و این عوارض که هر سه
 قدری باطل گرم بنشیند و اگر در معده نوزش پیدا شود و قوی چرب بخواند و اگر
 فواق صادر شود و معطل است و در دهان و عادت فی کردن پرستد بعد از طعام
 معده را صیقل دهد و خلط است بدنی را بتول و چشم گوش و دندان را پاک کند
 و برای سپارد گرم و برای سوزش و فی نشاید که در مکرر که سینه تنگ و کم گوشت
 و کردن با ریک و در آب است قصد استنشاق کردن بخواند باشد و کثیرا و غذاه
 در این صیقل باشد و کفی که در این صیقل باشد و مردم بسیار در این کفی کردن
 بود باشد **مقتضی** که منصف بخواند از زمین بخواند و در آن که نسبت رطوبات
 بخواند باشد و طرف سازد معده و پاک کند چوب در آب شربت هر یک ده درم

در در رطل آب بنشیند نایک رطل باشد صاف نموده و قدری نمک طعام و قدری
 در آن پیاز بنشیند و بدو سه و نه پاشانند و هر رطل یک است و پر سرخ نه و کثرت که بر عی
 معده پاک شود و نیز باید داشت که شکر محلول در عسل و در آن کتان حضرت را و
 و از خطر خالی میسازد و در دهان کثرت و در دهان رطل پاک کند یا درم از آن نموده کند
 و لند اکثرا که تا ضرورت نباشد شکر محلول در آبغری حبه و عسل بناید که **مقتضی** که معده
 و از رطوبات رنج پاک کند **مقتضی** که معده خالی بکند و درم شربت سر درم جمع گوشت
 باب گرم پیاز بنشیند و صاف نموده مقدار چاه درم از آن آب پاشانند و پاد آب گرم
 با لای آن بنشیند چنانکه رسم است فی کند **مقتضی** که معده و مزاج را مناسبت دهد
 از رطوبات پاک کند **مقتضی** که آب برگ خنجر و سرخ و درم خنجر ده درم عرق جویا
 یک پاد آب گرم چنانکه رسم است پاشانند **مقتضی** که رطوبات مزاج را صاف باشد و معده
 از رطوبات طبع پاک سازد **مقتضی** که شربت شکر و سرخ و درم شربت سر درم جمع گوشت
 در یک رطل آب بنشیند تا نصف باشد صاف نموده و درم خنجر و سرخ و درم عرق جویا
 نموده پاشانند و فی کند **مقتضی** که معده و رطوبات و خلط مزاج از معده پاک سازد
مقتضی که معده بکند و درم از آن بنشیند و درم شربت سر درم جمع گوشت
 باب گرم خنجر و سرخ و درم شربت سر درم جمع گوشت و درم عرق جویا
 شربت از آن که درم از آن بنشیند و درم شربت سر درم جمع گوشت و درم عرق جویا
 آب جوش و درم از آن بنشیند و درم شربت سر درم جمع گوشت و درم عرق جویا

و همچنین و سکنج و زهره کا و در آن پیا میزند و به دستور نمایند **خاک** فاج بکند
 و لغوه را نافع بود **خاک** مختلط و قطور باین بار یک و شست نامخواه و بکند آن
 و صلبه و سلب از هر یک گشت سکنج و باده رینی از هر یک دو درم روغن بادام
 تلخ و عسل از هر یک ده درم زهره کا و دو درم مجموع را در کین آب بجوشانند تا
 ربع با بصراف کنند و روغن و عسل و باده و زهره در آن پیا میزند و به دستور
 استعمال کنند **خاک** قوی بلغمی و بچی را نافع باشد **خاک** صلب بزرگ و قطور باین
 و با بونه و خلی آبچر سیدانه سبوس کندم برگ چیده و سلب و کرب از هر یک
 و سه سکنج و عسل و جاد و شیر از هر یک سه درم مغز حب النور طم عیت درم کوفه محجوب
 خوش بنده و صفت شود و منقل و جاد و شیر و طم بندی در آن بچند و سبوس کجاست
 درم هفتاد و نه و مزاج سازند و استعمال کنند **خاک** که قوی بکشد **خاک** بکشد
 و اکلیل الملک و صلبه و حب مروج و شست در آن باده و کفر نسو و اینون و نامخواه کردن
 کرمانی و خلی و صلب و کرب و کرب از هر یک بقدر کفاف و بچند رزده عده
 اصل سبوس و مرغ بکشد از هر یک سه درم به دستور بکشد و صاف نموده و سکنج و
 اینی در روغن کجند و سبوس بقدر کفاف صاف نموده به دستور استعمال کنند **خاک** و بچند
 فایده دهد و در رخت بکشد **خاک** و روغن سلب از هر چه خواهد بود بکشد و اینست
 و روغن زیت بقدر سلب اصل نموده و بجوشانند تا آنکه نصف شود پس از آنش
 خود گیرند و صاف کنند و سکنج و عسل و چند پیا و جاد و شیر بقدر حاجت همین روغن

عمل نمایند چنانچه از می از مجموع معلوم شود پس چند پیا و جاد و شیر بقدر حاجت که
 در روغن معلوم شود و صفت شود و به دستور استعمال کنند **خاک** قوی که سبوس درم
 و صلبه و سلب از هر یک گشت سکنج و باده رینی از هر یک دو درم روغن بادام
 تلخ و عسل از هر یک ده درم زهره کا و دو درم مجموع را در کین آب بجوشانند تا
 ربع با بصراف کنند و روغن و عسل و باده و زهره در آن پیا میزند و به دستور
 استعمال کنند **خاک** قوی بلغمی و بچی را نافع باشد **خاک** صلب بزرگ و قطور باین
 و با بونه و خلی آبچر سیدانه سبوس کندم برگ چیده و سلب و کرب از هر یک
 و سه سکنج و عسل و جاد و شیر از هر یک سه درم مغز حب النور طم عیت درم کوفه محجوب
 خوش بنده و صفت شود و منقل و جاد و شیر و طم بندی در آن بچند و سبوس کجاست
 درم هفتاد و نه و مزاج سازند و استعمال کنند **خاک** که قوی بکشد **خاک** بکشد
 و اکلیل الملک و صلبه و حب مروج و شست در آن باده و کفر نسو و اینون و نامخواه کردن
 کرمانی و خلی و صلب و کرب و کرب از هر یک بقدر کفاف و بچند رزده عده
 اصل سبوس و مرغ بکشد از هر یک سه درم به دستور بکشد و صاف نموده و سکنج و
 اینی در روغن کجند و سبوس بقدر کفاف صاف نموده به دستور استعمال کنند **خاک** و بچند
 فایده دهد و در رخت بکشد **خاک** و روغن سلب از هر چه خواهد بود بکشد و اینست
 و روغن زیت بقدر سلب اصل نموده و بجوشانند تا آنکه نصف شود پس از آنش
 خود گیرند و صاف کنند و سکنج و عسل و چند پیا و جاد و شیر بقدر حاجت همین روغن

و سبب می کند و شبست از هر یک گاهی چنانکه رسم است بچگونه و به پا لایند و ده
درم فایند و در درم بزرگ از سی و یک درم بخ میندی و به شد درم روغن کچنه اصافه و
و استعمال کنند **حقه دیگر** که قوی بطنی و نفی و ریخی را شود و در طبع کثید و مهار
پاک سازد و تخم گمان و جلد و غیر تخم قرطم از هر یک یک کویه پنجم ده عدد و سداب
شبست از هر یک پنج درم برک چینه و درک کرنا از هر یک یک کویه سبوس کند کم گشت
با دام تخم مشرقیه بر خطی ده درم خواب سپستان از هر یک سبید از اصل
و برک خارا از هر یک یک کویه چنانکه گشت بچوشند و صاف نموده و بکینج و مصل و این
از هر یک یک درم جابر بنده و چند سبید تر و دو انگ انگه نعلی یک درم فایند و در ده درم
روغن کلکانه به شد درم بچون کلکانه و در ده درم عمل یک کویه روغن ببط و سبوس
از هر یک و درم که چنه چنانکه رسم است تربت داده و نیم گرم حشه نمایند و این
بغایت خوب است مردم قوی فراخ را من بس باشد و الا در اخر پنجه قوی باشد
و زن کم کنند با بر او نه بعد از جنت مر لطف نمایند **حقه دیگر** که شرس و منصل را نافع باشد
حقه تره و فیض درم و زراوند و کبر و قهوه و یون و قن و درم سپندان
و صند و در بخان و حاش از هر یک ده درم تخم خطل و مازولون از هر یک یک درم
روغن کچنه میت درم چنانکه رسم است تربت داده استعمال نمایند **حقه دیگر** که
قوی تر از اول بود و اوجاع منصل را شود و در جلد و غیر با دام تخم مشرقیه که بزرگان
از هر یک گاهی با بوز و شبست و جابر از هر یک پنج درم فستقین میت نیم درم بکینج

و این و جابر و خطل از هر یک سه درم بزرگ سداب و تربت و زراوند و فستقین
پانزده درم خواب ده عدد سپستان چهل عدد و در بخان و مصل الیه و از هر یک ده
درم پنجه کوشی با شبست رنگوب کرده و سبوس تره و سبوس فایند و بچون و اگر روغن
کرده مقدار تربت و قن از آن پنج یا یک کویه روغن و روغن خیری نیز یک کویه مروج نموده
مصل استعمال کنند **حقه دیگر** همان نسخ ده **حقه** کل با بوز و شبست و جلد و در بخان
و بوزیدن از هر یک یک درم خواب سپستان از هر یک پانزده عدد و سبوس تربت
عدد و فستقین و درم مغز با دام تخم سه درم بکینج و مصل از هر یک دو درم روغن
خیری و روغن سبید پنجه از هر یک پنج درم چنانکه ذکر شد پنجه کوشی با شبست نیم گرم
نموده و بچون و بچگونه و صاف نمایند و صند در آن در آن نموده روغن و شکر در آن
اجنه با سبوس استعمال نمایند **حقه** خارش و در ده مقدار کوبید که صافی خورد باشد
مورد ده **حقه** با بوز و کلک الملک و در نه ترکی و در بخان و درم سداب و درک حش
شفت که از هر یک پنج درم چنانکه رسم است بچوشند و صاف نموده روغن مغز اسفند
ده درم و کلک و در هر که کاه و بوز از سی و نه درم یک پنج درم در آن با سبوس و سبوس
کند **حقه** مردم مرطوب را نافع باشد و در و بار از هر یک درم و درم با یک کند
ششم خطل یک درم قهوه و یون از هر یک و فستقین از هر یک ده درم هر سبوس از هر یک
و پنجه نموده و صاف نموده ده درم روغن تربت و میت درم الکامه و ده درم عمل و درم
مک در آن مروج کرده خوب درم با سبوس و سبوس حشه کنند **حقه دیگر** که در ری

از هر یک سه درم قرض نعل و جز او کنان نوخته از هر یک درمی اجزا کوته و پخته با روغن
 بنان برشته و پاره پاشم الوده کرده بر آرد و **فرز** راج و حر فایده و به هم نیم شست و
 سکنج و صعلکی و زبره و حلا و منط و سیکس و سبیل الطیب و عسلک لاجله و این چند
 پخته و اجزا سوزی کوته و پخته با روغن شست با بون یا سیرنه زمینی که نه کورنه پخته
 نمایند **فرز** که اخراط خون حیض نامح و مرق و آفاق و کلان رو صدف برشته
 و شب میانی از هر یک یک درم چون آلوده که کوته و پخته با آب کورنه و فرزند
 و بر آرد **فرز** که همان نفع و به هم آفاق و روید چینی و لادن و عطران
 و کا و روکل از می اجزا اسادی کوته و پخته با آب بن عسل برشته و فرزند
فرز که همان نفع و به هم کلان رو شب میانی و کلان می و آب برک کورنه و آب
 بن عسل و آب برک هر دو در هم هم میزد و کرده یکد انگ کا و فرزند و پخته
 از پشم در آن الوده کرده بر آرد **فرز** که کا خد کوته و مار و آفاق و صدف و سبیل
 و کلان می و صحن و پخته شش و صفت بلوط از هر یک جزوی کوته و نرم چشمتاب
 برک کورنه و پاره پاشم با قیده از پاره کنان نرم الوده کرده بر آرد **فرز** که
 که فرج و انگ که در هم را وقت و به هم قن سینه و سبیل الطیب و پخته شش
 و قیده که روغن و از هر دو کل جزوی و کل شش و پخته شش که روغن اسادی
 کوته و پخته با روغن با روغن برشته و پاره پاشم نرم الوده کرده بر آرد **فرز** که فرج
 تنک و خوشبو و گرم که اندک می ما زوی بر روغن و صفاق و از هر یک در انگ از هر یک

نیم درم تنک و عطران از هر یک و انگلی همه را در قدری شرب نجوشانند و
 پاره صدف در آن پالایند و در قبل بر آرد **فرز** که فرج گرم و تنک و خوشبو
 که اندک می سک و عطران و صدف و عود و سینه و قرض نعل از هر یک یک درم صفاق و از
 و تخم کل از هر یک یک درم ما زوی هر یک عدد و خوشبو یکد انگ که یک درم اجزا
 کوته و پخته با آب کورنه و شب کورنه پاره پاشم الوده کرده بر آرد **فرز** که
 فرج و تنک و خوشبو و خشک ما زوی قن رحم زایل کند می سک و عطران از
 هر جزوی در اثر نجوشانند و پاره پاشی که کنان در آن الوده بر آرد **فرز** که
 سیلان رویت از درم با زرد و فرج تنک ما زوی تخم حاضر و زلف که با زنج
 و برک کل از هر یک جزوی یک کوته نجوشانند و صاف کنند و صفت کورنه از هر یک یک
 نرم کورنه و در آن پخته پاره پاشی که کنان در آن الوده و شکسته و بر آرد **فرز** که
 فرج و انگ و خوشبو با زرد و رویت رحم نفع که اندک می سک و برک کل شش و برک
 و کورنه زنج و کنان و صدف و سبیل الطیب و پخته شش و از هر یک جزوی نیم کورنه نجوشانند
 و صاف کنند و نیم درم تنک کورنه در آن پخته و به سستوری که نه کورنه استعمال نمایند
فرز که فرج از درم و تنک و خوشبو که و قن رحم برطرف کند می سک و
 در عطران و اسن و قرض نعل از هر یک یک درم صدف و سبیل الطیب و صفاق و از هر یک
 دو درم تخم کل نیم درم لادن یک درم تنک و انگ اجزا کوته و پخته با آب کورنه
 و صفت کورنه که بر آرد **فرز** که صحن کتاید و آفاق رحم که از رویت پخته شش و

مانع است شود و نکند از زن حمل گیرد **م** سر کین خیل و حبس اعتقل و استخوان زرد
از هر یک جزوی برابر کوفه و چینه و با سیم ساید و چینه و پیشم پاره الوده برداند که است
نموده و اگر است شده باشد بنیز از **فرزید** **م** مانع است باشد و بچه مرده و زنده
بغیر از **م** سنگ کوفه کرب و تخم کرب و ششمان از هر یک قدری کوفه و چینه
باب کون سرشته استمال کند **فرزید** **م** مانع است باشد و نکند از زن بار
گیرد و اگر بار گرفته باشد سقط شود **م** ماز و چهار دم که سبب همانی دوم
قطران یکدم ابل نیم دم کوفه و چینه که از سر کین خیل ماز و فشرده باشد سرشته
پس سر بر دارند **م** مانع است باشد و نکند از زن بار گیرد **م** قطران یکدم
سحر نیک یکدم در هم بچینه در قدری پیشم نرم الوده برداند **فرزید** **م** مانع است باشد
حبس لاس ماز و از هر یک قدری کوفه و چینه باب که سرشته و فرزند با باند
پیش از جداست بر دارند **فرزید** **م** همان نفع دهد و مانع است باشد **م** زعفران
و کافور از هر یک دانی هر دینک و دو دانگ حبس الفا زخمیدم کوفه و چینه یا بغیره تخم
منع و روغن کل بچینه برداند **فرزید** **م** که بچه رحم که اسهالنا گویند دور کند و نفع
باشد **م** سداب کوبی و پودنه شستی و پوست مار و عسل سحر و شفاف عایش
از هر یک جزوی چند با کلاب و سرکه جوش سیده یا پاره پیشم نرم برداند **فرزید** **م**
دوم که از بوم یا درم سبب باشد شود و نفع باشد **م** یا بوم و پودنه
موم سبب و مثل و اش از هر یک جزوی صغیرا که بچینه صل سازند و پس در کوبند

پس هم را در هم بچینه فرزند **م** **م** **م** که اخراج چنین است کند **م** **م** **م**
و خرق و جاب و شیر و زهره کا و همه را در هم سرشته و شیا فضا مانند بلوط با زنده
بر دارند **م** **م** **م** بچینه سرده و زنده را خرد و دانه و حیض کثیف و حکم رحم که سبب
بورقی باشد شود **م** **م** ابل و زرا و دانه و ترس و تخم تره و ترنگ از هر یک دو
درم کوفه و چینه و با سرکه سرشته و شفاف سحر برداند **م** **م** **م** که اخراج
رانیغ باشد **م** مازوی موشه و سرده و دانه خرمای موشه و کاغذ موشه و بوم
سحره و کهر بادوم الا حنین و کل ارمنی و کلان از هر یک جزوی کوفه و چینه باب
لا کل سرشته و شیا فضا بکشت و سطا ساخته در قبل برداند **م** **م** **م** که حیض
بسته را بکشد **م** **م** ابل و ششمان از هر یک بیدرم بودنه کوبی و سداب
بری از هر یک ربع سنگ ترکی و پوست خنظل از هر یک جبه کوفه و چینه زهره کا و پودنه
سداب سرشته شفاف ساخته و استمال کند **م** **م** **م** که رحم را توده و وسیله شافی
در طبوبات اشته کند **م** **م** درامک و زعفران از هر یک یکدم افشاح الوده و
و قحاح از خرد و لادن از هر یک نیم درم کرمانج و ماز و زرا و الوده از هر یک دو
دانگ سنگ و طریح اجزا کوفه و چینه یا بنید سقعه کرده و بکباب سرشته و شیا فضا
و بعد محوس برداند **باب** **م** **م** در اوید عین شمل و بچینه باب **م** **م** **م** در انواع
کله با **باب** **م** در زورات **باب** **م** **م** در بروت **باب** **م** **م** **م** در شیتا یا بچینه
در اعلیه و ضادات که در اوجاع عین و امراض زایده جهر صحت او در فایده

باب اول در بیان کله اولی بایه دشت که بر حفظ صحت عین و جهت که
 محافظت کند چشم را از گردن و دود و غلط و نظر کردن در چشم آب و قیاب
 کردن و گردن کردن و دست اکل اطعمه بخورمانند بران کباب تنوری و کله و کپا
 و از افراط اکل پیاز و سرکه و کنه و بادروج و عسل با قلا و گوشت قدیم و ماهی
 و بسیار خوردن سرکه و طعمه شور که از هر طعمی که غلیظ و ثقل و سحر و شب
 سر وقت خوردن زیر امتدای صده حش و در بری جماع کردن و امان دود
 و شرب نمید و عادت برقی کردن و در جام سپار کرم نوب و بویابی شب
 و خواب روز و جماع بسیار چشم را زین دارد و وقت پناهی صفت کند و آنچه
 سودمند است این است که گاهی باج غیر واجب قوا و جلی باج و صفت شود
 بکار برده و منع از از خلط به تنقیه فرماید و منع بخار از دماغ و چشم بخوردن و غلظ
 کشتن و بکند و گاهی چشم را بگوهر سرد و توتیای خورده و زردت و کله که متوی است
 قوه و دیدن بزره و آب صاف و خط خوب چشم را روشن کند و جام معتدل و در آب
 عذب معتدل چشم را او کردن شود و **باب سیفون** که باریکی چشم و معتدل و نزل
 آب و کله و جرب و سیل و مغز و دود و نافع بود و نشت و عطبات کند و با هر دو
 قوت و **باب** زنده الجهر و اقیسی نقره از هر یک ده درم مس سوجن درم یک
 و ساج هندی و بنید آب از زعفران و سیل الطیب و سر مس صافی از هر یک
 دو درم یک هندی و اشنه و قرفل از هر یک یک درم بر سحر و عصا و دیش

از هر یک پنج درم مرصاف و مایه انجینی و نون در و زرد چوبه از هر یک سه درم
 پوست بیل زرد چهار درم اجزا از زرد کوشه از پارچه حریر زرد حبه مکرر در پان کنه
 نمایند تا نازک بخار شود و وقت حاجت با سیل در چشم کشند **باب سیفون** در نفع فریب
 کپرس **باب** اقیسی نقره و زنده الجهر از هر یک ده درم مس سوجن درم یک
 شسته و کله نانی و نون در و جده و قرفل از هر یک دو درم قرفل و اشنه
 از هر یک یک درم اجزا کوشه زرد و خوب سخی نموده بر آب سیل در چشم بپاشند و بپوش
 استعمال نمایند **باب** اقیسی نقره و زنده الجهر از هر یک ده درم مس سوجن
 نیم درم سیفون شسته و کله نانی از هر یک سه درم قرفل و اشنه از هر یک یک درم
 قرفل چهار درم کافور نیم درم مجموع کوشه زرد از هر یک سیل در چشم کشند **باب**
 اقیسی نشت درم شش و پنج مسلول و دار قرفل از هر یک دو درم مس کوشه و بنید
 و قرفل و کله نانی از هر یک پنج درم زنده الجهر چهار درم یک هندی و قرفل و
 سیل و اشنه و سیل الطیب از هر یک یک درم کوشه از پارچه حریر حبه با سیل ملاط
 در چشم کشند **کحل خشکی** باریکی چشم و دود و جرب و نافع بود **باب** شادنج
 شسته و ده درم دم الاغ و دانی و سحت و دار قرفل و سیل از هر یک
 نیم درم دانه هندی و دود و کافور و کله نانی کافور و بنید و دار کله
 کوشه اجزا از هر یک حبه با سیل ملاط نقره در چشم کشند **کحل لونی** جرب و نون
 و ضعف جرب و دود و مسلول بود **باب** توتیای کرمانه شسته و پنج کوشه مسلول کرده

از هر یک ده درم مروارید ناسته شش درم نبات سینه پنج درم ادویه کوفه و پنجه
مانند خا زرم صلابه نموده بایل طلا یا نقره استعمال فرمایند **کیر** حرارت و حرمت
شدید که در چشم بود را بیل کند جنین و معدود پاک کند و قروح را نافع باشد و چشم را
فرد و ده **س** افزون و شش پنج منقول دشت سسته از هر یک هشت درم ابو اکوفه
زرم پنجه بایل استعمال کند **کیر** سینه حرارت چشم بنشیند و قروح را نافع باشد **سینه**
بغیض آب در زشتی شش شال منج چرد و کثیره و قلیبا از هر یک هشت درم زردت و زین
از هر یک یک درم کوفه و از هر پنجه بایل در چشم کشند **کیر** حرارت و دیگر همان نفع
دهد شش پنج شسته درم شسته و قلیبا و فخران و مروارید و لبه و قریشیا
از هر یک یک درم صیقل هشت درم کوفه و پنجه بایل استعمال کند **سینه** حرارت و قروح و کثیره
سرخ را نافع باشد **سینه** صیقل از زردت درم قلیبا و منج حرارت از هر یک چهار درم
زردی کوفه و شش سسته و فخران از هر یک دو درم شش پنج شسته درم مروارید
یک درم کوفه و زرم صلابه کرده بایل استعمال کند **کلی** که معده زرد آب و ضعف
بصره و آفتاب و سلاق را بغایت نافع است **س** توتیای کرمانی شسته و توپال
مس بوشه و مروارید ناسته و لبه و شش پنج و قلیبا یا نقره و صبر سقوی در سرطان
بحری بوشه و زعفران و سبیل الطیب از هر یک ده درم شش پنج عدسی منقوش
شش درم نوشت در و فلفل صیقل و دار فلفل از هر یک یک درم و نیم مک و الکی کوفه و زرم
پنجه استعمال کند **کلی** که در شش فی سبیل و جرب و نظیره را نافع باشد

و دمنه و غلغله را فایده دهد **س** شش پنج منقوش شش درم مس بوشه و قلیبا و
مک هند و کوبه و زردی از هر یک چهار درم و لبه حرارت درم صبر سقوی و سبیل
و دار فلفل از هر یک یک درم و نیم و زعفران و توتیای هند از هر یک دو درم زعفران
و نوشت از هر یک یک درم کوفه و زرم از هر پنجه بایل استعمال کند **سینه** حرارت
مس بوشه و شش پنج از هر یک پنج درم فلفل و دار فلفل و زعفران و شش منقوش از هر
یک نیم درم زعفران و صبر و کوبه و زردی از هر یک یک درم قلیبا یا زرد و زرم یک درم
کوفه مانند خا صلابه نموده و قروح و زردت بایل در چشم کشند **کلی** از عفران تا یکی
چشم و غار بین و آب ریش را نافع بود **س** زعفران و سبیل از هر یک دو درم و دار
فلفل یک درم فلفل یک و نیم و الکی نوشت از نیم درم ماز و درم کافور نیم و الکی یک
کلی **کلی** از صبر سقوی صبر و کوبه و صلابه تا نیم و ده و شش شسته نگاه دارد **س** درم
اصفهان فی شش درم توتیای هند و دو درم مایه و مرغان و دهنه و فک و حقیق
یمنی و امیران چینی و فلفل صیقل و دار فلفل و قلیبا یا نقره و زرد و سبیل از هر یک
چهار درم سرطان بحری و سوج از هر یک شش درم با قوشت شش و لاجورد شسته
و زعفران و توپال کس از هر یک دو درم مجموع را کوفه و پنجه بایل استعمال کند
زرم صلابه نموده و در وقت حاجت بایل طلا یا نقره در چشم کشند **سینه** حرارت و قروح و
و شش شسته نگاه دارد **س** سر سینه یا هشت درم قلیبا یا زرد و زرم قلیبا یا نقره
ناسته از هر یک سه درم زعفران و لبه از هر یک نیم درم مس و پنجه یک درم فلفل

یک فرط است طبعی کوفه و چشمه و صلابه نموده بکار برده **کحل** که چشم را قوت دهد
 بلکه چشم و حدقه را صاف نموده و ماده سبیل و ناخن از چشم باز دارد و بصیرت را بزرگ کند
 و نیز بگوید **م** پوست عسله کلابی و صبر زرد و بایران چسبی و زرد چوبه از هر یک یک
 درم بکشد و در دو درم درازد تا نشت و کف در باز و زعفران و شنبلیله هندی و شاد و پنچ
 شسته و تخم از زبان و سرطان بگریخته و توتیای هندی و شباف و بیا و کاه
 و سداب و از زرد قلیبی زرد و درق کل سرخ و حنظل یکی و پوست عسله زرد و از
 سبوی کوفه و چشمه بوی سنگ ساقی کر آب دایان صلابه نموده و در آب
 خشک نموده و باز صلابه کنند و همیشه نگاه دارند و با سبیل صلابه انفره در چشم کنند که با
 نافع بود **کحل** که بصیرت را قوت دهد و صبر بکار آید و منته بود **م** شاد و پنچ عسله
 و شاد و پنچ هندی از هر یک دو درم نخل و دم الاوزن از هر یک یک درم و روغن
 مانده از هر یک یک شال و از قاعده و سنگ از هر یک یکی کافور طبعی مجموع را استخوان
 صلابه کرده کحل با زنده **کحل** که پاهای اندر فرج را از چشم دور سازد و بصیرت را
 نافع بود **م** زنده الحمر و قلیبی معره و صندل از زرد و سوسن و شسته از هر یک چهار
 درم شنبلیله و در درازد تا نشت از هر یک یک درم صندل و کبر او از زرد و سوسن
 و شسته از هر یک یک درم کوفه و زرد چوبه سحی کرده بستره کحل با زنده **کحل**
 که زرد آب را نافع بود **م** زهره زردی و درم ششم حنظل یک شال و زعفران و
 نوش از هر یک یک شال سرخ و درم یک از آب از زبان و آب سداب

صلابه نمایند و خشک نموده و بار دیگر صلابه نموده در چشم بکشند **کحل** که تر و بچه
 را زرد و بچه **م** استخوان خرد که کوفه باشند پنچ درم و شاد و پنچ درم و درم یک
 و حب بلبل از هر یک یک درم و صبر زرد و بایران چسبی و زرد چوبه از هر یک یک درم
کحل که کوفه معوی بصیرت باشد و شاد و پنچ از چشم بکشند و صبر و سبیل را نافع باشد **م**
 سره صفهانی و توتیای هندی و توپال سوسن و شسته از هر یک چهار درم و درم یک
 چینی یک درم بخرار کوفه آب از زبان و ششم کوفه و شاد و پنچ و صلابه نمایند و
 بسنگ ساق صلابه نموده و خشک سازند و باز صلابه کنند و در چشم بکشند **کحل** که بزرگ
 چشم نگاه دارد و در صندل و سبیلان و صبر و نافع بود و بصیرت را بزرگ کند و توتیای
 یک درم و صفهانی و درم یک شاد و پنچ درم زعفران و شنبلیله هندی کافور طبعی مجموع
 کوفه و چشمه قدری پوست عسله کلابی و آب زرد چوبه بنده و صلابه نموده او را
 پانزده آب سداب و آب انارم جذب کنند خشک نموده و باز صلابه نمایند و از پاره پاره
 بکشند تا مثل خیار نرم شود و با سبیل در چشم بکشند **کحل** که صفت چشم بکشند
 و بصیرت را بزرگ کند **م** توتیای کرانی و دوازده درم زرد چوبه و آب زرد چوبه
 پرورده و خشک نموده پس صبر زرد و حنظل و شاد و پنچ از هر یک یک درم و زرد چوبه
 نخل و در نخل و بایران چسبی از هر یک یک درم کافور و پنچ درم سبیل و پنچ درم
 با توتیای شامی دریم پنجه خوب ساق نمایند و هر صبح در چشم بکشند **کحل** که بزرگ
 حدت بصیرت و من زرد آب بکشند **م** توتیای کرانی و درم یک آب دایان و آب

از بخار شکر بر پرده پس نگاه و فلفل و دار فلفل و ما بر آن از هر یک دو
 درم مجموع را کوفته و چغندر و دیگر را بسک صلایه بآب دیان بسازد خشک نموده
 چشم کشند و اگر عصبی مشک نماند کند بهتر باشد **کحل** که سر سبز چشم را نافع باشد
 و موجب دسمه کرد **د** فلفل و دار فلفل از هر یک یک درم زعفران چهار درم حوض
 شش درم سبیل چهار درم کافور و انکی مجموع او بر از درم کوفته و چغندر صلایه
 نموده در وقت حاجت با میل در چشم کشند **کحل** که دسمه را نافع باشد **د**
 سر سبز صفهانی شش درم شیخ کوفته دو درم کف دریا یک درم توتیای کرمانی که آب
 بادین پرورده باشند ده درم پوست بلبله کالی دو درم مجموع را از درم صلایه کرد
 که مانند غبار شود به ستر استعمال کند **کحل** که حرارت معتد سب و تاریکی چشم را
 بفاش نفع بود **د** عصاره بادین و حوض کبی و زهره کلنگ و زهره خروار
 بکس از هر یک سه درم زهره های سبوط و کافور از هر یک یک نیم درم هر چه زهره باشد
 در خشت گنوده مجموع را با آب دیان بسازد و بکشد اندک تا خشک شود باز کافور و
 سنگ صلایه نموده و با بیل بکار بند که کوفته شود **د** اندک **جواهر** در وقت
 نور با صبر به در چشم را صاف و روشن گرداند و پیاپی سبیل را از ایل کند **د**
 لعل آبار و فروزه و دهنه زهره با زهره یک نیم مثقال شش مثقال یک مثقال
 چهار درم که در دانه باشد و ما بر آن چینی و حوض کبی و فلفل و سب و دهنه
 سر سبز صفهانی از هر یک مثقالی جواهر را بسک ستر و تصویه نموده و باقی او بر کوفته

و زرم صلایه نموده چنانکه مذکور شد در وقت ضرورت با میل در چشم کشند
جواهر از روی **د** که در چشم زیاده گرداند و حافظ قوت بصر باشد **د** با قوت کج
 و با قوت کبود و لعل آبار از هر یک سه مثقال زهره و مثقال فیروزه و چغندر
 شسته چغندر مر جان و دو مثقال و درق ملا و زهره و چغندر اشبیل از هر یک یک مثقال
 سر سبز صفهانی پست مثقال توتیای کرمانی شسته ده مثقال بزرگ صند و کربن
 و سر در دانه نمانده از هر یک دو درم به ستر هر یک را یک خود تصویه کرده زرم شود
 و درم پنجه از هر زرم پنجه با میل ملا در چشم کشند **کحل** که بصره را قوت
 و نور بصره را زیاده کند و سبیل و حرج را نافع بود **د** سر سبز صفهانی و توتیای
 کرمانه و توتیای کس و شیخ محرق از هر یک ده درم ما بر آن چینی و سر در دانه نمانده
 هر یک دو درم به ستر چنانکه سر سبز کحل از دانه **کحل** که که حال لعل کوبند
 روشنی چشم به در وقت به در دانه محرق کند **د** سر سبز صفهانی با آب دیان
 پرورده و دوزده درم قریشته **د** و پست درم توتیای آب دیان پرورده و در
 زهره و سر شسته از هر یک ده درم میث را جدا زرم صلایه نموده و از درم پنجه
 و با هم زرم بسازد چنانکه خوب درم پنجه شود با میل در چشم کشند **کحل** که که
 چشم بماند و صفه بصره را از ایل کند و دهنه و چشم را قوت دهد و صاف کند **د**
 سر سبز صفهانی که آب دیان پرورده باشند و توتیای صفی و صفه بصره شسته
 و نشسته از هر یک پنج درم توتیای کرمانی شسته درم ما بر آن چینی یک درم

و نیم اجزا کوته و چپه در چشم کشته **کلی** بکر که دوا را الکاب گویند و چشم و
 و صحت چشم نگاه دارد و زردی را بر داند و گند و لث و طبابت کند **سینا** یا
 و شحم کل از هر یک در می سرشته بر داند و آب و دمان سر درم پوست بلیله زرد و نیم درم
 را آب خورده بپزند و یکدنگ کاغذ کوفته در آن درخت نموده و دیگر بار بپزند و در شحم
 چشم نگاه دارد **سینا** براده شکر و گند و سر و دانه ناسته و صبر و سوسن و
 طبرزد و شحم کوفته از هر یک یکدرم سرشته بر داند و آب و دمان سر درم پوست بلیله زرد و نیم درم
 بنیم درم کاغذ کوفته دو فرسخ اجزا از نیم کوفته و از پارچه چرب بر صبح
 شام در چشم کشته که نافع بود **باب دوم از نفاک در پستان در دوات در دوات**
 در آخر از نافع بود **انزروت** که در سر خور پرورده باشند ده درم نوتا در صبح
 عود و سوسن طبرزد از هر یک یکدرم اجزا را کوفته و چپه و خوب سخی کرده بعضا بخوابانند
 و در چشم زرد کنند **دور** صبر و گند و در چشم کشته که سبب آن رطوبات باشد
 شود **صفت** انزروت پرورده ده درم سینا یا شحم درم صبر زرد و زعفران نیم
 کل از هر یک نیم درم کاغذ کوفته و از هر یک نیم چپه بعضا بخوابانند و چشم
 کشته و زمانی خوابیده باشند که زرد از کشته **دور** کاغذ کوفته در چشم در دوات
 شود ده درم و سکن کند **صفت** صدف کوفته و سر و دانه ناسته از هر یک درم زرد و
 شحم طبرزد از هر یک یکدرم کاغذ کوفته یکدنگ زرد کوفته و چپه بجا آورند **دور** که در آب
 رده سینا بود **سینا** یا شحم و صبر و سوسن و طبرزد از هر یک درم کبر ایت درم صبح عود

کلی بکر که دوا را الکاب گویند
 و صحت چشم نگاه دارد

چهار درم شسته سر درم همین دور محسوس کوفته و از پارچه چرب بر چشم بپاشد این
 پرورده و خشک نموده و در سانه **دور** که در کشته را نافع بود و سینا یا شحم
 اقلیمی یا شحم از هر یک درم شسته و سوسن طبرزد از هر یک سر درم کبر
 شش درم صبح عود چهار درم همین دور محسوس کوفته و از پارچه چرب و نبات سحری و
 ناسته از هر یک چهار درم کوفته و از نیم چپه زرد و زرد **دور** که در دوات و دوات
 نبات یا شحم و طبرزد و سکن بود **دور** چپه شسته و شکر که پنج درم ام الا خون یکدرم کشته
 و شحم شش درم پا که بپزند و شحم شش درم زرد و زرد چپه شسته و نبات تا تمام کف شود
 آن را خشک نموده و صبح از نیم صلا نموده و در وقت حاجت صبح و شام زرد نمایند
یک و صدف و طخت و کچشم زمین بود **سینا** یا شحم یا شحم از هر یک نیم درم و سوسن و طبرزد
 و زرد و یکدنگ از هر یک سر درم کافور از هر یک نیم درم و سوسن و طبرزد و نبات این
 پرورده کشته و خشک نموده و پس سخی کرده بخوابانند **دور** که در دوات و دوات
سینا انزروت پرورده و شسته و نبات اجزا را کوفته و سینا یا شحم زرد و زرد نمایند **دور** که
 و صدف و طبرزد و صبر و زرد و نبات کوفته و زردی که نافی شسته ده درم پوست بلیله زرد
 صبر و سوسن و دوات غلیظ زرد و چوب از هر یک شسته درم غلیظ و درم اجزا را کوفته و نیم
 چپه استعمال نمایند **دور** که در ششم و با و سوسن و طبرزد و نبات کوفته و زردی که نافی
 شسته و شحم کوفته شسته و سوسن طبرزد از هر یک پنج درم انزروت پرورده و
 مایه از هر یک یکدرم سوسن و سوسن کوفته و استعمال نمایند **دور** که در طفره و دوات

سازوی مایشا و سادج و حماما از هر یک یکد انگ کوته از پارچه حریر نرم چیده بکار برده
روز و یک که در چشم اطفا را فایده دهد **روز و یک** از پوست پرورده و ستره غش از هر یک یکم
ما بران و دم الا جون از هر یک دو گرم کوته از حریر نرم چیده و نیک بینه و دور سازد
روز و یک که سبیل را نافع باشد **روز و یک** تو بیتی شسته و در نیم میزان و در الجرج و خضوع
سختوی و در غفل و پوست بید روز از هر یک یکیشالی از زردت پرورده و دو شال
صنع عر یکیشالی مجموع را کوته و نیم از حریر چیده و در دست زنده **روز و یک** که پیاض را
بر طرف سازد و چشم را جلا دهد **روز و یک** تو بیتی هندی و کر سر صفایانی هر دو را سوخته و
تو پاکس سوخته از هر یک سه گرم ما بران چینی و در صاف و صدف سوخته از هر یک دو
درم نرم کوته و صلا نموده استعمال کنند **روز و یک** که پیاض را نافع باشد هرگاه که
قرینه برشتند **روز و یک** سر کین خفاش عاقر قرحا و از زردت و زنگار و ستره و آبی
نقره و غیره اگر کوته سادی و چیده نرم بپایند و استعمال کنند **روز و یک** که پیاض رقیق را بر طرف
سازد **روز و یک** از زردت سرور و الجرج و سکر طرز و مجموع در وزن برابر نرم صلا نموده و دور سازد
روز و یک که پیاض را اگر دود **روز و یک** سرطان حرق و قنبرای اثره و غیره بخت شیخ و خسته
الجرج و غیره را برابر نرم بپایند و دور سازد **روز و یک** که جوشش رمد را اگر دود **روز و یک** بپایند
شسته و از زردت پرورده از هر یک دو گرم و دم الا جون نیم گرم چینی و ستره سه گرم
سوخته یکدم مجموع نرم کوته و سخی طبع نموده چنانکه در شست استعمال کنند و بپایند
داشت که سه روز از آبی هندی علت از چشم کند و کحل و دور استعمال نباید کرد و چشم را

بند و انباید ریخته اند هرگاه ضرر داند از هر یک چشم بناید ریخته مگر در پیاض که
دور از بالای پیاض بناید پاشیده و چشم را باز کرده باید داشت که حقیق یک چشم
جدت و از حقیق کش **روز و یک** **روز و یک** در میان برود است **روز و یک** که از هر یک خارش
سوزش چشم را ببرد **روز و یک** تو بیتی که از خشی ستره پنج درم کاغذ و جدرم صلا نموده
نباید **روز و یک** که از جرج چشم را ببرد **روز و یک** تو بیتی که درم سنگ درمی غفران و
و انگ تر صاف پنج درم سر سخته و درم سکر طرز و دور و انگ بستره بر زنده **روز و یک**
که از هر یک چشم را بکند که از چشم را خشک **روز و یک** آبی هندی و جدرم تو بیتی
هندی را اگر سوخته و غیره از نرم کوته و چیده با خصل خیر برشتند پس در غرق کن و شسته
مکرر در آب صفا نموده و شویند و بکند زنده که نشین شود آب از بالای آن پاشی که دور
کنند و خشک زنده و با دور و انگ کاغذ و سکر طرز و جگر بر زنده **روز و یک** که کورده
سود و **روز و یک** سادج هندی و جدرم و شسته از هر یک هندی و جدرم و جدرم ستره
مسندل جدرم هندی از زردت شسته درم غیره اگر کوته و چیده یکد استعمال کنند
روز و یک که پیاض را اگر دود **روز و یک** سر کین خفاش عاقر قرحا و از زردت و زنگار و ستره و آبی
نقره و غیره اگر کوته سادی و چیده نرم بپایند و استعمال کنند **روز و یک** که پیاض رقیق را بر طرف
سازد **روز و یک** از زردت سرور و الجرج و سکر طرز و مجموع در وزن برابر نرم صلا نموده و دور سازد
روز و یک که پیاض را اگر دود **روز و یک** سرطان حرق و قنبرای اثره و غیره بخت شیخ و خسته
الجرج و غیره را برابر نرم بپایند و دور سازد **روز و یک** که جوشش رمد را اگر دود **روز و یک** بپایند
شسته و از زردت پرورده از هر یک دو گرم و دم الا جون نیم گرم چینی و ستره سه گرم
سوخته یکدم مجموع نرم کوته و سخی طبع نموده چنانکه در شست استعمال کنند و بپایند
داشت که سه روز از آبی هندی علت از چشم کند و کحل و دور استعمال نباید کرد و چشم را

از هر یک نیم درم زعفران و هر یکی از هر یک دکی کوفته و چغیر شاف سازند **شف**
لعل غنطخت جتن و در آخر زرد را کودد **م** شاد و پنج شسته ده درم کس کوفته
 بشت درم صمغ عربی و کثیر او مرصاف از هر یک دو درم سب و درم زرد سازند
 ساج بندی از هر یک چهار درم دم الاچون و زعفران از هر یک یک درم اجزا را
 کوفته و نرم چغیر آب را با بایند و شاف سازند **نصف** بصر سب و بل باقی
 نافع بود **م** زنگار درم آبیایی اثره و صمغ عربی و صندل و شاف از هر یک دو
 اشن را با سبب نموده و باقی دویه که کوفته و نرم چغیر با هم سرشته **ب** **نصف**
 ابتدای نزول آب نیکو چشم نافع بود **م** انزروت پرورده و شاف با
 از هر یک هشت درم مرصاف بوردنی و غنطخت از هر یک چهار درم زرد
 زرد و دو درم زعفران نیم درم کوفته و نرم چغیر شاف سازند **ب** **نصف**
 قرص و ثبور سرخ و حرار جتن را کودد **م** قلیبیای عسل و صندل و کس کوفته
 و سر صمغ باقی و صمغ عربی و کثیر او و سبب محرق از هر یک هشت درم انزوت یک درم
 نرم کوفته و چغیر آب را با شاف سازند **ب** **نصف** و در دفع خربال
 بود **م** سبب سق کثیر او و صمغ عربی از هر یک شش درم انزوت یک درم اجزا کوفته
 و چغیر شاف سازند و بصری نفع آبیایی اثره و صندل از هر یک شش درم کند
 چهار درم نهاده میکنند **ب** **نصف** **م** قرص و ثبور سرخ را کودد و در حرارت و
 جتن را کس کند **م** قلیبیای عسل و ثوبای بندی و سر صمغ باقی و صندل

انزوت پرورده و کندر از هر یک دو درم سبب کوفته و نرم دم الاچون و انزوت
 از هر یک یک درم کوفته و چغیر شاف سازند **ب** **نصف** قرص و ثبور که در جتن باشد
 فایده دهد **م** اشن و انزوت از هر یک پنج درم کند زرد درم زعفران دو درم
 اجزا از نرم کوفته و چغیر با عسل بیه سرشته سازند **ب** **نصف** **م** غنطخت و رابعیات
 نافع بود **م** روی محرق پنج درم زنگار دو درم شاد و کوفته و بوردنی از هر یک
 یک درم زرد و پنج نیم درم صمغ کوفته و چغیر کوفته درم کس کوفته شاف سازند
 بکارند **ب** **نصف** **م** طرفه و غنطخت و رافع بود **م** مرصاف و کندر زعفران از هر یک
 پنج درم زرد سرخ نیم درم اجزا کوفته و چغیر شاف سازند و استعلا کند **ب** **نصف**
 حرارت فشار و مقدس نزول آب نافع باشد و بصره را بجا دهد و در شانه
 پیتراید **م** زهره کلک و زهره سبب و زهره بزرگ و زهره باز و زهره خضاب
 و زهره بک و زهره باقی و سرخ کس کوفته از هر یک جوی صلیب نموده قدری شخم غنطخت
 و قدری سیخ در آب بان حل سازند و حرارت کردن سرشته شاف سازند
 و در وقت حاجت بکارند **ب** **نصف** **م** زهره باقی و زهره باز و زهره
 عصاب و زهره بک و زهره راج و زهره کبوتر و زهره بعلق و زهره کلک و زهره
 ماهی سبب و زهره بزرگ و زهره زرد و زهره خراش و زهره شیر و زهره
 و زهره کور و سر جمع این مراره با سرخ کنند و از هر یک جوی صلیب و درون
 کمر آب بان و بان در بالای سنگ ساق صلیب کنند و در وقت حاجت آب بان

کاخ و دو انگشت و دو قطر ابرو از نرم گوشت از پاریه میر چرخه هر صبح در چشم کشد
بایم از قندار چشم در پان علیله و چند که در هر ارض و اوج چشم خصصت بشود
 و نافع بود در چشمی که از سبب حرارت او و سردی آن که در حرارت بناید **می** شایسته
 و خصص کی در غفران و فوین و کل ارضی و ثانی از هر یک جزوی گوشت و چرخه بایست
 سرشته و بر اطر چشم هلاک کند **طلای دیگر** در عمار و طوطی و نافع بود **می** بر سردی و ریش
 بایست و خصص کی در غفران و فوین و چند کی رخ و عددی شردن کل رخ از هر یک **می**
 گوشت و چرخه بایست و چرخه چشم هلاک کند **خادی دیگر** در افرانغ بایست **می**
 پاش از ترین و عددی شردن کل رخ از هر یک جزوی گوشت و چرخه بایست و چرخه
 نموده در چشم هلاک کند **خادی دیگر** که شدت درد که از مخته باشد بکنین **می** منک
 و شایسته و فصل و صغ و عریه و قی قی جمع گوشت و چرخه بایست و چرخه بایست
 و ای چشم هلاک کند **خادی دیگر** که شدت درد که از مخته باشد بکنین **می** منک
 شخم مرغ با هم بچرخه با قدری آب بچرخه و بر بالای چشم بگذارد **طلای دیگر** که در هر یک
 چشم هر سه بر طرف زده **می** بر رخ و چرخه صبر زده از هر یک جزوی گوشت و چرخه
 و چرخه بر ترهای چشم بگذارد **طلای دیگر** قوی از اول بود **می** سیاب و زنج و بر غلاب
 از هر یک جزوی در هم بچرخه بر تره **طلای دیگر** در دم و در افرانغ **می** شایسته
 کل رخ از هر یک جزوی کاخ و طوطی گوشت و آب کاسنی بر چرخه چشم هلاک کند
بکر آس و چرخه که بر تره بر طرف زده **می** شایسته و کل ارضی و صبر زده

هر یک قدری گوشت و چرخه بایست و چرخه هلاک کند **طلای دیگر** در افرانغ بایست
می مد فوی که چک بندر بنده و باطلان پامیزند و بر تره هلاک کند **طلای دیگر** موی زیاد
 بر طرف کند **می** خون خارش و خون درخ سبز و قلی و چرخه و نیش در و شخم مرغ
 مجموع در هر که گوشت و چرخه موی زیاد را بکنند و در رخ موی هلاک کند و در سر با بکر
 استعمال کند و بکر موی زیاد **طلای دیگر** که موی زیاد در مژه باشد بکنند این
 در افرانغ بایست **می** که گوش بکسپه باشد قدری از آن خون کشد
 و شخم مرغ و بر تره بچرخه در هم بر بالای موی کند هلاک کند **طلای دیگر** در افرانغ
 باشد **می** بکل الکلیخ در غفران بگذارد و شخم مرغ در افرانغ گوشت و چرخه در
 شخم و باز زده شخم مرغ پامیزند و در چشم هلاک کند **طلای دیگر** در ابتدای رمد آس که
 نافع بود و واقع باشد **می** عصا در رک خرفه و عصا در رک کاخ و عصا در رک
 و شایسته و شایسته خرفه و لعاب استعول و چرخه بایست و چرخه بایست
 شخم مرغ از هر یک قدری که مناسبت باشد با عینه شخم مرغ بچرخه بر جو ای چشم
 هلاک کند **طلای دیگر** که بکر موی چشم که مزید و طوطی باشد **می** در حد
 رمد آنک بکباب بچرخه هلاک کند **طلای دیگر** که در رخ رمد و نافع باشد **می** بکل الکلیخ
 ز غفران و خصص صبر شردن از هر یک جزوی آب خورده هلاک کند **طلای دیگر** در دم و چرخه
 نافع باشد و بکنین در آنک **می** طلع تازه گوشت و باز طوطی در هم بچرخه قدری که
 و قدری روغن کل را بچرخه و هلاک کند **طلای دیگر** در دم موی در رخ صغ بایست

و در دهن کن که **محل** پست پر و ن پسته و حدیث شتر و حوض یکی و انار و مرکب
 نازک کاسی مجموع در هم بکشد و با قدری روغن گل بچربد و کند **محل** که او را در دهن
 رده باشد و در دهن بکشد و حرارت و خارش فرو نشاند **محل** که در دهن کاسی و کنگر
 و کل خبازی از هر یک بر می نرم گوشت و سبب با روغن گل و عسل و شکر سرشته و خنک
خامه در امور مختلفه خجینی و در هر شکل بر و فصل **فصل اول** در امری که به روغن
 چینی قلعی دارد و پخته است که در این دارای عسل و کثیر المصفت و قدما
 در کتب متداوله و معروفه اند و در حرزین بحسب تجربه بکار در استعمال به هر وقت
 بسیار و فایده عظیم باشد و در ده کرده اند لهذا امور مختلفه بطریقی که حاصل این چهار
 متعارف در ضمن بحث است و به بیان شود **محل** در بیان مثلا ظهور در چوب
 چینی شسته که کنگر از هر یک بر می نرم گوشت و سبب با روغن گل و عسل و شکر سرشته و خنک
 در پسته و چکناینها و از جانب دندان غذا بخورد و در دهن برک در میان روغن نبات
 و خبایس صحرانش و کنگر سید اند و در هر زمانی که به چینی پخته باشد چون که
 علم بکنند که در بینی داشت پخته بهتر است که در اتفاق از آن مردم هر که گسبندی
 مرض رویه که او به و در میان مردم و او را در دهن و کنگر از دندان این پنج محل کامل
 و شغای حاصل می باشد و از حقیقت این سخن غافل بود تا آنکه طبای فرنگ که در حرکت
 به آن صاحب عقل و فرنگ اند و بعد از آن کامل و نفس بسیار و بکار در استعمال این پنج
 خبر به صاحب سلک شده اند و در رشت از آن ولایت ببلاده و بکار در استعمال این پنج

این پنج نفعا دیده و تجربه حاصل کرده اند و اکنون مثل و شکر سرشته
 و چینی و دوی مبارک و شغای کثیر از این سرشته سودا و پسته و طبای این زمان
 پسته از این سرشته چکنای سودا و دوی با این پنج می کند همانا لطف و فضل الهی
 شایع مردم این عهد گشته که چنین دوی قلیل اند که کثیر المعانی از شغای نه رحمت
 که است شده است و کنگر فصل **محل** در **محل** در طبعیت این پنج بن بر فایده یکی
 که علاج مرض فصد است مثلاً به شد که فایده و نفع آن او را بر این سودای ظهور و این است
 و سودا و در حرکت پس لازم آید که پنج عا رطب باشد و چون ظهور رفاش در حرارت
 اند و ظهور رشت اند که حرارت آن در درجه اول است و دلیل بر حرارت و تحلل و تبخیر
 و مراد غلیظه و او را در صلب است زیرا که دوی سرد و معتدل از فحالی که مراد است
 و دلیل بر آنکه حرارت آن بر سر نهاده و ثالث است آن است که بکار ایام و صحت آن
 امته از حرارت بدن اند و شکی نیست که دلیل بر طوبی و جان و دلیل و تقطیع و مراد غلیظه
 و صلب از دوی با پس نیست و در جمعی که آن برده اند که طبع آن خشک است و فصل دوم
 این مرض سودای اینجا است به طبع و قریب بر آنکه در اصل با این است لیکن به واسطه حرکت
 و جهاد است آب در طوبی مکی بر است آن ضعیف شود و در طوبی با این بود بلکه به واسطه فصلی
 و کبی جهاد است آب او و حرارت آن به هم و چکنای پسته و سبب عسل و اول نفع درجه
 آنست و قروح غرض هر کدام از این پنج است منفع نشود و این مبدن طبع این
 پنج منفع شود **محل** فایده آن را او را در صلب سودای و نفع است و تقطیع شده و تبخیر مراد

و اگر این میل کند باید که آردمان بسیار نرم و مینو نباشد و غیر نظر نباشد و در وقت
داخل نمیشود و در وقت بی خوابی که در کتب صحیح می شود باید که مناد خود از وقت صبح بخوابد و اگر از
زاده و کم نمیشود تا حدت در طبیعت می آید که در خواب باشد که گاه می شود که در وقت صبح
چیزی چشم شکم و سبب بهر سه نباشد نباید که در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
کوته باشد بهر سه نباشد و چیزی نباشد که در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
و اگر در وقت بهر سه نباشد و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
کرده و در وقت بهر سه نباشد و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
طبیعت بعضی بهر سه نباشد و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
چشم و در وقت بهر سه نباشد و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
جایز است و باید داشت که در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
در این وقت و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
فانروق و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
در این وقت و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
باشد و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
بسیار است و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
اطباء میگویند که اگر در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت

چاه مثال است و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
یکشنبه تا بهن از وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
یکشنبه تا بهن از وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
هر روز که در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
نیم گرم در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
چشمی را که در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
بجای از وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
است و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
خواهد شد و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
تغایر و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
هست و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
طبیعت و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
خود و در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت
هر روز که در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت

بقوت و توانایی بوده باشد و انواع کثیفی در طبیعت خود
در یابند و علامه الدین محسن در حله در رساله از کتب خود
نقل کرده که کسی که بواسطه ضعف پیری و محضت حرارت غریزی
داده ایم گویند جوانی باشد آن خود کرده است و میدانیم که سرخ
و باطرات و کثیفه و غیره شده اند یعنی که محل تحب بود **اول** است
از فضل و دوم از فساد که در میان کیفیت خوردن فاد و هر
به آنکه التزام به شرط بر خورنده این دوا میسر نیست و کثیر
النفع غیر از وجود لازم آمده است **اول** است که مقتضی باشد یعنی
در سن شایسته نبوده باشد چه بواسطه زیادتی حرارت جوانی که
خوردن اولی و ثانی است **دوم** آنکه حرارت در مزاج غالب نبوده
باشد **سوم** آنکه در زمان گرمی و گرمی بر نبوده باشد **چهارم** آنکه
پیش از شروع شقیقه بدن از خلط غاصه لازم دهند **پنجم** بر کسی که از خوص
و بسنیات و بقول و علمه غلیظه و مضرات معده و حرکت خف و حاح
و غیره از این لغاتی که مایع بیجایی آورده و اصل ایام بر پهن جلی از شروع و دو
روز و سه روز و غیره از این میست روزی باید که از نه گوارات حبش لازم
دهند **ششم** آنکه در آن روز که فاد بر بخورند بدت را با این نرم
نازک پاکیزه مزین و معطر گردانند و طبیعت را خوش حال و سگفته دارند

و محل انبساط از خودش پاکیزه و نذای خوش کلام و جافطال خوش
الحان در بابتین و عمارات و لکشی بعیش و عشرت بگذرانند و
اطول لطیف بمانند و الا بعد از آنکه در پانچ ممکن باشد قیاس و ایش تنم
بگذرانند **هفتم** اول مرتبه که اراده خوردن فاد هر یک از چهار
قراطات شش قراط زیاده بخورند پس در اول دویم جزوی بخورند که
بعد از آن هر سال که طبیعت قبول کند و کیفیت آن بر مزاج غالب باشد
قدری زیاده بکشند و الا بعد از جمالی مزاج کثیف که **اما طریقه خوردن فاد**
چنان است که بعد از تغذیه رحمت شراط مقدار چهار قراط فاد بر سهوا
که از محال است با کثرت این بر روی سنگ ساق نرم بایند چنانکه اجزای
خشن در آن باقی نماند پس از روی سنگ برداشته در پیاله حبشی با
کلاب پیازند و نمکی در میان کوفته فرو کنند چنانکه بدنه آنها از سنگ
مسکوبیند بدین معنی در دو اگر چه این حرف اصلی نادر است حبش
اولی است که در جوی از نبات و کلاب حبش پاشند و بر بالای خورش نرم
این پس در آن پس بگویند و آنکه را می آورند که فاد بر حرارت غریزی
و در پ و در وقت بعد از آن غذا بکشند و بعضی از مردم شش قراط در سه روز
و در فراط پس سه روز بدهند و با کلاب حبش خواسته و در حق رگینه بین که بدین
یا آنکه در دردی کلاب بگویند و فاد بر نبات کلاب و نبات پاشند

راه بودند همان روز که ذکر شد **طریق دیگر** عمار الدین محمد در آن روز خود یکو یک کوچه
 حکمی تقدیم در خوردن فادیه داشت که کامل نفرموده اند هر کس از خود در خوردن این
 اجتهادی کرده اند و بسیار شده که مردم از خوردن فادیه هر طریقی مختلف از راه
 کشیده و از این فادیه خواه فقر شده و هر که را این طریق را یک نموده داده ایم
 نفع تمام یافت و مطلقا ضرری نداشت **طریق دیگر** فادیه را از خوردن فادیه
 نمانده و یا قوت رماند و لعل و جگر لب از هر یک بر فادیه و برای سنگ ساق
 در سحر بسیار تمام نموده اجرا می کنند در آن مجلس نشو و نموی که گاهی
 است و در غرض آن در وقت صلاه از هر یک دو فادیه سنگ فادیه که از هر یک از آن
 و پخته و با نوره نبات به کوب بر زمین انداخته و هر یک از آن را در یک کفش نموده
 و سه روز سه بار از آن کفش در راه و در راه و پیاپی کلاب سیر کرده از غلبه بسیار
 و شک در می برده پس تری از نبات و کلاب سیر نموده و با نبات باشد تا آنکه
 استواری مایه هر سه و طبعیت میل نموده که طبعی مایه ای لطیف کار اند **طریق دیگر** فادیه
 از نموده یکدم لعل و یا قوت و مراد و پخته و شسته و فیروزه نشانداری از هر یک
 نیم درم سنگ فادیه و در وقت صلاه و غرض هر دو مخلوطی از غرض آن وجود مندی و جود دارد
 از نموده و مصلحتی و نوبت از هر یک دو انگه اجرا از در و در چنانکه در سحر است این نیز بداند
 سیرند از هر یک در آن سحر در هم سیرند و با نوره نبات قوام آورده و برشته
 و جبهه نموده و هر یک نموده و نوبت از هر یک کشته و در آن روز هر روز یک کفش

با کتاب شربت نبات فرزند و شربت که در لعل آورده تا مصلحت و مقصود حاصل آید و
 وسیع و پنج ضایع که در وقت رات و لعلی بودند علم البصریت است که بجز این ملک
 الوهاب و بغایت سید المرسلین و اهل بیت الطین الطاهرین صلوات الله علیهم
طریق دیگر عیدیم حسین الله که در وقت شوال **طریق دیگر**
طریق دیگر عیدیم حسین الله که در وقت شوال **طریق دیگر**
 حب الفرمود و کلین حد تعظم و جلال و در و خیا این است و قابل محبوب
 القلوب را فایده است و حال مورد و عیایا حضرت فادیه شوال شربت سحر
 و سرور و روزی از روز و از روز و از یک بله آخری خوان و حقیقتش و سر حقیقتش
 در خانه از حضرت محمد رساله و دو دان حضرت حمید که در المنطوقه
 اند و طبع عیدیم صلوات الله علیهم الفعاری الواعظ الی الله و الکرم الی الله فادیه
 مجمع سیادت و شجاعت و در مجموعه سعادت و محراب شربت و فادیه
 ملک مروت و سعادت و الفضائل محسوسه و الی الله الی الله و مروت و مروت و مروت
 اصالتی عظیم از آن و آن ملک است و حقیقتش از آن مروت و مروت و مروت
 فادیه و حضرت غفران و جبهه و مروت و مروت و مروت و مروت و مروت و مروت
 و از هر یک سیرند و از هر یک سیرند و از هر یک سیرند و از هر یک سیرند
 حال کار و مصلحت و نوبت از هر یک کشته و در آن روز هر روز یک کفش



area

11/10/19

